

درآمدی بر علم تجوید

محمد بن محمد جزری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آمدی بر علم تجوید

نویسنده:

محمد بن محمد بن الجزری

ناشر چاپی:

حضور

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	در آمدی بر علم تجوید
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	پیشگفتار
۱۴	مقدمه محقق
۱۵	گوشه‌هایی از زندگی نامه ابن جزری
۱۵	اشاره
۱۵	ولادت، بالندگی و مسافرت‌های ابن جزری
۱۵	وفات ابن جزری
۱۶	دیدگاه علما درباره او
۱۶	کتابهای ابن جزری
۱۷	موضوعات کتاب
۱۷	اشاره
۱۷	منابع کتاب
۱۸	چند نکته درباره کتاب
۱۸	نسخه‌های خطی این کتاب و روش تحقیق
۱۸	اشاره
۱۹	نسخه اول
۱۹	نسخه دوم
۱۹	نسخه سوم
۱۹	نسخه چاپی
۲۰	روش تحقیق
۲۱	مقدمه مؤلف

۲۲	بخش اول چگونگی قرائت معاصران
۲۲	اشاره
۲۴	بحثی در فایده تهذیب الفاظ و ثمره استواری زبان
۲۴	بخش دوم تجوید
۲۴	فصل اول- تجوید، تحقیق و ترتیل
۲۴	تجوید:
۲۵	تحقیق
۲۵	ترتیل:
۲۵	فصل دوم- معنای ترتیل
۲۶	فصل سوم- تفاوت بین تحقیق و ترتیل «۴»
۲۶	فصل چهارم- چگونگی تلاوت
۲۶	فصل پنجم- ویژگی‌های قرائت پیشوایان قرائت
۲۷	بخش سوم اصول و قواعد قرائت (بنابر اختلاف قرائت)
۳۱	بخش چهارم لحن (غلط خوانی) و اقسام آن
۳۱	فصل اول- معنای لحن در لغت
۳۲	فصل دوم- لحن و حقیقت آن
۳۳	بخش پنجم الف (همزه) وصل و قطع
۳۳	اشاره
۳۳	فصل اول- الف (همزه) ابتدای افعال
۳۳	اشاره
۳۳	مقدمه:
۳۴	نوع اول- الف اصلی «۲»:
۳۴	نوع دوم- الف وصل «۳»:
۳۶	نوع سوم- الف قطع «۳»:

- ۳۶ نوع چهارم- الفی که از خود خبر می‌دهد «۵»:
- ۳۷ نوع پنجم- الف استفهام «۲»:
- ۳۷ نوع ششم- الف فعل مجهول «۱»:
- ۳۸ فصل دوم- اقسام «الف» در اول «اسمها»:
- ۳۸ اشاره:
- ۳۸ نوع اول- الف وصل «۲»:
- ۳۹ نوع دوم- الف اصلی «۵»:
- ۳۹ نوع سوم- الف قطع:
- ۳۹ نوع چهارم- الف استفهام:
- ۳۹ بخش ششم گفتاری درباره حرکات و حروف:
- ۳۹ مقدمه:
- ۴۰ فصل اول- حروف و حرکات و ارتباط آنها:
- ۴۱ فصل دوم- حروف «متولین» و «حرکات»:
- ۴۴ بخش هفتم القاب (نام‌های) حروف و اسباب آن و شکل‌گیری کلمات:
- ۴۴ القاب (نام‌های) حروف و اسباب آن:
- ۴۴ فصل اول- القاب و نام‌های حروف:
- ۴۴ اشاره:
- ۴۴ ۱- حروف حلقی:
- ۴۴ ۲- حروف «لهوی»:
- ۴۵ ۳- حروف «شجری»:
- ۴۵ ۴- حروف «اسلی»:
- ۴۵ ۵- حروف «نطعی»:
- ۴۶ ۶- حروف «لثوی»:
- ۴۶ ۷- حروف «ذلقی»:

- ۴۶ ۸- حروف «شفهی»:
- ۴۶ ۹- حروف «جوفی»:
- ۴۶ ۱۰- حروف «هوائی»:
- ۴۷ فصل دوم- صفات حروف و اسباب آن
- ۴۷ ۱- حروف «مهموس»:
- ۴۷ ۲- حروف «مجهور»:
- ۴۸ ۳- حروف شدت:
- ۴۸ ۴- حروف «رخوت»:
- ۴۹ ۵- حروف «زواید»:
- ۵۰ ۶- حروف «مذبذب»:
- ۵۰ ۷- حروف «اصلی»:
- ۵۰ ۸- حروف «اطباق»:
- ۵۰ ۹- حروف «انفتاح»:
- ۵۰ ۱۰- حروف «استعلا»:
- ۵۱ ۱۱- حروف «استفال»:
- ۵۱ ۱۲- حروف «صغیر»:
- ۵۱ ۱۳- حروف «قلقله» «۲»:
- ۵۲ ۱۴- حروف «ابدال»:
- ۵۲ ۱۵- حروف «مدّولین» «۴»:
- ۵۲ ۱۶- حروف «لین»:
- ۵۳ ۱۷- حروف «هوائی»:
- ۵۳ ۱۸- حروف «خفیه»:
- ۵۳ ۱۹- حروف «علّه»:
- ۵۳ ۲۰- حروف «تفخیم»:

- ۲۱- حروف «اماله»: ۵۴
- ۲۲- حروف «مشربه»: ۵۴
- ۲۳- حرف «مکتر» [ادارای تکریر]: ۵۴
- ۲۴- حروف «غنه»: ۵۵
- ۲۵- حروف «انحراف»: ۵۵
- ۲۶- حرف «جرسی»: ۵۶
- ۲۷- حرف «مستطیل» [ادارای استطاله]: ۵۶
- ۲۸- حرف «متفشی» [ادارای تفشی]: ۵۶
- ۲۹ و ۳۰- «۲» حروف «مصمته» [ادارای اصمات و «مذلقه» [ادارای اذلاق]: ۵۶
- ۳۱- حروف «صتم» «۲»: ۵۷
- ۳۳- حرف «راجع»: ۵۷
- ۳۴- حرف «متصل»: ۵۷
- شکل گیری کلمات ۵۸
- مقدمه «۱»- شکل گیری کلمات از حروف ۵۸
- نقاط اشتراک و افتراق حروف عربی و غیر عربی ۵۸
- بخش هشتم مخارج حروف ۵۹
- بحث تفصیلی حروف ۶۰
- حروف در علم تجوید ۶۰
- بخش نهم احکام نون ساکن و تنوین، مدّ و قصر ۸۷
- احکام نون ساکن و تنوین ۸۷
- اشاره ۸۷
- اول- اظهار: ۸۷
- دوم- ادغام نون ساکن و تنوین در «لام وراء»: ۸۹
- سوم- ادغام نون ساکن و تنوین در حروف (یومن) «۲»: ۸۹

- چهارم - انقلاب: ۹۰
- پنجم - اخفاء: ۹۰
- مدّ و قصر ۹۲
- اشاره ۹۲
- سبب اول - همزه: ۹۲
- سبب دوم - تشدید: ۹۲
- سبب سوم - سکون: ۹۳
- بخش دهم وقف و ابتداء ۹۴
- اشاره ۹۴
- فصل اول - وقف «تام» ۹۵
- فصل دوم - وقف «کافی» ۹۸
- فصل سوم - وقف «حسن» ۱۰۰
- فصل چهارم - وقف «قبیح» ۱۰۱
- گفتاری درباره وقف بر «کلاً» ۱۰۳
- «بلی» و حکم آن ۱۱۱
- اشاره ۱۱۱
- فصل - تفاوت بلی و نعم ۱۱۱
- گفتاری درباره «لا»، «۱»، «۲»: ۱۱۷
- گفتاری در مورد «ثم»: «۴» ۱۱۹
- گفتاری پیرامون «أم»: «۱» ۱۲۰
- گفتاری درباره «بل» «۲»: ۱۲۴
- گفتاری درباره «حتی» ۱۲۵
- حروف مشدّد و مراتب آن ۱۲۵
- اشاره ۱۲۵

- مرتبه اول- ۱۲۵
- مرتبه دوم- ۱۲۵
- مرتبه سوم- ۱۲۶
- مقدمه: تشدید دارای اقسامی است «۳»: ۱۲۶
- فصل: ۱۲۷
- فصل: ۱۲۷
- فصل- وقف بر حرف «مشدد» ۱۲۷
- وقف بر اواخر کلمات ۱۲۸
- بخش شناخت ظاء و تشخیص آن از ضاد در کلمات قرآن کریم ۱۲۸
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۳

در آمدی بر علم تجوید

مشخصات کتاب

- سرشناسه: جزری محمدبن محمد، ۷۵۱ - ۸۳۳
- عنوان قراردادی: التمهید فی علم التجوید. فارسی
- عنوان و نام پدیدآور: در آمدی بر علم تجوید / محمدبن محمدبن جزری تحقیق علی حسین البواب ترجمه ابوالفضل علامی صفر سفیدرو.
- مشخصات نشر: قم حضور ۱۳۷۶.
- مشخصات ظاهری: ۲۳۹ ص.
- شابک: ۶۵۰۰ ریال ۹۶۴-۶۲۷۲-۰۰-۲؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۴۰۰۰۰ ریال (چاپ سوم)
- یادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۱.
- یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۹.
- یادداشت: کتابنامه ص [۲۳۵] - ۲۳۹؛ همچنین به صورت زیرنویس
- یادداشت: نمایه.
- موضوع: قرآن - قرائت - راهنمای آموزشی
- موضوع: قرآن - تجوید - راهنمای آموزشی
- شناسه افزوده: بواب علی حسین ۱۹۴۷- م.
- شناسه افزوده: علامی ابوالفضل ۱۳۳۷ - ، مترجم
- شناسه افزوده: سفیدرو، صفر، ۱۳۴۴ - ، مترجم
- رده بندی کنگره: BP۷۵/۵۶/الف ۲ت ۸۰۴۱ ۱۳۷۶
- رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۱۰۷
- شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۲۹۳۰

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، الحمد لله الذي علم القرآن، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا
أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.

خدای بزرگ را سپاسگزاریم که توفیق ترجمه کتاب شریف «التمهید فی علم التجوید» تألیف «محمد بن محمد بن جزری» را به ما عنایت فرمود. این دومین کتابی است که با انگیزه خدمت به آستان مقدس قرآن و اعتلای علم شریف «تجوید» و بالا- بردن آگاهیهای تخصصی قاریان برجسته و اساتید قرآن کریم ترجمه کرده‌ایم.

اولین کتاب، «الاصوات اللغویه» نوشته دکتر ابراهیم انیس (از بزرگترین زبانشناسان معاصر عرب) است که با نام «آواشناسی زبان عربی» به وسیله انتشارات محترم اسوه منتشر شده است. و دیگری کتاب حاضر است که با نام «در آمدی بر علم تجوید» به وسیله مؤسسه فرهنگی- انتشاراتی محترم حضور به زیور طبع آراسته شده است، امید است این اثر ناچیز مقبول در گاه خداوند متعال واقع شود.

اهداف زیر ما را در ترجمه این اثر ارزشمند ترغیب و تشویق نمود:

۱- ارائه کتابی جامع، کامل و متقن در زمینه علم تجوید تا در تحقیق، تدریس و تلاوت قرآن مورد استفاده قرآن پژوهان، اساتید و قاریان برجسته قرآن قرار گیرد.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲

هر کس که مختصر آشنایی با علم قرائات و تجوید قرآن کریم داشته باشد با نام «ابن جزری» نیز آشناست. گزاره نیست اگر بگوییم که «محمد بن محمد بن جزری» سرآمد تمام علما و بزرگان علم قرائات و تجوید در تمام ادوار است و این چیزی است که بیشتر دانشمندان علوم قرآنی به آن اعتراف دارند. (۱)

۲- آنچه ما را در ترجمه کتاب التمهید فی علم التجوید راسختر نمود این بود که این کتاب با تحقیق ارزنده آقای دکتر علی حسین البواب استادیار دانشکده ادبیات ریاض همراه بود. و انصاف این است که بگوییم: تحقیق عالمانه ایشان ارزش کتاب را دوچندان نموده است، زیرا تحقیق ایشان به گونه‌ای است که در بخشی که مربوط به اداء الحروف است جا به جا مطالب ابن جزری را مستند سازی کرده است یعنی مصادر و منابعی را که ابن جزری از آنها یاری گرفته است مورد به مورد با ذکر نشانی دقیق آورده است و در بسیاری از موارد محقق محترم، مطالبی را جهت اكمال بحث از دیگر کتب نقل نموده است.

از طرف دیگر، نظرات زبانشناسان و آواشناسان معاصر را متناسب با مطالب کتاب، در پاورقیها آورده است.

در بخش وقف و ابتدا نظرات دیگر عالمان این فن را با ذکر مآخذ آن به صورت اختصار یا تفصیل بیان نموده است.

توصیه ما این است که قبل از مطالعه کتاب، حتما مقدمه محقق، خصوصا زیر عنوان «روش تحقیق» آن را مطالعه نمایید.

۳- با عنایت به مطالب بند ۱ و ۲ می‌توان ادعا کرد که مطالعه و استفاده از این کتاب، اساتید، مربیان و قاریان گرامی قرآن را از مطالعه بسیاری از کتب در زمینه تجوید قرآن کریم بی‌نیاز می‌کند. (۱) محقق کتاب در مقدمه خود به گوشه‌هایی از آنها اشاره کرده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳

در پایان تذکر چند نکته را ضروری می‌دانیم:

الف- از دانشمند و مترجم فرزانه حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای یوسفی غروی که در ترجمه موارد غامضی از کتاب ما را یاری فرمودند و همچنین از دوستان گرامی و اساتید محترم آقایان: ستوده نیاو شهیدی که در برخی از موارد تخصصی از نظرات و مشاوره ارزشمندشان بهره گرفتیم، کمال تشکر و امتنان را داریم. امید است خداوند به این بزرگواران اجر جزیل عنایت فرماید.

ب- از برادر گرامی جناب آقای حضوری مدیر محترم مؤسسه فرهنگی- انتشاراتی حضور که با علاقه‌مندی تمام نسبت به انتشار این کتاب اهتمام ورزیدند سپاسگزاری می‌شود و از خداوند بزرگ دوام توفیق ایشان را در خدمت به اسلام و قرآن کریم خواستاریم.

ج- در بعضی از جاها (خصوصا در بخش وقف و ابتدا) که نیاز به ذکر ترجمه آیات بوده این کار صورت گرفته است و در برخی از موارد که فهم مطالب ایجاب می‌کرده تا قسمت بیشتری از آیه و ترجمه آن ارائه شود، این کار شده است.

د- اعراب گذاری آیات در متن عربی کتاب بسیار ناقص بود که در حدّ توان تکمیل و اصلاح گردیده است. ضمنا اعلام، عبارات مهم و اشعاری که به علائم ضبط نیاز داشت در حدّ توان اقدام شده است.

ه- فهرست اشعار کتاب ناقص بود که کامل شده است.

امید است صاحب نظران و اساتید تجوید و علوم قرآنی بر ما منت گذارند و آرای خویش را درباره کتاب به آدرس مؤسسه ارسال کنند.

ابو الفضل علمای میانجی- صفر سفیدرو

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴

مقدمه محقق

ستایش و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است، و درود و سلام بر سرور رسولان. خداوند متعال قرآن کریم را هدایت کننده و روشن گر نازل کرده و تدبّر در قرآن و عمل به آن را بر مسلمانان واجب فرموده است و فرمان داده که قرآن به «ترتیل» خوانده شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نیز به تلاوت صحیح و زینت بخشیدن به صدا در هنگام قرائت قرآن تأکید فرموده است.

لذا در این راستا علمای اسلام به ایجاد اصول و قواعد تلاوت قرآن (علم «تجوید») همت گمارده‌اند.

تجوید در لغت به معنای تحسین و نیکو گردانیدن و مصدر باب تفعیل از بن جوده (نیکی) است؛ مانند: جاء الشیء جوده و جوده؛ یعنی نیکو شد، کلمه تجوید نیز همین معنا را دارد، «۱» و در اصطلاح به معنای «اعطای حقوق حروف، رعایت ترتیب مراتب آنها، ارجاع هر حرف از حروف الفبا به مخرج و اصل آن، الحاق حرف به نظایرش، اشباع لفظ آن و توانایی تلفظ هر حرف با نظر به ساختمان و اساس آن بدون زیاده روی و تکلف» «۲». «۱». ابن منظور، لسان العرب، ماده جود.

«۲». ابو عمرو دانی، التحدید فی الاتقان و التجوید، نسخه خطی، ص ۱۸۴ و ابن جزری، النشر، ج ۱، ص

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۵

سیوطی می گوید: «قواعد تجوید عبارت است از کیفیت وقف، اماله، ادغام، احکام همزه، ترقیق، تفخیم و مخارج حروف» «۱». ابن جزری، درباره اهمیت علم تجوید در کتاب «النشر» می گوید: «بدون شک همان گونه که امت اسلام به فهم معانی قرآن و به پای داشتن حدود آن متعبد بوده‌اند، به درست خواندن الفاظ قرآن و رعایت اصول قرائت- آن گونه که از پیشوایان قرائت آموخته‌اند- نیز تعبد داشته‌اند؛ زیرا این تلقی، سینه به سینه از طریق قاریان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله منتهی می شود و عدول از آن جایز نیست، و مردم در این راه یا نیکو کارند- و مأجور- یا گناه کار و یا معذور...» «۲».

ابن جزری به نقل از شیخ ابو عبد الله شیرازی می گوید:

«در قرائت، نیک ادا کردن واجب است، و بر قاری واجب است، آن گونه که باید، قرآن را تلاوت کند تا راه خطا و تغییر را بر قرآن ببندد، گرچه علما در وجوب نیک ادا کردن قرائت قرآن اختلاف دارند، بعضی معتقدند که وجوب آن فقط هنگام قرائت قرآن در واجبات است، پس تجوید لفظ، استواری حروف و نیک ادا کردن آن در فرایض، واجب است، و بقیه علما معتقدند که هر قدر از قرآن- به هر صورت که خوانده شود- نیک ادا کردن آن واجب است؛ زیرا تغییر و دگرگونی الفاظ قرآن و ایجاد راه خطا در قرآن جایز نیست مگر هنگام ضرورت...» «۳».

مکی بن ابی طالب می گوید:

«هر گاه صحت دین، سلامت در نقل، فهم علوم قرآن، تسلط بر ادبیات عرب و تجوید الفاظ قرآن، در استاد قرائت جمع شد، او فردی کامل است و امامتش واجب» «۴». ۲۱۲.

«۱». سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۰۰.

«۲». النشر، ج ۱، ص ۲۱۰.

«۳». همان، ج ۱، ص ۲۱۱.

«۴». الرعاية، ص ۶۹.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۶

آن گونه که ابن جزری می‌گوید «تجوید زیور تلاوت و زینت قرائت است»؛ او می‌گوید: «این سنت خداوند است که اگر کسی قرآن را نیک و صحیح - آن طور که نازل شده - قرائت کند، گوش‌ها از شنیدنش لذت می‌برند، و قلب‌ها از قرائتش خاشع می‌شوند تا جایی که نزدیک است عقل‌ها و خرده‌ها از خود بی‌خود شوند و این سَری است از اسرار الهی که به هر کس بخواهد به ودیعت می‌دهد.

ما از اساتید فرا گرفتیم، کسی که صدای خوب ندارد و به مقامات موسیقی آشنا نیست اما کلمات را نیک و الفاظ را استوار ادا می‌کند، به هنگام قرائت، گوش‌ها را به طرب آورده و قلب‌ها را تسخیر می‌کند و خلق به گردش می‌آیند و مردمان - از عام و خاص - برای شنیدن قرائتش به او روی می‌آورند، چه آنان که عربی می‌دانند و چه آنان که عربی نمی‌دانند. اما همین مردم اگر قرائت کسی را بشنوند که به مقام‌ها و پرده‌های موسیقی و آواز آشناست، ولی تجوید را رعایت نکرده و استوار قرائت نمی‌کند، او را ترک می‌کنند» (۱).

کتابی که پیش رو دارید «التمهید فی علم التجوید» نام دارد که تألیف سترگ امام، ابن جزری درباره تجوید است. دکتر علی حسین البواب (۱). النشر، ج ۱، ص ۲۱۲.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۷

گوشه‌هایی از زندگی نامه ابن جزری

اشاره

نویسنده «۱»، دانشمندی بزرگ، آگاه به علم قرائت و مشهورترین اساتید متأخر این فن است. او ابو الخیر، شمس الدین، محمد بن محمد بن محمد بن علی بن یوسف بن جزری، دمشقی شافعی است که به جزیره «ابن عمر» در نزدیکی موصل منسوب است «۲».

ولادت، بالندگی و مسافرت‌های ابن جزری

امام، ابن جزری در سال ۷۵۱ (ه. ق) در دمشق متولد شد. علم قرائت را نزد مشایخی چون، ابن سلار، ابن اللبان، احمد بن رجب و دیگران آموخت. از اصحاب فخر بن بخاری و دیگران استماع حدیث کرد. در سال ۷۶۸ (ه. ق) حج به جای آورد و از شیخ محمد بن صالح، خطیب و امام مدینه حدیث آموخت. چند بار نیز به مصر مسافرت کرد و قرائت را نیز از علمای علم قرائت آن دیار، مانند ابن جندی و ابن صائغ (۱). در کتب تراجم چند شرح حال برای او آمده است. در این جا با استفاده از کتاب غایه النهایه مؤلف (ج ۲، ص ۲۳۷ - ۲۵۱) و کتاب الضوء اللامع شمس الدین سخاوی (ج ۹، ص ۲۵۵ - ۲۶۰) و طبقات الحفاظ سیوطی (ص ۵۴۴) شرح حال مختصری آورده شد.

(۲). معجم البلدان یاقوت، ج ۲، ص ۱۳۸: «جزیره ابن عمر: سرزمینی است در بالای موصل، که فاصله آن تا موصل سه روز است. دجله این جزیره را به جز ناحیه‌ای که شبیه هلال است احاطه کرده است. جماعت زیادی به این جزیره نسبت داده شده‌اند...».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸

فرا گرفت، و پس از آموختن علوم متداول به دمشق بازگشت و در آن جا شیخ حدیث و استاد قرائت شد و بسیاری از علما از او حدیث آموختند. ابن جزری به سرزمین روم و فارس نیز مسافرت کرد و نزد حکام و علمای آن جا مقام و منزلتی به دست آورد. او مدتی در شیراز اقامت داشت و علمای شیراز از او بهره‌ها بردند.

وفات ابن جزری

ابن جزری در سال ۸۳۳ (ه. ق) در شیراز چشم از جهان فرو بست و در دار القرآنی که آن جا تأسیس کرده بود به خاک سپرده شد.

دیدگاه علما درباره او

ابن جزری در زمان خود، دانشمندی بزرگ بود و پس از وفاتش تاکنون از اکابر علما و پیش گامان علم قرائت و تجوید به شمار می‌رود و همواره با صفات پسندیده از او یاد می‌شود. سخاوی می‌گوید:

«در نقل روایات، عالی و در حفظ حدیث، جرح و تعدیل و شناخت راویان متقدم و متأخر منحصر به فرد بود...» (۱).

سیوطی می‌گوید: «او پیشوای علم قرائت بود، و در عصر خود در دنیا ماندنی نداشت» (۲).

شیخ زکریا انصاری درباره او می‌گوید: «او امام و مقتدا، رادمردی نیکوکار، شیخ الاسلام و حافظ عصر خود بود» (۳).

و ملا القاری می‌گوید: «او، علامه، شیخ اسلام و مسلمانان و خاتم حفاظ و محدثان (۱). الضوء اللامع، ج ۹، ص ۲۵۸.

(۲). طبقات الحفاظ، ص ۵۴۴.

(۳). شرح المقدمه، ص ۲.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹

بود» (۱). و «النواجی» در مدح او چنین سروده است:

أيا شمس علم بالقراءات اشرفت و حَقَّكَ قد منَّ الاله على مصر

و ها هی بالتقريب منك تَضَوَّعت عبيرا، و أضحت و هی طيبة النشر

(۲)

کتابهای ابن جزری

ابن جزری کتاب‌های مفید زیادی تألیف کرده که شهره آفاق شده‌اند و از آن زمان تاکنون دانشمندان از آن کتاب‌ها استفاده می‌کنند. کتاب‌های چاپ شده او عبارتند از:

«النشر فی القرائات العشر»؛ سیوطی درباره این کتاب می‌گوید: «مانند این کتاب تألیف نشده است» (۳).

«غایة النهاية فی طبقات القراء» و نیز «تحبیر التیسیر»، «طیبة النشر»، «تقريب النشر»، «المقدمه فیما يجب على القاری ان یعلمه» و «منجد المقرئين».

تمامی این کتاب‌ها چاپ شده و در دسترس علاقه‌مندان است.

از جمله تألیفات ابن جزری، کتاب «التمهید» است که در آغاز زندگی علمی خود تألیف کرده است. او می‌گوید: این کتاب را در

سال ۷۶۹ (ه. ق) نگاشته است و سخاوی درباره «التمهید فی علم التجوید» و «تحبیر التیسیر» می‌گوید: این دو کتاب را در هفده

سالگی تألیف کرده است (۴). ابن جزری در دو کتاب خود «النشر» و «غایة النهاية» مطالب را به «التمهید» ارجاع داده است (۵). (۱). همان.

(۲). الضوء اللامع، ج ۹، ص ۲۶۰.

ای خورشیدی که علم قرائت از آن درخشید، به جان تو، خداوند بر این شهر منت نهاد.

این شهر به سبب نزدیکی تو خوش بو شد و خوش نام و مشهور گشت.

(۳). طبقات الحفاظ، ص ۵۴۴.

(۴). ر. ک: صفحه آخر نسخه‌های اصلی کتاب؛ النشر، ج ۱، ص ۲۱۰.

(۵). غایه‌النهایه، ج ۱، ص ۳۹۵ و النشر، ج ۱، ص ۲۰۹ و ج ۲، ص ۲۶.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۰

موضوعات کتاب

اشاره

مؤلف در این کتاب به موضوعاتی پرداخته که استاد قرائت و تجوید بدان نیازمند است. او پس از بیان مقدمه، کتاب را به ده بخش تقسیم کرده است، بعضی از این بخش‌ها کوتاه و خلاصه، و برخی دیگر طولانی و مفصل است.

بخش اول، به کیفیت قرائت قاریان زمان مؤلف و بدعت‌هایی که بعضی در قرائت قرآن کریم ایجاد کرده‌اند، اختصاص دارد؛ در بخش دوم، به معنای تجوید، فرق آن با ترتیل و تحقیق، معنای آیه «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا»، کیفیت تلاوت و بیان قرائت پیشوایان قرائت پرداخته شده است؛ بخش سوم، درباره اصول و قواعد قرائت؛ بخش چهارم، درباره لحن، تعریف آن در لغت و تقسیم آن به خفی و جلی سخن می‌گوید؛ بخش پنجم درباره الف وصل و قطع و اقسام آن و ورود آن در قرآن بحث کرده است؛ بخش ششم درباره حروف و حرکات؛ بخش هفتم از القاب حروف و اسباب آن سخن گفته و اقوال موجود درباره صفات و القاب حروف را جمع‌آوری کرده است؛ بخش هشتم که طولانی‌ترین بخش این کتاب است، از مخارج حروف به تفصیل

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱

سخن گفته شده است؛ بخش نهم درباره نون ساکن، تنوین، مد و قصر است؛ بخش دهم - که این بخش نیز بخشی طولانی است - به وقف و ابتدا پرداخته و درباره اقسام وقف و وقف بر بعضی حروف، مانند کلا، بلی، لا، ثم، ام، بل و حتی سخن گفته است؛ بخش دهم را با بیان حروف مشدد و مراتب آنها به پایان برده است.

مؤلف در پایان، صفحاتی را به تمیز ظاء از ضاد در قرآن کریم اختصاص داده است.

این بخش شرح ابیاتی است که ابو عمرو دانی درباره «ظا» های وارد در قرآن کریم سروده است.

در مجموع، این کتاب، اثری خوب و مفید و در بردارنده بیشترین مطالبی است که استاد قرائت و تجوید بدان نیاز دارد.

منابع کتاب

ابن جزری در این کتاب از نوشته‌های نویسندگان و دانشمندان پیش از خود استفاده کرده است، در بیشتر بخشهای کتاب به منابع مختلف رجوع کرده است، مکی بن ابی طالب قیسی «۱» از نخستین کسانی است که ابن جزری به تألیفاتش اعتماد و استناد کرده است. کتاب «الرعاية» مکی، اولین منبعی است که ابن جزری در بحث از حروف، حرکات، مخارج حروف و صفات آنها، و بحث از هر حرفی در تجوید، به آن مراجعه نموده است.

در بحث وقف بر «کلا» و «بلی» نیز از کتابی که مکی در این باره نگاشته، استفاده کرده است.

ابو الحسن سخاوی، علی بن محمد «۲»، دومین عالمی است که ابن جزری در این «۱». ر. ک: شرح حال مکی در کتاب غایه‌النهایه، ج ۲، ص ۳۰۹ و مقدمه‌الکشف.

(۲). همان، ج ۱، ص ۵۶۸.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۲

کتاب به تألیفاتش استناد جسته است. از جمله تألیفات این دانشمند «جمال القراء و کمال الاقراء» (۱) است که درباره موضوعات مختلف علوم قرآنی است. ابن جزری در تألیف «التمهید» از این کتاب بهره‌های فراوانی برده است، به ویژه در مباحث قرائت اهل زمان خود ... و وقف و ابتدا.

و بالاخره، ابو عمرو دانی، «۲» سؤمین دانشمندی است که ابن جزری از کتاب «التحذیر فی الاتقان و التجوید» او در «التمهید» سود جسته است. مؤلف در بحث تجوید، فرق بین تحقیق و ترتیل، قرائت ائمه قراء و مباحث ویژه تجوید حروف از این کتاب استفاده کرده است، و نیز در «وقف و ابتداء» از نظریات ابو عمرو دانی بهره جسته است. علاوه بر این سه دانشمند، ابن جزری از تألیفات دیگران نیز بهره برده که آثار آن در این کتاب مشهود است (در پاورقی، منابع و میزان استفاده از آنها را مشخص کرده‌ام).

همان گونه که ابن جزری در زمینه تجوید از تألیفات پیش از خود استفاده کرده است، علمایی که پس از او آمدند، از کتاب التمهید وی استفاده کرده‌اند، مهم‌ترین و اولین کسانی که از کتاب او استفاده کرده‌اند، عبارت‌اند از: شهاب الدین قسطلانی در کتاب «لطائف الاشارات لفنون القرائات» و سیوطی در کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» و بالاخره زکریا و القاری در شرح‌هایشان بر «المقدمه» ابن جزری. البته بیش‌تر علمای متأخر نیز در تألیفات خود در تجوید یا علوم قرآنی از کتاب «التمهید» استفاده کرده‌اند.

چند نکته درباره کتاب

مؤلف، این کتاب را در اوایل زندگی خود تألیف کرده، و طبیعی است که به تألیفات (۱). این کتاب نسخه خطی است که مشغول تحقیق آن هستم، امیدوارم که بتوانم تحقیق آن را پایان ببرم (کتاب یاد شده با تحقیق دکتر عبد الکریم الزبیدی توسط دار البلاغه لبنان، سال ۱۴۱۳ ه. ق به چاپ رسیده است. م).

(۲). غایه النهایه، ج ۱، ص ۵۰۳.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۳

علمای پیش از خود استناد جوید، اما فقط به موارد اندکی از منابع اشاره کرده که کافی نیست؛ زیرا کسی که با کتاب «الرعاية»، «جمال القراء» و «التحذیر» آشنایی ندارد، نمی‌تواند دریابد که مؤلف به چه میزان از این منابع استفاده کرده است.

دیگر این که مؤلف در کتاب خود هنگام نقل آیات قسمتی از آیه را آورده و بقیه آن را نیاورده است که به معنای آیه ضرر می‌رساند. البته از آن جا که تعداد آیات در کتاب خیلی زیاد است می‌توانیم این اشکال را نادیده بگیریم، ولی در عین حال از این موارد نمی‌توان گذشت: «ذُلْنَا» به جای «ذُلْنَاها»، «قسطاس» به جای «القسطاس» و «دنیا» به جای «الدنیا» ...

از نظر علمی نیز اشکال‌هایی در آن به چشم می‌خورد؛ مانند عدم جواز تفخیم «الف» بعد از «حاء» که آن را در «النشر» جایز دانسته است. هم چنین آیاتی را که در آن ضاد یا ظاء آمده است دقیقاً شمارش نکرده است، گرچه بعضی نیز در این شمارش ناقص از او پیروی کرده‌اند.

البته بیان این موارد از ارزش کتاب نمی‌کاهد و فقط به دلیل رعایت انصاف متذکر آنها شدم.

نسخه‌های خطی این کتاب و روش تحقیق

نسخه‌های خطی زیاد و پراکنده‌ای از التمهید در شماری از کتابخانه‌ها وجود دارد. علاوه بر نسخه چاپی آن، به سه نسخه خطی دست یافتیم که درباره هر کدام به تفصیل سخن خواهیم گفت.

نسخه اول

تصویری است از نسخه موجود در کتابخانه چستربیتی دوبلین در ایرلند، و آن در مجموعه‌ای به شماره ۳۶۵۳ و در ۵۵ صفحه است. این نسخه را عبد الله بن محمد در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۴ غزّی در سال ۸۵۹ (ه. ق) استنساخ کرده که با مؤلف معاصر بوده است و ۲۶ سال پس از وفات مؤلف استنساخ کرده است. هر صفحه این نسخه ۲۷ سطر دارد که به خط نسخ خوانا نوشته شده است، بعضی از صفحات این نسخه خطی رطوبت دیده، اما آسیب زیادی به آن نرسیده است، این نسخه خطی علاوه بر قدمتش، بهترین و کم غلطترین نسخه‌ای است که به دست آوردم. علامت اختصاری این نسخه حرف «س» است.

نسخه دوم

تصویری است از نسخه کتابخانه الظاهریه دمشق به شماره ۵۷۳۸ که دارای شصت صفحه است و هر صفحه، هفده سطر دارد که حسین بن موسی مصری در سال ۱۳۰۸ (ه. ق) در دمشق آن را برای خود استنساخ کرده است. این نسخه جدید است، امّا کاتب گفته که آن را از روی یک نسخه قدیمی استنساخ کرده و بعد آن را مقابله کرده است، به همین دلیل از بین چهار «۱» نسخه موجود در کتاب خانه الظاهریه که هیچ کدام قدیمی نبودند من این نسخه را برگزیدم. این نسخه نیز با خط خوب نوشته شده است، اما از خطا و غلط مصون نیست و بعضی از کلمات و عبارات از دید کاتب افتاده است، علامت اختصاری این نسخه را حرف «د» قرار داده‌ام.

نسخه سوم

تصویری است از نسخه خطی موجود در مرکز نسخ خطی عربی در قاهره که از «مکتبه الاحقاف» شهر تریم یمن به آن جا منتقل شده است و در ۳۴ صفحه است. (۱). شماره نسخه‌های دیگر ۳۰۴، ۵۰۲۷ و ۵۸۴۱ است. در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۵ صفحه ۱-۳۴ الف و ادامه آن تا صفحه ۳۹ جزئی از یک کتاب علم تجوید است. اسم کاتب و تاریخ استنساخ آن ذکر نشده، اما در کارت کتاب نوشته شده است که این کتاب از نسخ خطی قرن یازدهم هجری قمری است که در سال ۱۱۹۳ (ه. ق) تملیک شده است. هر صفحه آن دارای ۲۱ سطر است و با خطی خوانا نوشته شده است و با دو نسخه «س» و «د» تفاوت زیادی ندارد و اشکالات آن اندک و به آسانی قابل اصلاح است، اما عیب اساسی این نسخه این است که بخشی از آن، یعنی از صفحه ۲۱ به بعد (تقریباً یک پنجم کتاب) «۱» مفقود شده است. حرف «ق» علامت اختصاری این کتاب است.

نسخه چاپی

کتاب «التمهید» در سال ۱۳۲۶ (ه. ق) بدون تحقیق، در ۸۳ صفحه چاپ شده است. این چاپ علاوه بر قدمت و نایابی آن، اشکالات

و تحریفات زیادی دارد. بعضی از قسمتهای آن مفقود شده و نسبت به نسخه‌های خطی کاستی و فزونی دارد.

اشکالات این نسخه عبارت است از: اغلاط آیات قرآنی، اعلام و اشتباهات علمی.

علاوه بر آن، بخش‌هایی از آن مفقود شده که معانی عبارات مبهم شده است. این موضوع در پاورقی نسخه تحقیق شده آمده است. متن این نسخه چاپی فاقد علایم سجاوندی است و در بیش از ده مورد آیات قرآن از مطالب بعد از خود جدا نشده و در بسیاری موارد فقط یک یا چند کلمه از آیه آورده شده است، چنان که تشخیص آن جز برای حافظ قرآن ممکن نیست. بعضی آیات نیز به قرائتی غیر از قرائت «حفص» ذکر شده است و خواننده گمان می‌کند که در کتابت آن خطا روی داده است. در بعضی صفحات به نقل از «جمال القراء» یا «شرح المقدمه» (۱). از ص ۱۲۵-۱۷۰ از نسخه چاپی.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۶

پاورقی آمده است که شمار آنها به ده نمی‌رسد و این پاورقی‌ها در اصل نسخه خطی که کتاب از روی آن چاپ شده است، وجود دارد.

در این نسخه، آیاتی که به عنوان شاهد آمده و نیز در عبارات و الفاظ، فزونی وجود دارد که در دیگر نسخه‌ها موجود نیست، گرچه بسیاری از آنها مناسب کتاب است و به نظر می‌رسد از اصلاحات ناشر و یا از تعلیقات و حواشی نسخه خطی باشد که کتاب از روی آن چاپ شده است، حرف «ط» از این پس نشانه این نسخه است.

البته فقط به این چهار نسخه اکتفا نکردم، بلکه به منابعی که مؤلف به آنها استناد کرده بود، مراجعه کردم و در ترجیح بعضی اقوال و نقل بعضی عبارات از آنها استفاده نمودم.

روش تحقیق

در تحقیق این کتاب نسخه «س» را اصل قرار دادم و کوشیدم به آن چه که از متن آن درست و صواب یافتم، ملتزم باشم، و در آن حذف، فزونی و یا تعدیلی انجام ندادم، مگر این که یقین کردم مطالب نسخه‌های دیگر صحیح است.

نسخه «س» را با دیگر نسخه‌ها مقایسه کرده و در پاورقی به اختلاف این نسخه و نسخه چاپی اشاره کرده‌ام، اما به اختلاف با دو نسخه «ق» و «د» فقط در جاهای مهم برای استفاده اشاره کرده‌ام. از آن جا که می‌خواستم اغلاط و اختلافات نسخه چاپی را بیان کنم، فقط به تفاوت بین نسخه «س» و «ط» اشاره کرده‌ام، اما عبارتهای زاید و یا مخالف نسخه «ط» و نیز مطالبی که نسخه‌های دیگر آن را تأیید نمی‌کرد، و انهدام؛ چون می‌ترسیدم که از مؤلف نباشد، گرچه فکر می‌کنم خیلی از آنها صحیح است، لذا در پاورقی به آنها اشاره کرده‌ام. از موارد اختلافی نسخه «ط» چیزی را و انهدام، مگر عبارتهایی که خیلی تکرار شده باشد، مانند «و قوله»، «نحو قوله» و «كقوله» که این عبارتها را با نسخه «س» و دو نسخه دیگر مقابله کردم که به جای «و قوله تعالی»،

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۷

«نحو قوله تعالی» و «كقوله تعالی» است.

آیات قرآنی که مؤلف آورده بسیار زیاد است و بهتر آن دیدم که اسم سوره و شماره آیه را جلو آن بین دو قلاب «۱» بیاورم، چون ذکر آن در پاورقی اندکی مشکل بود و ممکن بود با دیگر پاورقی‌ها اشتباه شود و در جاهایی که مؤلف نام سوره را آورده، فقط شماره آیه را بین دو قلاب آورده‌ام.

مواردی که ضرورت داشت، آیات قرآن را به صورت کامل آورده‌ام و مواردی که در ذکر آیه اشتباهی روی داده بود، تصحیح کردم و به آن نیز اشاره کردم؛ زیرا ناصواب بود که اصلاح شده آن را به عنوان متن کتاب بیاورم.

قرائاتی که مؤلف ذکر کرده و یا این که بدون اشاره، آنها را آورده است، نیز معین کرده‌ام.

آدرس احادیث شریف و اشعار کتاب را آورده‌ام و برای بعضی از اعلام کتاب شرح حال مختصری بیان کرده‌ام و تلاش کرده‌ام که صاحبان آرا و اقوال و منابع آنها را ذکر کنم.

مسائل علمی که مؤلف در این کتاب به آنها پرداخته است، هر جا که نیاز به تحقیق داشت، به آن اقدام کرده‌ام، به ویژه مسائل پیرامون صداها و آواها که مؤلف آن را در بحث مخارج و صفات حروف و بحث از هر صدا و آوایی آورده است. در این جا آرای دانشمندان عرب و نتایج تحقیقات آواشناسی جدید و اختلاف تلفظ آواها و تفاوت توصیف قدما و علمای جدید و دلایل آن را آورده‌ام. بسیاری از مباحث تجوید، همان مباحث آواشناسی جدید است و تلاش دانشمندان در زمینه این موضوعات برای خدمت به قرآن کریم و تلاوت آن بوده است.

در پایان کتاب فهرست احادیث شریف، اشعار و اعلام را آورده‌ام، اما به دلیل کثرت (۱). در ترجمه، نشانی سوره و آیه داخل پراوتر آمده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۸

آیات و از آن جا که موضوع اصلی کتاب پیرامون آیات قرآن و چگونگی تلاوت آن است، از آوردن فهرست آیات صرف نظر کردم.

این کتاب، اثر جدیدی است که به کتاب خانه علوم قرآنی اضافه می‌شود و برای فرزندان اسلام و مسلمانان سودمند است. از خداوند متعال خواستارم که این تلاش اندک را از من بپذیرد و مقبول در گاهش افتد و از گناهان و لغزش‌هایم درگذرد.

الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه اجمعین.

دکتر علی حسین البواب استادیار دانشکده زبان عربی - ریاض

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۹

در آمدی بر علم تجوید

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۳۰

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم ربّ یسّر (۱) سپاس خدای را که قرآن عظیم را کلید نعمت‌ها و چراغ قلوب اولیای خود و بهار آنان قرار داد؛ اولیایی که در گلستان گسترده‌ای شیدای اویند. خداوند را به نعمت‌های پیاپی اش سپاس می‌گویم و به کرم و بخشش بی‌انتهایش شکر می‌گزارم. شهادت می‌دهم که جز الله خدایی نیست و شریکی ندارد، شهادتی که گوینده را سرفراز می‌سازد، و هنگام ملاقات پروردگار سپر مؤمن است، و گواهی می‌دهم که سرورمان، محمد، بنده و فرستاده او است. او را با کتابی برانگیخت که آن را آشکار و عیان نمود و قلبها ظرف آیات متفاوتش شد. و پیامبر را با شرعی فرستاد که شرحش داد تا مجال حق گسترش یابد در حالی که باطل عرصه حق را تنگ کرده بود، و با دینی فرستاد که بیانش کرد که ستارگان دین در افق آسمانش چون ماه تابان درخشیدند. درود و سلام خداوند بر او و آلش مادام که شب با تاریکی‌اش و روز با روشنایی‌اش در پی هم می‌آیند، و خداوند از پیشوایان پرهیزگار، مشایخ اقتدا، ستارگان هدایت و بهترین امت و (۱). بعد از بسم الله الرحمن الرحيم، در نسخه‌ها، عبارات مختلف است. در نسخه «ق» (ربّ یسّر و اعن یا کریم)، و در نسخه «د» (ربّ یسّر یا کریم) آمده است و در نسخه «ط» این عبارت ذکر نشده و چنین آمده است: «قال الشيخ الامام العلامة المقرئ المحقق ابو الخیر شمس الدین محمد بن شمس الدین محمد بن محمد بن علی الجزری الشافعی، تغمده الله برحمته».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۳۱

«اهل ادا» خشنود باد، تا هنگامی که مهد تلاوت به نورش و ستارگان بندگان به تالّوش می‌درخشند.

همانا بهترین علوم در بیان و اندیشه و با منزلت‌ترین و بزرگترین آن از نظر ارزش و اندوخته، سخن کسی است که آدمی را از آب بیافرید و برای او نسب و سبب قرار داد.

علمی که با دانستنش ترسی از ناآگاهی نیست و گمراهی در آن راهی ندارد، و از نخستین مقدمات آن شناخت تجوید و استواری الفاظ آن است، از علی علیه السلام درباره آیه وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا (مزمل، آیه ۴) سؤال شد، فرمود: ترتیل، تجوید حروف و شناخت وقوف (وقف‌ها) است، که درباره این آیه سخن خواهیم گفت.

از آن جا که قاریان تازه کار این دوره و بیش‌تر اساتید فن، از تجوید و نیکویی الفاظشان غفلت کرده و در پالایش الفاظ از تیرگی‌ها و ناخالصی‌ها کوتاهی می‌کنند، بر آن شدم که به تألیف کتاب مختصری بپردازم و در آن مطالبی بنگارم که احساس سهل انگاران را برانگیزد؛ هدف استاد فن را تضمین کند؛ آرزوی مشتاقان را بر آورد و انیس عالمان گردد.

در این کتاب مطالب مهمی درباره قرآن کریم خواهم آورد که قاری قرآن و استاد قرائت به آن نیاز دارد، مباحثی دقیق، مسائلی بی‌مانند و گفتاری شگفت‌آور خواهم آورد که کسی تاکنون آن را بیان نکرده و کسی به آن اشارت نکرده است، «۱» و نام آن را: «کتاب «۲» التمهید فی علم التجوید» گذاشتم، امید است که مقبول در گاه خداوند افتد و سودمند گردد. همانا او شنوای داناست.

کتاب را به شرح زیر در ده بخش شکل دادم:

بخش اول: درباره چگونگی قرائت معاصران؛ (۱). بسیاری از مطالب این کتاب، قبل از مؤلف نیز بیان شده است و مؤلف از آنها متأثر است که در جای خود به آن اشاره می‌کنم.

(۲). در نسخه «د» لفظ «کتاب» در نام گذاری آن نیامده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۳۲

بخش دوم: در معنای تجوید، تحقیق و ترتیل که چند فصل دارد؛ بخش سوم: اصول و قواعد قرائت بنا بر اختلاف قرائات؛ بخش چهارم: معنای لحن (غلط خوانی) و اقسام آن و اصرار بر اجتناب از آن که دو فصل دارد؛ «۱» بخش پنجم: الف (همزه) وصل و قطع؛ بخش ششم: حروف و حرکات؛ بخش هفتم: القاب حروف و اسباب آنها؛ بخش هشتم: مخارج حروف و سخن درباره هر حرف؛ بخش نهم: احکام نون ساکن و تنوین و مدّ و قصر؛ بخش دهم: وقف و ابتدا و حروف مشدّد؛ در پایان نیز [علاوه بر این بخش بخشی درباره ضاد و ظاء و ورود آنها در قرآن کریم آورده‌ام. (۱). فصل اول در بیان معنای لحن در لغت و فصل دوم در تعریف لحن است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۳۳

بخش اول

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۳۴

بخش اول چگونگی قرائت معاصران

اشاره

«۱» غنا از جمله چیزهایی است که مردم در قرائت قرآن بدعت کرده‌اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از این موضوع خبر داده بود که پس از حضرتش چنین خواهد شد و از آن نهی فرموده بودند «۲». می‌گویند آیه شریفه أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ (کهف، آیه ۷۹) اولین آیه‌ای است که با غنا خوانده شد و گفته‌اند که غنای آن نیز از این شعر گرفته شد:

و اما الغطاء فأتى سوف أُنعتها نعتا يوافق عندي بعض ما فيها

«۳» پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره این افراد می‌فرماید: «دل‌های آنان و دل‌های کسانی که از آنها خوششان می‌آید به فتنه و گمراهی افتاده است» «۴». (۱). مؤلف در این بخش، از کتاب «جمال القراء و کمال الاقراء» ابو الحسن سخاوی تأثیر پذیرفته است. در این مورد به نسخه خطی این کتاب در کتاب خانه الظاهریه دمشق با شماره ۳۳۳ مراجعه کرده‌ام.

(۲). حدیث از حذیفه بن یمان است که رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود: «قرآن را به لحن و صدای عربی بخوانید، از لحن اهل عشق و اهل کتاب (یهود و نصاری) به دور باشید. پس از من اقوامی می‌آیند که قرآن را به غنا و فغان می‌خوانند، دل‌های آنان و دل‌های کسانی که از آنها خوششان می‌آید به فتنه و گمراهی افتاده است». جامع الاصول، ج ۲، ص ۴۵۹؛ جمال القراء، ص ۱۹۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۱۷؛ لطائف الاشارات، ص ۲۱۸ و الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۲. [در بحار، ج ۹۲، ص ۱۹۰ به جای اهل عشق، اهل فسق آمده است. م.

(۳). مرغ سنگ خوار را من به گونه‌ای توصیف می‌کنم که به نظرم با قسمتی از اوصافی که در او هست مطابقت نماید.

(۴). جمال القراء، ص ۱۹۰ ب؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۱؛ لطائف الاشارات، ص ۲۱۸. در کتاب اخیر به جای

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۳۵

«ترقیص» نیز چیز دیگری است که آنان بدعت گذارده‌اند «۱» که عبارت است از:

درنگ بر حرف ساکن و سپس صدا را با حرکت یک باره بلند کردن، که گویی می‌دود یا هروله می‌کند.

از بدعت‌های دیگر «ترعید» است. ترعید؛ یعنی لرزاندن صدا، مانند لرزیدن صدا از سرما و درد و گاهی نیز با نغمات آواز آن را در می‌آمیزند. از دیگر بدعت‌های آنان «تطریب» است. تطریب؛ یعنی ترمم و کشیدن آواز در قرائت قرآن و نغمه سرایی با آن، در جای غیر مدّ با مدّ خواندن و در مواضع مدّ به خاطر ترمم، صدای آن را بیش تر کشیدن که در عربی جایز نیست. امروزه این نوع قرائت، فراوان به گوش می‌رسد.

و آخرین بدعت آنها «تحرزین» است و آن چنین است که انسان به هنگام تلاوت قرآن عادت و طبیعت خود را رها کند و به صورتی تلاوت کند که گویا محزون و غمگین است و از فرط خشوع و خضوع می‌خواهد گریه کند. علما آن را به سبب ریا در تلاوت جایز نمی‌دانند.

آخرین چیزی که ایجاد کرده‌اند، این است که دسته جمعی می‌خوانند و کلمه «۲» را با صدای واحد تلاوت می‌کنند؛ مثلاً در «أفلا تعقلون» (بقره، آیه ۴۴). می‌خوانند «افل تعقلون» و یا «اول یعلمون» «۳» که الف را حذف کرده‌اند و همین طور واو و یا را حذف می‌کنند مانند «قال امنا» «۴» و «یوم الدن» در آیه «یوم الدین» (فاتحه، آیه ۴). هم چنین در جایی که مدّ نیست با مدّ تلاوت می‌کنند و یا ساکن‌هایی که تحریک آنها جایز «سوف» کلمه «لست» آمده است.

(۱). آن گونه که گذشت، مؤلف در این مسائل از سخاوی متأثر است، سیوطی از «الاتقان»، ج ۱، ص ۱۰۳ و شیخ زکریا و ملا علی القاری در شرحشان بر «مقدمه» ابن جزری، ص ۲۱، ۲۲، این مطالب را از مؤلف نقل کرده‌اند.

(۲). در نسخه «ط» به جای کلمه، «جمله» آمده است. جمال القراء، ص ۱۹۰ ب؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۳ و در شرح زکریا این عبارت «همگی آنها با یک صدا می‌خوانند» آمده که درست نیز همین است.

(۳). در آیه شریفه: أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (بقره، آیه ۷۷).

(۴). در آیه شریفه: قَالُوا آمَنَّا (بقره، آیه ۱۴).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۳۶

نیست، حرکت می‌دهند تا روشی که برای خودشان برگزیده‌اند درست در آید، بهتر است که این را، «تحریف» بنامیم.

اما قرائتی که تلاوت می‌کنیم، قرائت سهل و ترتیلی است که الفاظ آن دل‌نشین است و از طبع عرب و کلام فصیحان، و به نحوی از انحاء از قرائات «۱» (هفت گانه) خارج نمی‌شود، ما در مدّ، قصر، همزه، تخفیف همزه، تشدید، تخفیف، امالّه، فتح و یا اشباع و چیزهای دیگر از هر امام قرائتی - آن گونه که قرائت کرده است - پیروی می‌کنیم «۲».

بחי در فایده تهذیب الفاظ و ثمره استواری زبان

فایده گزینش و تهذیب الفاظ، تدبّر در معانی کتاب خدا و تفکر در پیچیدگی آن و تبخّر در فهم مقاصد و تحقق مراد خداوند به آن خواهد بود، خداوند متعال می‌فرماید:

«کتاب مبارکی است که آن را بر تو نازل کردیم، تا در آن بیندیشند و خردمندان از آن پند گیرند» (ص، آیه ۲۹).

تحقق آن چنین است که هرگاه آیات به نیکوترین صورت و شیرین‌ترین وجه - آن گونه که پیامبر فرموده است: «قرآن را با صدایتان زینت دهید» «۳» - تلاوت شود، قلب‌ها را تسخیر می‌کند و به میزان فزونی حلاوت آن و نیکویی تلاوت، خلاقیت به آن روی می‌آورند که در این صورت امثال اوامر الهی و دوری جستن از نواهی و رغبت در وعده‌ها و ترس از عذاب و طمع در توفیق‌ها و هراس از کیفر و تصدیق اخبار قرآن و ترس از وانهادن آن و شناخت حرام و حلال تحقق می‌یابد که این فایده‌ای بس بزرگ است و نعمتی است که جز شخص محروم از نعمت، آن را رها نمی‌کند. و به همین (۱). عبارت «هفت گانه» را سخاوی آورده است.

(۲). جمال القراء، ص ۱۹۰ ب.

(۳). سنن ابو داود، ج ۲، ص ۷۴؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۳ و جامع الاصول، ج ۲، ص ۴۵۴.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۳۷

خاطر گوش سپردن به قرآن در نماز و غیر از آن تشریح شده است و گوش دادن به خطبه در روز جمعه مستحب است و در نماز جماعت قرائت سوره فاتحه از مأمومین «۱» ساقط گشته است، و به همین خاطر روش امامان قرائت این بود که در جایی که جمله و سخن کامل بود یا وقف در آن جا نیکو بود، سکوت و توقف می‌کردند تا معنا زودتر فهمیده شود و سختی بی‌فایده هم پیش نیاید. (۱). در متن کتاب آمده است که قرائت در غیر فاتحه از مأمومین ساقط می‌شود که ظاهراً اشتباه چاپی است. م.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۳۹

بخش دوم تجوید

فصل اول - تجوید، تحقیق و ترتیل

تجوید:

مصدر باب تفعیل از جودت (نیکی) است. تجوید هنگامی شکل می‌گیرد که قاری، الفاظ را با نهایت استواری و ضایع نکردن آنها تلفظ کند، و معنای آن نهایت استواری و آخرین مرتبه زیبایی در تلفظ است. به همین خاطر گفته می‌شود: جوّد فلان کذا؛ یعنی کار را نیک انجام داد. پس تجوید زیور تلاوت و زینت قرائت است، و آن عبارت است از اعطای حقوق حروف و حفظ ترتیب و مراتب آنها و باز آوردن حرف به مخرج و اصل آن و پیوستن آن به نظیرش و تصحیح لفظ و تلطیف نطق با نظر به شکل و ساختمان هر کلمه بدون اسراف و تکلف و افراط. ابو عمرو دانی می‌گوید:

«تفاوت بین تجوید و ترک آن تمرینی است که شخص با فکش انجام می‌دهد» «۲».

تحقیق

مصدر باب تفعیل از حَقَّ است؛ یعنی حق چیزی را ادا کردن و دوری از باطل در آن. در عربی گفته می‌شود: بلغت حقیقهً هذا الامر؛ یعنی به حقیقت آن دست یافتم، ریشه این کلمه از حَقَّ است به معنای حَقَّ چیزی را ادا کردن بدون زیادت و نقصان «۳». (۱). مؤلف در این بخش، از کتاب «التحذیر فی الاتقان و التجوید» ابو عمرو دانی استفاده کرده است، این کتاب نسخه خطی است. این مطالب در «النشر»، ج ۱، ص ۲۱۰ و «لطائف الاشارات» ص ۲۰۷ به بعد، نیز آمده است

(۲). التحذیر، ص ۸۴

(۳). التحذیر، ص ۸۴ ب؛ النشر، ج ۱، ص ۲۰۵؛ لطائف الاشارات، ص ۲۱۸.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۴۱

ترتیل:

از باب تفعیل است، مثل رتل فلان کلامه: سخن را با مکث پشت سر هم آورد، ریشه آن الرتل «۱» است، در عربی می‌گویند: ثغر رتل؛ یعنی دندان‌هایی که از یک دیگر فاصله دارند و بر یکدیگر سوار نباشند. صاحب «العین» می‌گوید: «رتلت الکلام» به معنای درنگ در سخن است. اصمعی می‌گوید: الاسنان الرتل؛ یعنی بین دندان‌ها فاصله باشد و بر یک دیگر سوار نباشند. «۲» میزان ترتیل، رعایت ترتیب تلفظ حروف یعنی توجه به حق حروف در تلاوت و درنگ در آنهاست.

فصل دوم - معنای ترتیل

در معنای این آیه شریفه (وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا) (مزل، آیه ۴). از [امام علی بن ابی طالب علیه السّلام سؤال شد، آن حضرت فرمود: ترتیل، همانا تجوید حروف و شناخت محل وقف‌های [قرآن است. ابن جریر «۳» از مجاهد «۴» نقل می‌کند که گفت: مکث کن در آن مکث کردنی.

و جبیر از ضحاک «۵» نقل می‌کند این به معنای جدا، جدا به عمل آوردن حروف است و مقسم «۶» از ابن عباس روایت می‌کند که به معنای تبیین و آشکار کردن [حروف است، علمای ما می‌گویند ترتیل به معنای درنگ در قرائت و جدا کردن هر حرفی از حرف بعد (۱). در نسخه «ط» ریشه (الترتل) ذکر شده است.

(۲). اصمعی، خلق الانسان، ص ۱۹۲.

(۳). او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریر است. حدود سال (۱۵۰ ه. ق) در گذشت. (غایه النهایه، ج ۱، ص ۴۶۹؛ طبقات الحفاظ، ص ۷۴).

(۴). او مجاهد بن جبر، امام، مفسّر و از تابعین است. در سال (۱۰۴ ه. ق) در گذشت. (الجرح و التعذیل، ج ۸، ص ۳۱۹؛ الکاشف، ج ۱، ص ۳۳۷).

(۵). ضحاک بن مزاحم از تابعین و مفسّر بود. در سال (۱۰۵ ه. ق) در گذشت. (الجرح و التعذیل، ج ۴، ص ۴۵۸؛ غایه النهایه، ج ۱، ص ۳۳۷).

(۶). مقسم بن بجره، مولی ابن عباس. در سال (۱۰۱ ه. ق) در گذشت. (الجرح و التعذیل، ج ۸، ص ۴۱۴).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۴۲

از آن است و قرائت بدون شتاب است تا تلفظ حروف در یک دیگر تداخل نکنند «۱».

خداوند در این آیه فقط فعل امر را نیاورده، بلکه برای تعظیم مقام قرآن و تشویق در ثواب آن مصدر فعل را نیز آورد است، و فرمود «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (فرقان، آیه ۳۲)، یعنی آن را با تائی نازل کردیم «۲» و در آیه دیگر می‌فرماید: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ، وقرآن را به تفاریق نازل کردیم تا تو آن را با تائی بر مردم بخوانی» (اسراء آیه ۱۰۶) «۳».

فصل سوم - تفاوت بین تحقیق و ترتیل «۴»

ترتیل برای تدبّر و تفکر و استنباط است و تحقیق برای تمرین زبان و ترقیق الفاظ غلیظ و برپا داشتن قرائت و اعطای حق حروف است که عبارت است از: مد، همز، اشباع، تفکیک، پرهیز از تحریک حرف ساکن، اختلاس و ربودن حرکت، تفکیک حروف و فک آن حروف: یعنی بیان حروف و اخراج آن از یک دیگر به آسانی و تائی، و معنای فک در این موارد نیز چنین است: فک الرقبه و فک الاسیر، زیرا این دو از بندگی و اسارت در می‌آیند و نیز فک الرهن که از حالت رهن در می‌آید، یا فک الكتاب که استخراج محتوای آن است و فک الاعضاء که اعضای بدن از جای خود جدا شوند.

دانی می‌گوید: تفاوت بین ترتیل و تحقیق این است که ترتیل در همزه و ترک آن، به قصر خواندن حرف مد، تخفیف و اختلاس (ربودن حرکت) است، امّا این امور در تحقیق نیست و ابو بکر شدائی «۵» نیز چنین گفته است. (۱). ر. ک: طبری، ج ۲۹، ص ۸ قرطبی، ج ۱۹، ص ۳۷ و الدر المنثور سیوطی، ج ۶، ص ۲۷۷.

(۲). ر. ک: قرطبی، ج ۱۹، ص ۸.

(۳). ر. ک: همان، ج ۱، ص ۳۳۹.

(۴). التحدید، ص ۸۴ ب.

(۵). احمد بن نصر، امام معروف در سال ۳۷۳ (ه. ق) در بصره در گذشت. (غایة النهایة، ج ۱، ص ۱۴۴).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۴۳

فصل چهارم - چگونگی تلاوت

کتاب خداوند متعال به ترتیل، تحقیق، حدر، تخفیف، همزه و ترک آن، مد و قصر، بیان، ادغام و عدم آن، اماله و تفخیم تلاوت می‌شود. هم چنین قرآن به حدر و هذر مه که به معنای سریع خواندن همراه با حفظ و استواری الفاظ است به دلیل حسنات زیادش؛ تلاوت می‌شود زیرا قرائت هر حرفی ده حسنه دارد. هم چنین قاری باید همزه را بدون لکنت، مدّ را بدون زیاده کشیدن، تشدید را بدون کاستی، و اشباع را بدون تکلف قرائت کند. کتاب مقدس خداوند این چنین قرائت می‌شود.

فصل پنجم - ویژگی‌های قرائت پیشوایان قرائت

«۱» از ابو جعفر احمد بن هلال «۲» نقل شده که گفت: محمّد بن سلمه عثمانی گفت، «۳» از ورش «۴» پرسیدم: نافع، قرآن را چگونه می‌خواند؟ ورش گفت: او مبهم و عامیانه نمی‌خواند، بلکه قرائتش شمرده و نیکو بود.

ابن مجاهد «۵» می‌گوید: ابو عمرو، سهل القرائه بوده است؛ یعنی قرائتی بدون تکلف داشته و هر جا قواعد اجازه می‌داد، با تخفیف می‌خواند «۶». (۱). التحدید، ص ۹۱.

(۲). احمد بن عبد الله بن محمد بن هلال، استادی بزرگ و محقق دقیق بود. به سال ۳۱۶ (ه. ق) در گذشت. (غایة النهایة، ج ۱، ص ۷۴).

(۳). محمد بن سلمه عثمانی استاد قرائت بود که بر یونس بن عبد الأعلى قرائت کرد و به سال ۲۶۴ (ه. ق) در گذشت. غزوان بن

قاسم متوفای سال ۳۸۶ (ه. ق) بر او قرائت کرد (غایه النهایه، ج ۲، ص ۱۴۷).

(۴). او عثمان بن سعید از اساتید و پیش گامان قرائت و راوی قرائت نافع است. به سال ۱۹۷ (ه. ق) در گذشت. (غایه النهایه، ج ۱، ص ۵۰۲).

(۵). او امام ابو بکر، احمد بن موسی است و کسی است که قرائات قرآن را به هفت قرائت منحصر کرد. و به سال ۳۲۴ (ه. ق) در گذشت. (غایه النهایه، ج ۱، ص ۵۰۲).

(۶). ر. ک: به قواعد قرائت ابو عمرو، از جمله چگونگی قرائت حمزه در «اجتماع دو حمزه» و «همزه مفرده». م.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۴۴

«شدائی» قرائت قراء سبعه «۱» را چنین توصیف می کند: ویژگی قرائت ابن کثیر این است: او قرائتی نیکو و تلفظی آشکار داشته، و این با ادای روشن حقّ الفاظ همراه بود.

اما ویژگی قرائت نافع: ساده و روان بودن با کمترین کشش و امتداد در صوت است.

عاصم قرآن را با تأنی و صدایی متوسط - که با ترتیل همراه بود - می خواند. عاصم به حسن صوت و تجوید در قرائت مشهور بوده است. اما قرائت حمزه: البته با توجه به قرائت پیروان حمزه سزاوار نیست که قرآن به روش آنها قرائت شود و این به سبب فساد قرائت آنها و ساختگی بودن آن است [چون از قرائت حمزه پیروی نمی کردند]. م.

البته از پیروان حمزه کسانی بوده اند که قرائشان به روش حدر یا تحقیق بوده و با اعتدال قرائت کرده اند. ویژگی قرائت آنها از این قرار است: رعایت مدّ عدل، قصر، همزه‌ها دارای تحقیق، تشدیدها در نهایت زیبایی و بدون کشش، نچرخاندن دهان، بالا نبردن صدا، غنایی نخواندن. این ویژگی‌ها صفت مخصوص قرائت تحقیق است. اما حدر قرائتی است سهل و کافی، با کمترین ترتیل و آسان‌ترین تقطیع و وقف.

قرائت کسائی در اعتدال بین حدر و تحقیق است، ولی قرائت اصحاب ابن عامر، قرائتی استوار نیست و از حدّ اعتدال خارج می شوند. قرائت ابو عمرو بن علاء، قرائتی متوسط و دارای تدویر است که در آن همزه‌ها کامل و صحیح ادا می شوند، تشدیدها درست تلفظ شده و قرآن با ترتیل پی در پی و با سرعتی نمایان و آسان و به طور متوالی تلاوت می شود.

شدائی می گوید: ابو بکر بن مجاهد در قرائت ابو عمرو و قراء دیگر، روش تدویر را برگزیده است و ما نیز به این روش قرائت کرده ایم. ابن منادی «۲» نیز، همین قرائت را برگزیده است. (۱). درباره شرح حال قراء هفت گانه (ابن کثیر، نافع، ابو عمرو، عبد الله بن عامر، عاصم، حمزه و کسائی) ر. ک: لطائف الاشارات، ص ۹۳ به بعد و غایه النهایه، ج ۱، ص ۲۶۱، ۲۸۸، ۳۶۴، ۴۲۳، ۴۴۳، ۵۳۵ و ج ۲، ص ۳۳۰.

(۲). او، ابو حسین، احمد بن جعفر، پیشوایی موثق و حافظ قرآن است. در سال ۳۳۶ (ه. ق) در گذشته است. (غایه النهایه، ج ۱، ص ۴۴).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۴۵

بخش سوم اصول و قواعد قرائت (بنابر اختلاف قرائات)

«۱» اصول قرائت عبارت است از: تسمیه، بسمله، مدّ، لین، مطّ، قصر، اعتبار، تمکین، اشباع، ادغام، اظهار، بیان، اخفا، قلب، تسهیل

«۲»، تخفیف، تشدید، تثقیل، تتمیم، نقل، تحقیق، فتح، فغر، ارسال، اماله، بطح، اضجاع، تغلیظ «۳»، ترقیق، روم، اشمام و اختلاس.

بسمله: قول قاری است هنگامی که بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم». بسمله اسم مرکب است. وقتی گفته می شود: «بسم الله الرحمن الرحيم»

بسمله؛ یعنی آن مرد بسم الله گویند. مانند این که می گویند: «حوقل الرجل»، هنگامی که کسی «لا حول ولا قوه الا الله». این

عنوان از ابو اَصْبَغ عبد العزیز بن علی، معروف به ابن طحان (متوفای ۵۶۰ هـ. ق) در حلب سوریه است. ر. ک: غایة النّهائیه، ج ۱، ص ۳۹۵. ابو اَصْبَغ در اصول قرائت مقدمه‌ای دارد با عنوان «مرشد القاری الی تحقیق معالم المقاری»؛ نسخه خطی آن در کتاب خانه چستر بیتی با شماره ۳۹۲۵ ق ۱۳۲-۱۳۶ موجود است. ابن جزری این باب را از او نقل کرده و در غایة النّهائیه، ج ۱، ص ۳۹۵ به آن چنین اشاره کرده است: «و او ابو اَصْبَغ است که در باب اصول قرائت در کتاب «التمهید» از او یاد کرده‌ام».

ابو اَصْبَغ در ص ۱۳۲ ب می‌گوید: «اصول و قواعد قرائت بنا به اختلاف قرائات، که منشأ آن انواع روایات است بیست اصل است که قرائت و ادای الفاظ این اصول را تحکیم و تحقق بخشیده است.» و سپس این اصول را ذکر کرده است. (۲). در نسخه «ط» آمده است (تسهیل، بین بین، بدل و حذف ...)، این عبارت فقط در نسخه «ط» آمده و در کتاب ابو اَصْبَغ نیز موجود نیست.

(۳). ابو اَصْبَغ «تفخیم» را اضافه کرده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۴۷

بالله می‌گوید، یا «حیعل» هنگامی که کسی «حی علی الصلّاه» می‌گوید.

تسمیه: همان بسمله است. (صرف آن چنین است): سَمی یَسْمی تسمیه. بنابر این، «مسم» یعنی او بسم الله گویان است. از تسمیه به «فصل» نیز تعبیر شده است.

فصل: الفی است که بین دو همزه قرار می‌گیرد و این روش کسانی است که بین دو همزه فاصله ایجاد می‌کنند «۱».

مدّ: صدای حروف «مدولین» است و بر دو نوع طبیعی و عارضی است.

مدّ طبیعی: مدّی است که ذات حرف مدّ بدون آن استوار نمی‌شود، و مدّ عارضی: آن فزونی است که به موجب سببی بر مدّ طبیعی عارض می‌شود که ان شاء الله در جای خود از آن سخن خواهیم گفت. مطّ: همان مدّ و اصطلاح دوّم آن است «۲».

لین: عبارت از صدایی است که با حروف مدّ جریان می‌یابد، در حالی که با مدّ طبیعی ممزوج و مرتبط و از یک دیگر جدا نمی‌شود. «لین» در واو و یای ساکن ما قبل مفتوح جریان می‌یابد، همان طور که «مدّ» در یای ما قبل مکسور و واو ما قبل مضموم جاری می‌شود.

قصر: چگونگی ادا یا قالب حرف «مدولین» است و آن همان مدّ طبیعی است.

اعتبار: در بعضی از قرائات نام دیگر «قصر» است. بعضی از قرائات‌ها حروف مدّولین قبل از همزه را «اعتبار» نام نهاده‌اند. پس اگر حرف مدّ و همزه از یک دیگر جدا باشند، چیزی بر قالب حرف مدّ اضافه نمی‌شود.

تمکین: کیفیت و قالبی است که «۳» از آن به مدّ عارضی یا اضافی نیز تعبیر می‌شود. (۱). در قرائت ابو عمرو، برای فصل و جداسازی دو همزه، الفی (فصل) می‌آورند که مقدارش دو حرکت است و آن را «ادخال» می‌گویند؛ یعنی ادخال الف بین دو همزه. م.

(۲). ر. ک: لسان العرب و قاموس، ماده «مط».

(۳). در مقدمه ابو اَصْبَغ آمده است: «فهو عبارة عن الصیغۀ ایضاً، و قد یعبر به ...».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۴۸

گفته می‌شود: «مکن» هنگامی که زیادتی اراده شود.

اشباع: عبارت است از کامل آوردن حکم مطلوب با بیش تر و مضاعف نمودن اصل آن، برای اشباع کننده. هم چنین هنگامی که قصد شود حرکات بدون نقص و اختلاس «۱» آورده شوند، از آن استفاده می‌شود.

ادغام: عبارت است از آمیزش دو حرف و دگرگون شدن آن به صورت حرف واحد و مشدّد، و کیفیت آن چنین است: حرفی که

قرار است در حرف دیگر ادغام شود، به صورت مدغم فیه در آید و هنگامی که مثل آن گردید همانندی حاصل شده است، در این حال به نظر همه علمای قرائت، حکم آن ادغام است. پس اگر به ابقای صفتی از صفات مدغم حکم شود، این ادغام، ادغام صحیح و کامل نیست؛ زیرا شروط ادغام کامل نشده است و به اخفا شبیه است. ابو اصیغ می‌گوید: «نام ادغام را برخی از علمای ما بر آن نهاده‌اند، از جمله آنها استاد ما «ابو العباس» «۲» است که رحمت خدا بر او باد».

اظهار: (ضد ادغام) و عبارت است از جدا تلفظ کردن دو حرفی که یک چیز واحد شده‌اند به گونه‌ای که تمام صفات هر یک از دو حرف آورده شود.

بیان: اصطلاح دیگری برای اظهار است.

اخفا: عبارت است از اخفای نون ساکن و تنوین نزد حروف مابقی. حقیقت اخفا، از بین رفتن بخشی از نون ساکن است هنگام تلفظ آن (نزد حروف مابقی) که به صورت صدایی ترکیب شده از خیشوم شنیده می‌شود. به مخفی کردن حرکت نیز اخفا گفته می‌شود که همان کاستی کشش صدای آن است «۳».

قلب: حکمی است مشهور از احکام چهارگانه نون ساکن و تنوین، و آن تبدیل نون (۱). عبارت ابو اصیغ این است: «و در تلفظ حرکات به صورت کامل نیز استعمال کرده‌اند».

(۲). مقدمه اَبی الأَصْبَغ، ص ۱۳۳ ب، و أبو العباس: «او احمد بن خلف بن عیسون، استاد بر جسته قرائت و تجوید و یکی از اساتید ابو اصیغ است (متوفای ۵۳۱ ه. ق.)». ر. ک: غایه النهایه، ج ۱، ص ۵۲.

(۳). ر. ک: ابراز المعانی، ص ۴۲.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۴۹

ساکن و تنوین قبل از حرف باء است به میم خالص، در حالی که اثری از آنها باقی نماند. اصطلاح قلب در بعضی از موارد احکام تسهیل نیز به کار می‌رود.

تسهیل: تغییری که بر همزه وارد می‌شود تسهیل نام دارد «۱». تسهیل چهار نوع است: بین، بدل، حذف و تخفیف.

بین: تلفظ حرف، بین همزه و حرف مدّ است.

بدل: جای گزین کردن (ا، ی، و) به جای همزه و عوض آن است.

حذف: عبارت است از حذف همزه، به طوری که چیزی از آن باقی نماند.

تخفیف: به معنای تسهیل یا به معنای حذف صله از «ها» است. معنای دیگر تخفیف جدا کردن حرف مشددی است که به جای دو حرف مثل هم است تا تلفظ هر کدام از آنها سبک و بدون فشار باشد، در حالی که در رسم الخط، عاری از علامت تشدید است.

تشدید: ضدّ تخفیف است. پس تشدید تلفظ حرفی است که باید در موضع آن نرمی و روانی ایجاد کرد. بنابراین، حرف مشدّد به سبب مضاعف بودن اصل آن درج می‌شود در حالی که شدیداً از هم جداست.

تثقیل: دادن صله به «هاء» است.

تتمیم: تثقیلی است که فقط در صله‌های میمی استفاده می‌شود.

نقل: عبارت است از حکمی که هنگام [اجرای قاعده حذف، به عنوان یکی از اقسام تسهیل به کار می‌رود. هم چنین عبارت است از برداشتن علامت حرف قبل از همزه، و قرار دادن حرکت همزه به جای آن. این عمل در حالت وقف و وصل انجام می‌شود.

تحقیق: تلفظ کامل همزه یا دو همزه «۲» است در حالی که از مخرج خود و با تمام صفاتش تلفظ شود (بر عکس تسهیل). (۱). ر. ک: التیسیر، ص ۳۱، ۳۲ و الکشف، ج ۱، ص ۷۷ به بعد.

(۲). در «مقدمه ابو اصیغ» آمده: «یا همزه‌ها».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۵۰

فتح: یعنی تلفظ الف در حالی که با فتحه خالص بدون اماله «۱» ترکیب شده باشد، و میزان آن به اندازه باز شدن دهان است، مانند: (قال) که صدای الف بر فتحه قاف استوار می‌شود و آن فتحه خالصی است که بر مخرج قاف عارض شده و هیچ نشانی از کسره ندارد؛ حقیقت فتح آن است که با تلفظ (قال) و نظیر آن دهان باز می‌شود همان گونه که در تلفظ «کان» و مانند آن چنین است. فغر: اصطلاحی قدیمی و به معنی «فتح» است. ابو اصبع می‌گوید: «این اصطلاح در کتب علمای پیشین «۲» ما آمده و به معنای «تغلیظ» است «۳».

ارسال: عبارت از تحریک «یای اضافه» به حرکت الف است «۴» که از آن به «فتح» نیز تعبیر شده است. اماله: ضدّ فتح و بر دو نوع است: اماله کبری، اماله صغری.

حدّ و اندازه اماله کبری آن است که الف با فتحه ترکیب شده و میل زیادی به کسره داشته باشد «۵». و اماله صغری: اماله‌ای است که الف با فتحه ترکیب شده و مقدار کمی میل به کسره دارد. عبارت مشهور در این مورد «بین اللّفظین» است؛ یعنی بین فتح و اماله کبری.

بطح و إضجاع: دو واژه‌ای است که به معنی اماله کبری است «۶».

تغلیظ: فربه نمودن و استحکامی است که بر حرف وارد می‌شود و دهان از انعکاس صدای حرف پر می‌شود «۷». (۱). ابراز المعانی، ص ۴۲؛ سراج القاری، ص ۲۳ و الإتحاف، ص ۹۳. (۲). ابو اصبع، ص ۱۳۴ ب.

(۳). این عبارت در کتاب ابو اصبع نیامده است.

(۴). در مقدمه ابو اصبع آمده است: بحرکة الفتح.

(۵). ابو اصبع اضافه کرده است: «و در نهایت، تمایل آن به کسره تا جایی است که «الف» به یاء تبدیل نشود».

(۶). ابراز المعانی، ص ۴۲؛ التشریح، ج ۲، ص ۳۰، و الإتحاف، ص ۹۳.

(۷). عبارت ابو اصبع ص ۱۳۴ ب چنین است: «پس دهان با انعکاس آن پر می‌شود». و اضافه کرده

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۵۱

ترقیق: ضدّ تغلیظ است. و آن لاغری و ظرافتی است که بر حرف وارد می‌شود.

بنابراین، انعکاس حرف، دهان را پر نمی‌کند و نمی‌بندد. ترقیق دو نوع است: ترقیق مفتوح و ترقیق غیر مفتوح. ترقیق همان اماله‌ای است که بر دو نوع است. بنابراین هر «فتح» ترقیق «۱» است، ولی هر ترقیقی، فتح نیست. همچنین هر اماله‌ای ترقیق است، اما هر ترقیقی، اماله نیست.

روم: تلفظ مقداری از حرکت (حرف) است تا جایی که بیشتر صدای حرف از بین رفته و صدای کم و مخفی‌ای «۲» از حرکت شنیده شود. و بر خلاف ناشنوا، نابینا آن را متوجه می‌شود «۳».

اشمام: عبارت است از جمع کردن و درهم کشیدن بدون صدای لب‌ها بعد از ساکن کردن حرف. حرف اشمام را نابینا متوجه نمی‌شود، ولی انسانهای ناشنوا درک می‌کنند «۴».

اشمام در مورد «خلط حرکت به حرکت» نیز به کار رفته است.

مانند: «قیل» (بقره: آیه ۱۱) در قرائتی که آن را به اشمام خوانده‌اند «۵». به «خلط حرف به حرف» نیز اشمام اطلاق کرده‌اند، مانند «الصراط» (فاتحه، آیه ۶)، و «أصدق» «۶» است: «و تفخیم نیز به همین معناست».

(۱). منظور از «فتح» همان استفال است.

(۲). در نسخه «د» صویتا خفیفاً و در «ط» صوتاً خفیفاً و در «ق» صوتاً خفیفاً آمده است.

(۳). ابو اصبغ گفته است: «روم عبارت از تلفظ مقداری از حرکت است و آن چه از حرکت فانی می‌گردد، بیش‌تر از باقی مانده آن است» (ر. ک: الکشف، ج ۱، ص ۱۲۲؛ النّشر، ج ۲، ص ۱۲۱ و شرحاً زکریا و القاری علی المقدمه الجزریه، ص ۸۰).
(۴). همان.

(۵). در نسخه «ط» عبارت در قرائت کسانی آن را به اشمام خوانده‌اند ساقط شده است، و آن قرائت کسائی، و ابن عامر به روایت هشام، و یعقوب به روایت رویس است هنگامی که کسره را به ضمّه اشمام می‌کنند. (السبعه، ص ۱۴۳؛ التیسیر، ص ۷۲؛ الکشف، ج ۱، ص ۲۲۹ و النّشر، ج ۲، ص ۲۰۸).

(۶). ابن مجاهد در کتاب السبعه، ص ۱۰۶ در مورد الصراط می‌گوید: حمزه «صاد» را اشمام می‌کرد، به این جهت بین صاد و زای تلفظ می‌شد ولی مضبوط نیست. (التیسیر، ص ۱۸، ۱۹) و در «اصدق» و مانند آن که حرف دال بعد از صاد قرار گرفته حمزه، کسائی و خلف با اشمام صاد به زای خوانده‌اند. (التیسیر، ص ۹۷؛ الکشف، ج ۱، ص ۳۹۳ و النّشر، ج ۲، ص ۲۵).
در آمدی بر علم تجوید، ص: ۵۲
(نساء، آیه ۸۷).

اختلاس: با سرعت تلفظ کردن حرکت است به اندازه‌ای که شنونده حکم کند حرکت از بین رفته است در حالی که در وزن [کلمه ، حرکت کامل است «۱». (۱). ابراز المعانی، ص ۴۲، و سراج القاری، ص ۲۴.
در آمدی بر علم تجوید، ص: ۵۳

بخش چهارم لحن (غلط خوانی) و اقسام آن

فصل اول - معنای لحن در لغت

لحن در لغت در معانی مختلفی به کار رفته است.

گاهی به معنای «زبان و لغت» استعمال شده است و از این نمونه است: «لحن الرّجل بلحنه؛ یعنی آن مرد با زبان خودش گفتگو کرد»، و «لحنت أنا له الحن لحناً؛ یعنی به او چیزی گفتم که او فهمید، در حالی که دیگران نفهمیدند»، و «لحنه عنی یلحنه لحناً؛ یعنی آن را فهمید». و «الحنته أنا إیاه إلیحاناً؛ یعنی من آن چیز را به زبان خودش به او فهماندم».

معنای دیگر «لحن» زیرکی است؛ مانند «رجل لحن؛ یعنی مرد زیرک»، و «لحن یلحن» هنگامی گفته می‌شود که گفتار از صورت اصلی‌اش باز گردد. به همین معناست وقتی گفته می‌شود: «عرفت ذلک فی لحن قوله؛ یعنی آن چه فهمیده می‌شد از کلام او». از این قبیل است فرموده پروردگار: وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ «۱» (محمد، آیه ۳۰)، بعد از نزول این آیه هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله گفتار منافقان را می‌شنید آنها را می‌شناخت و با انحرافی که در کلامشان هویدا بود بر نفاقشان استدلال می‌کرد «۲».

در این کلام رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز «لحن» به معنای زیرکی است:

«لعلّ بعضکم ألحن فی (۱). و می‌توانی آنها را از طرز گفتارشان بشناسی. م.

(۲). تفسیر طبری، ج ۲۶، ص ۳۸ و تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۲۵۲.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۵۵

حجّته من بعض «۱» یعنی شاید بعضی از شما در استدلال آوردن زیرک‌ترید.

معنای دیگر لحن: بخشی از صداهای قراردادی است که مشابه صدای طرب انگیز و آواز است، مثل این که کسی صدایش را طرب

انگیز کند؛ یعنی شبیه آواز بخواند و به همین معناست هنگامی که گفته شود: «لحن فی قرائته»؛ هنگامی که خواندن به صورت آواز باشد و با الحان و نغمات موسیقی بخواند.

لحن به معنای خطا و غلط خوانی: از همین رو، به کسی که قرائتش صحیح نباشد لحن (غلط خوان) می‌گویند و قرائت او را لحن نام نهاده‌اند؛ زیرا مانند کسی است که کلامش از مسیر صحیح و درست، عدول کرده است. شاعری می‌گوید «فرت بقدحی معرب لم یلحن» (۲) و این همان معنایی است که از لحن منظور نظر ماست (۳).

فصل دوم- لحن و حقیقت آن

لحن بر دو قسم است: لحن جلی و لحن خفی، و هر کدام معنای خاصی دارد و حقیقتی است که نشان دهنده قاری غلط خوان است (۴). (۱). در نسخه «ط» آمده است: «لعل بعضهم» ولی در نسخ «س»، «ق» و «د» چنین نیست. در مورد حدیث مذکور ر. ک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۲ و ج ۸، ص ۶۲، ۱۱۲ و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۳۷.

(۲). من دو تیر برنده‌ای را بردم که همیشه صحیح می‌خواند و اشتباه نمی‌کرد.

این بیت در المحکم، ج ۳، ۲۵۸؛ اللسان، واژه «لحن» بدون نسبت دادن به کسی آمده است؛ اما این بیت از رؤبه بن عجاج است (مجموع اشعار العرب، ج ۳، ص ۱۶۴).

(۳). در مورد معانی لحن ر. ک: المحکم، ج ۳، ص ۲۵۸؛ اللسان و قاموس واژه لحن، و تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۲۵۲.

(۴). سخاوی لحن جلی را تغییر در اعراب دانسته و در مورد «خفی» می‌نویسد: حق حرف وفا نشود و در آوردن صفات حرف کوتاهی شده یا افراط شود (جمال القراء، ص ۱۹۰ ب؛ ابراز المعانی، ص ۷۴۳ و در شرحا القاری و الشیخ زکریا علی المقدمه، ص ۱۹، ۲۰ آمده است: لحن جلی، خطا خواندنی است که بر لفظ عارض شده و معنا و اعراب را تباه کند، مانند رفع یا نصب دادن به مجرور و مانند

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۵۶

لحن جلی: اختلالی است که بر الفاظ وارد می‌شود و موجب تباهی معنا و لفظ می‌شود، یا بر الفاظ وارد شده و فقط موجب تباهی لفظ می‌شود (۱). اما لحن خفی خطایی است که وقتی بر الفاظ داخل می‌شود فقط خود لفظ را تباه می‌کند.

بیان مطلب: لحن جلی که در معنا و لفظ اختلال ایجاد می‌کند، تغییر دادن حرکات اصلی است، مانند ضمّه دادن تاء در کلام خداوند: أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ (فاتحه، آیه ۷) و یا کسره دادن آن، یا مثلاً مفتوح خواندن تاء در این عبارت: مَا قُلْتُ لَهُمْ (مائده، آیه ۱۱۷).

اما قسم دوم از لحن جلی که لفظ را تباه می‌کند نه معنا را، مثل رفع یا نصب دادن‌ها در این آیه: الْحَمْدُ لِلَّهِ (فاتحه، آیه ۲).

لحن خفی: مانند تکریر راء [افراط در آن، طنین دادن به نون، تغلیظ لام و درشت کردن آن، غنوی خواندن لام، اظهار اخفاها، شدید خواندن حروف لین، نرم خواندن حروف دارای شدت، وقف به حرکات. اینها تباه کننده معنا و ناقص کننده لفظ نیست، بلکه اختلالی است که بر لفظ عارض می‌شود و از برجستگی آن می‌کاهد و نازیبایی و نانیکیویی قرائت را در پی دارد؛ زیرا موجب «رتنه» و «لثغه» (۲) است؛ مانند قسم دوم از آن، چه معنا را تغییر دهد یا ندهد باز لحن جلی است، و لحن خفی، غلط خواندنی است که حرف را تباه کند، مانند: ترک اخفا، اقلاب و غنه، که باعث تباهی معنا و اعراب نمی‌شود.

(۱). از نسخه «ط» بخشی از عبارت حذف شده که به تعریف ضرر می‌رساند، همین طور عباراتی در آن آمده که در سایر نسخ نیست. عبارت نسخه «ط» چنین است: لحن جلی اختلالی است که بر الفاظ وارد می‌شود و موجب تباهی معنا و لفظ می‌شود، اما لحن جلی، تغییری است که سبب می‌شود مرفوع، مجرور و منصوب، اعرابی دیگر شود، یا ایجاد دگرگونی در مبنی با تغییر حرکت و سکون آن است، مانند ضمّه دادن تاء در گفتار خداوند: أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ یا کسره دادن تاء در: «ما قلت لهم»، قسم دوم از جلی ...

همچنین از نسخه «د» مطالبی حذف شده که معنا را فاسد می‌کند، عبارت «د» چنین است: لحن جلی اختلالی است که بر الفاظ وارد می‌شود و فقط لفظ را- بدون تباهی معنا- تباہ می‌کند، مانند: رفع و نصب هاء در قول خداوند: «الحمد لله» و لحن خفی، مانند: تکریر راء و ... این عبارت در نسخه‌های «س» و «ق» نیامده است.

(۲). رتبه: لکت و گنگی در گفتار است؛ و لثغه: روی گردانی زبان از حرفی به حرف دیگر است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۵۷

لحن جلی و این به دلیل ایجاد نکردن اختلال در معناست. لحن خفی را جز قاری متقن و استاد خبره تجوید تشخیص نمی‌دهد؛ کسی که قواعد تجوید را از پیشوایان قرائت فرا می‌گیرد و قرائتش را از عالمانی می‌آموزد که تلاوتشان صحیح بوده و به فصاحت کلامشان وثوق داشته، و می‌داند که حق هر حرفی را ادا نموده و جایگاه آن را در نظر می‌گیرند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۵۹

بخش پنجم الف (همزه) وصل و قطع

اشاره

درباره این موضوع نحویان در کتاب‌های نحوی «۱» سخن گفته‌اند و ما در این جا آن چه را که یک استاد قرائت به آن نیازمند است، ذکر می‌کنیم. این بخش شامل دو فصل است:

فصل اول- الف (همزه) ابتدای افعال

اشاره

پیش از مبحث اسماء، از افعال شروع می‌کنیم، زیرا قواعد الف در مورد اسم دشوار است، در حالی که در افعال، ساده و واضح‌تر بوده و فراگیری آن برای دانش پژوه آسان‌تر است «۲».

مقدمه:

اگر سؤال شود چرا همزه را همزه وصل نامیده‌اند؟ باید گفت چون هنگام (۱). عده‌ای از علمای زبان عربی در تألیفاتشان در موضوع الف و همزه به بحث پرداخته‌اند، و برخی کتاب‌های مستقلی در این زمینه دارند. از آن جمله است کتاب ابن انباری «مختصر فی ذکر الألفات» که بارها چاپ شده است، و من در شماره ششم مجله دانشکده ادبیات دانشگاه ریاض (سال ۱۹۷۹ م.) و با تحقیق دکتر حسن شاذلی فرهود چاپ شده بود، به آن مراجعه کرده‌ام. هم چنین ابن خالویه نیز کتابی با نام «الالفات» دارد که با تحقیق من در «مکتبه المعارف» ریاض در سال ۱۴۰۲ (ه. ق) انتشار یافته است (ر. ک: به پاورقی‌های این کتاب، ص ۱۵).

(۲). مؤلف در ترتیب مباحث، راه ابن انباری را پیش گرفته است: ابتدا از الفهایی بحث کرده که در ابتدای افعال آمده است، پس از آن به الفهای واقع در ابتدای اسم، پرداخته است، آن گاه از الفهایی که در اول ادوات است و آن چه جاری مجرای آن است، مثل اسمای اشاره سخن گفته است. امّا گفتار ابن خالویه در «الالفات» به این ترتیب است: الف وصل در افعال، الف وصل در اسماء، الف اصل، الف فصل، الف قطع و ...

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۶۱

متّصل خواندن جمله، ما بعد همزه به ما قبل آن وصل می‌شود و در نتیجه همزه در لفظ ساقط می‌شود.

همچنین اگر گفته شود: چرا همزه وصل در نگارش باقی مانده، ولی در تلفظ ساقط شده است؟ در جواب می‌گوییم علت باقی ماندن آن در نگارش، این است که در کتابت، این همزه بدون حرکت، برای جایی وضع شده که کلمه با حرف ساکن شروع شده و با حرکت حرف بعد از ساکن خوانده می‌شود. از این رو، این همزه بدون حرکت مانند جایی که در ابتدا به آن تلفظ می‌شود، در رسم الخط باقی می‌ماند.

الف، در افعال شش نوع است: «۱»

نوع اول - الف اصلی «۲»:

در فعل ماضی با الف مفتوح آغاز شده و فاء الفعل است و در فعل مضارع نیز حذف نمی‌شود، مانند اَتَى أُمُّرُ اللّٰهِ (نحل، آیه ۱).

نوع دوم - الف وصل «۳»:

که با سقوط و حذف آن در وسط کلام و حذف آن از اول مضارع شناخته می‌شود و حرکت آن با حرکت ما قبل آخر مضارع مناسب است؛ «۴» یعنی اگر ما قبل آخر فعل مضارع مکسور یا مفتوح باشد همزه کسره می‌گیرد و اگر مضموم باشد ضمه می‌گیرد «۵». همزه وصل مکسور، مانند اِهْدِنَا (فاتحه، آیه ۶).

دلیل وصل بودن الف این است که در درج (وسط) کلام حذف شده و در مضارع (۱). ر. ک: مختصر فی ذکر الالفات، ص ۷۷ به بعد.

(۲). در نسخه «ط» آمده است «الف قطع»، که صحیح نیست (ر. ک: ابن انباری، ص ۷۷، ابن خالویه، ص ۵۵).

(۳). ابن انباری، ص ۷۷، و ابن خالویه، ص ۲۰.

(۴). در نسخه «ط» آمده است «و حرکت آن مبنی بر حرکت حرف سوم مضارع است».

(۵). ابن خالویه در «الالفات، ص ۲۴» می‌نویسد: هنگامی که خواستی فعل امر بسازی، به سومین حرف فعل مضارع بنگر، اگر آن را مفتوح یا مکسور یافتی، الف به خاطر التقای دو ساکن، مکسور می‌شود... و اگر سومین حرف مضارع، مضموم بود، الف وصل ضمه می‌گیرد؛ زیرا شروع از کسره به سوی ضمه ثقیل است، گو این که در ضمه همزه وصل از ضمه سومین حرف مضارع پیروی کردند... (ر. ک: ابن انباری، ص ۷۸).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۶۲

ساقط می‌گردد، مانند هدی «۱» یهدی، و این بر وصل بودن الف، دلالت می‌کند.

اگر کسی پرسید: چرا الف در ابتدای کلمه داخل شده، ولی هنگام وصل ساقط می‌شود در پاسخ گفته می‌شود چون حرف بعد از همزه؛ یعنی «هاء» در «اهدنا» ساکن است و عرب زبانان به ساکن ابتدا نمی‌کنند، به این سبب همزه را بر آن در می‌آورند تا به آن ابتدا کنند. اما سبب حذف همزه هنگام وصل، این است: که ما بعد همزه به ما قبل آن وصل می‌شود و دیگر نیازی به همزه نیست «۲».

نام همزه چیست، الف یا همزه؟ نحویان در این مورد اختلاف دارند؛ کسایی، فراء و سیبویه می‌گویند: الف است «۳». به این دلیل که شکل آن، شکل الف است، از این رو آن را الف نامیده‌اند. اخفش «۴» می‌گوید: آن الف ساکن بدون حرکت است. در «اهدنا» و مانند آن به خاطر ساکن بودن ما بعدش، کسره می‌گیرد. وی هم چنین می‌گوید: همزه را در «اقتلوا» (یوسف، آیه ۹) و مانند آن ضمه می‌دهند، زیرا در حالی که ما بعدش تاء مضموم است کسره را ناپسند شمرده‌اند. بنابراین، به جای کسره، ضمه داده‌اند و ضمه آن به سبب ضمه ما بعد آن است.

در ردّ کلام اخفش گفته‌اند: گفتار او غلط است؛ زیرا اگر الف از نظر او ساکن و بدون حرکت است «۵» محال است حرف ساکن را در ابتدای کلمه بیاورند، چون عرب کلام خود را با ساکن نمی‌آغازد و جایز نیست حرف ساکنی را بر آغاز کلمه‌ای در آورند که جانشین (۱). در نسخه «ط» نوشته شده: «هذا يهدى».

(۲). الالفات، ص ۲۱.

(۳). در نسخه «ط» آمده است «الف وصل است» و ابن انباری هم در «مختصر فی ذکر الالفات»، ص ۸۰ این گونه آورده است.

(۴). ابو الحسن سعید بن مسعده، عالم‌ترین اصحاب سیبویه و یکی از علمای برجسته زبان عربی است. او کتابی به نام «معانی القرآن» دارد که به چاپ رسیده است. او در سال ۲۱۵ (ه. ق) وفات یافته است. (ر. ک: إنباه الرواة، ج ۲، ص ۳۶ و تاریخ العلماء النحویین، ص ۸۵).

(۵). کلمات «بدون حرکت است» از نسخه «ط» افتاده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۶۳

ساکن دیگری شده است «۱».

قطرب «۲» در این باره گفته است: الف در «اهدنا» و مانند آن، همزه‌ای است که به سبب کثرت استعمال، ترک شده است. این سخن نیز اشتباه است؛ زیرا اگر همزه در ابتدای کلمه قرار گیرد و سپس به ما قبل خود وصل شود در حال وصل نیز همزه است؛ همان گونه که در ابتدای کلمه همزه بوده است، مانند: وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي (آل عمران، آیه ۸۱). بنابراین، همزه «اصری» در حال وصل نیز ثابت است، البته اگر از نظر آنها همزه باشد «۳».

چرا در «اهدنا» و مانند آن همزه مکسور است؟ جواب: کسره آن از سومین حرف مضارعش؛ یعنی «دال» در کلمه «یهدی» گرفته شده است. اگر کسی پرسد چرا حرکت همزه از حرف اول، دوم و یا چهارم مضارع بنا نشده است؟ باید گفت زیرا حرف اول زاید است، حرف دوم ساکن است از این رو از آن گرفته نمی‌شود و حرف چهارم اعراب ثابتی ندارد، در حالی که حرف ما قبل آخر «۴» حرکتش تغییر ناپذیر و ثابت است «۵».

در کلمات: اسْتِطَاعُوا (بقره، آیه ۲۱۷) و اسْتِطَاعُوا (کهف، آیه ۹۷) حرکت همزه چیست؟ (۱). ابن انباری در مختصر فی ذکر الالفات، ص ۸۰ می‌نویسد: «بصری‌ها» گفته‌اند: الف در (اضرب) به خاطر سکون خود و سکون ضاد کسره می‌گیرد. هم چنین هر الفی که در حال وصل با کسره شروع شود، چنین است. سبب مکسور خواندن آن این است که الف در اصل ساکن است و با ساکن ملاقات کرده است، و الف ضمه می‌گیرد، چون عین الفعل کلمه مضموم است و هنگامی که به حرکت الف نیاز شد به آن ضمه می‌دهند؛ زیرا ما بعد آن مضموم است، و به خاطر ناپسند بودن انتقال از کسره به ضمه، از کسره صرف نظر می‌کنند.

(۲). او «محمد بن مستنیر» یکی از علمای زبان عربی است. سیبویه او را «قطرب» نامید. وی در سال ۲۰۶ (ه. ق) وفات یافت (ر. ک: انباه الرواة، ج ۳، ص ۲۱۹ و تاریخ العلماء النحویین، ص ۸۲).

(۳). در مختصر فی ذکر الالفات، ص ۸۰ نظر قطرب و ردّ آن به وسیله «ثعلب» نقل شده است. در مورد آرای دیگر نحویان ر. ک: ابن خالویه، ص ۲۶.

(۴). در نسخه «ط»، «حرف سوم» آمده است.

(۵). ابن انباری، ص ۷۸؛ و ابن خالویه، ص ۴۱.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۶۴

همزه را با کسره می‌خوانند، چون اصل آن در مضارع «یستطوع» بوده است، کسره بر «واو» ثقیل بود آن را به «طاء» دادند، و او را به علت ساکن شدن و مکسور بودن ما قبلش به یاء تبدیل کردند «۱»، و تاء را از یستطیع حذف کردند، مانند حذف آن از استطاع.

شاعر گفته است:

و الشعر لا یسطیعه من یطلبه «۲» * یرید أن یرعبه فیعجمه «۳» و «۴» همزه در کلمه «انشقت» (الرحمن، آیه ۳۷) کسره می‌گیرد. اگر شخصی اشکال کند که مضارع آن «ینشق» است، جواب این است: که اصل آن «ینشقق» بر وزن «ینفعل» است و اجتماع دو قاف متحرک در تلفظ دشوار است؛ از این رو، عرب زبان‌ها از اجتماع دو حرف مثل هم اکراه دارند، به این جهت حرکت قاف اول را حذف کرده، آن را در قاف دوم ادغام نمودند، در نتیجه قاف مشدد گردید.

در صورتی که حرف سوم مضارع، مضموم باشد الف نیز در ابتدای کلمه ضمه می‌گیرد؛ زیرا حرکت آن طبق حرکت حرف سوم است و اگر حرف سوم مفتوح باشد کسره می‌گیرد.

سؤال: چرا را مانند ضمه دادن همزه، با ضمه حرف سوم و کسره دادن همزه، با کسره حرف سوم همزه را فتحه نداده‌اند؟ پاسخ می‌گوییم: زیرا با جمله خبری اشتباه (۱). ابن انباری، ص ۷۹.

(۲). در تمام نسخ «یطلبه» آمده است، اما صحیح نیست. این بیت از ارجوزه [ارجوزه به قصیده‌ای گفته می‌شود که در بحر رجز باشد و همه مصراع‌هایش یک قافیه داشته باشد. (فرهنگ لاروس، ج ۱، ص ۱۲۰). م. م. میمه است و لفظ صحیح آن «یظلمه» است که در منابع پاورقی بعدی چنین آمده است.

(۳). مصرع دوم را الکتاب، ج ۱، ص ۴۳۰ و همین طور لسان العرب، واژه عجم، به «روبه» نسبت داده است. در مغنی، ص ۱۸۲ بدون نسبت به کسی آمده است. در المقتضب، ج ۲، ص ۳۴، بدون نسبت به کسی آمده و به جای «لا یسطیعه» «لا یضبطه» آورده است. در دیوان الحطیئه، ص ۳۵۶، آن را قصیده‌ای معرفی کرده که «رؤبه» هنگام مرگ سروده است. این شعر همچنین در «اراجیز الرؤبه» در ملحقات دیوانش، ص ۱۸۶ آمده است.

(۴). شعر را هر کسی که بخواهد نمی‌تواند بسراید، می‌خواهد آن را فصیح گوید، اما خرابش می‌کند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۶۵

می‌شود. به این دلیل که اگر کسی بگوید: اذهب انا و در «امر» نیز بگوید: اذهب أنت، شبیه هم می‌شود پس همزه را کسره می‌دهند تا فتحه زایل شود؛ زیرا فتحه برادر کسره است.

در «أناقلتم» (توبه، آیه ۳۸) و «أدارکوا» (اعراف، آیه ۳۸) همزه مکسور است، چون عین الفعل آنها مفتوح است. قاف در «یتناقل» «۱» و راء در «یتدارک» عین الفعل است.

«تناقل» بر وزن «تفاعل» است، به این جهت قاف در «یتناقل» عین الفعل از «تفاعل» است، تاء در تاء ادغام شد و به تاء تبدیل گردید و چون ابتدا به سکون در «ناقلتم» صحیح نیست، پس الفی را بر آن اضافه کردند تا به ساکن ابتدا نشود. در کلماتی، مانند «أطیرنا» (نمل، آیه ۴۷) نیز قاعده همین است «۲».

نوع سوم - الف قطع «۳»:

با ضمه گرفتن حرف اول مضارع آن، شناخته می‌شود. الف قطع در فعل و یا مصدر قرار دارد. در فعل ماضی مفتوح است؛ مانند «أخرج» (اعراف، آیه ۲۷) و مانند آن. و در مصدر کسره می‌گیرد؛ مانند «أخراجا» (نوح، آیه ۱۸).

علت مکسور بودن همزه قطع در مصدر این است که با صیغه جمع اشتباه نشود. از این رو، نحویان در مصدر، «أخراجا» و در جمع «أخراجا» و «أبوابا» گفته‌اند. پس اگر همزه مصدر را فتحه می‌دادند با همزه جمع اشتباه می‌شد، از این رو، آن را مکسور کردند تا بین مصدر و جمع تفاوتی باشد «۴».

نوع چهارم - الفی که از خود خبر می‌دهد «۵»:

این الف در فعل مضارعی به کار می‌رود که اگر بعد از آن لفظ «أنا» بیاید به جا خواهد بود، مانند قول خداوند: «سبیلی أَدْعُوا» (۱). در نسخه «د» عبارت از این جا تا کلمه «تفاعل» حذف شده است؛ زیرا نسخه بردار از این جا به «یتناقل» دوم منتقل شده است.

(۲). ابن انباری، ص ۷۹.

(۳). ابن انباری، ص ۷۷، و ابن خالویه، ص ۶۹.

(۴). ابن انباری، ص ۷۷ و ابن خالویه، ص ۷۲.

(۵). ابن انباری، ص ۸۱.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۶۶

(یوسف، آیه ۱۰۸)، و أَرِنِي أَنْظُرْ (اعراف، آیه ۱۴۳) و أُوَفِّرْ عَلَيْهِ (كهف، آیه ۹۶).

چه بسا کسی پرسد الف در «أَدْعُوا» مفتوح بوده و در «أَفْرَغ» مضموم است، در حالی که هر دو یک نوع الف هستند؟ پاسخ این است، هنگامی که ماضی، فعل سه حرفی باشد، الف آن مفتوح است، «ا» ولی اگر فعل مجهول باشد، الف آن مضموم است، خواه حروف آن کم باشد یا زیاد؛ مانند «انظر» و «أفرغ».

نوع پنجم - الف استفهام «۲»:

این الف با آمدن «أَم» بعد از آن شناخته می‌شود که می‌توان به جای آن کلمه «هل» قرار داد؛ مانند أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ (سبأ، آیه ۸)، أَسْتَعْفَوْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ (منافقون، آیه ۶) و شبیه این مثال‌ها. الف استفهام همیشه مفتوح است. اصل در این مثال‌ها، «أَفْتَرَى» و «أَسْتَعْفَوْتَ» است. الف دوم چون الف وصل است، حذف شده است. در مثال‌های مذکور همزه استفهام را مدّ نمی‌دهند، بر خلاف مواردی؛ مثل أَلَدَّكَرْبَيْنِ (انعام، آیه ۱۴۳)، «اللَّهِ» (یونس، آیه ۵۹) و مانند آن که مدّ می‌دهند، زیرا الف استفهام و خبر هر دو مفتوح است. بنابر این، الف استفهام را مدّ می‌دهند تا از خبر متمایز شود. ولی در «أَفْتَرَى» و مانند آن همزه استفهام مفتوح و همزه خبر مکسور است و تفاوت آنها به فتحه و کسره است. اما در «الدَّكَرَيْنِ، اللَّهُ» به مدّ و قصر است «۳». (۱). در نسخه «ط» نوشته شده است: الف آن مفتوح است، ولی اگر ماضی آن چهار حرفی باشد الف مضموم است. این عبارت صحیح است، ولی تنها در نسخه «ط» آمده است. ابن هشام در شرح قطر الندی، ص ۳۴ در مورد حرکت اول فعل مضارع گفته است: اگر ماضی آن چهار حرفی باشد (اعم از حروف اصلی یا با حروف زاید)، ضمّه می‌گیرد، و هنگامی که ماضی آن کم‌تر از چهار حرف یا بیش‌تر از آن باشد، فتحه می‌گیرد. (ر. ک: ابن انباری، ص ۸۱).

(۲). ابن انباری، ص ۸۱.

(۳). ابن انباری، ص ۸۴ می‌گوید: اگر کسی از قول خداوند قُلْ أَلَدَّكَرْبَيْنِ حَرَّمَ پرسید، بگو: الف در «الدَّكَرَيْنِ» الف استفهام است؛ زیرا بعد از آن «أَم» آمده است. به آن مدّ داده‌اند تا تفاوتی بین خبر و

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۶۷

نوع ششم - الف فعل مجهول «۱»:

و آن مبنی بر ضمّه است و در چهار مورد آمده است:

بر وزن «أَفْعَل»؛ مانند أَخْرَجْنَا (بقره، آیه ۲۴۶).

الف «استفعل» مانند گفتار خداوند اسْتَجِيبْ لَهُ «۲» (شوری، آیه ۱۶) و هم چنین اسْتَحْفِظُوا (مائده، آیه ۴۴). الف «افتعل» مانند قول

پروردگار اَبْتَلِيَّ (احزاب، آیه ۱۱) و اَضْطَرَّ (بقره، آیه ۱۷۳)، و اَجْتَسَّتْ (ابراهیم، آیه ۲۶) و هم چنین اَلَّذِي اَوْثَمَنَ (بقره، آیه ۲۸۳). در اصل «اؤتمن» بر وزن «افتعل» بوده است، همزه ساکن را به علت ضمیمه کردن آن به ما قبلش برای ابتدا به همزه مضموم به واو تبدیل نمودند.

کسانی [یکی از قراء سبعة در غیر قرائت قرآن اجازه داده است که هر دو همزه در (اؤتمن) به تحقیق خوانده شود «۳»].

اما الف در وزن «انفعل»؛ مثل «انقطع» در قرآن نیامده و به این جهت در این باره سخن نمی‌گوییم.

حرکت الف در این مورد (فعل مجهول) فقط ضمه است؛ زیرا فعل مجهول اقتضای دو چیز (فاعل و مفعول) دارد، به این جهت حرف اول آن را ضمه می‌دهند تا بر هر دوی آنها دلالت کند؛ زیرا ضمه قوی‌ترین حرکت است؛ مانند جایی که گفته شود: «زید استفهام باشد، در مقابل کسانی که «الذکرین حرّم» را بدون مدّ خوانده‌اند و فرقی بین استفهام و خبر قرار نداده‌اند. اگر سؤال شود: چرا در اَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا مدّ اضافه نشده، در حالی که الف این نیز مانند «الذکرین» الف استفهام است؟ پاسخ این است که خبر در «افتری» مکسور بوده و الف استفهام مفتوح است. بنابر این، مفتوح بودن الف که موجب تفاوت بین استفهام و خبر شده، ما را از مدّ بی‌نیاز می‌کند. اما در «الذکرین» الف در استفهام و خبر (هر دو) مفتوح است، به این جهت با اضافه کردن مدّ بین آن دو تفاوت گذارده‌اند.

(۱). ابن انباری، ص ۸۱

(۲). در تمام نسخه‌ها غیر از «د» آمده است «استجیب لهم» که غلط است.

(۳). در نسخه «ط» عبارت «در غیر قرائت» حذف شده است و در نسخ دیگر این عبارت وجود دارد.

ابن انباری در کتاب «ایضاح الوقف و الابتداء»، ص ۱۹۹ و ابن خالویه در «الالفات»، ص ۳۰ می‌نویسند: کسانی اجازه داده است «أؤتمن» را با دو همزه بخوانند و به این که در قرائت یا غیر قرائت اجازه داده است، اشاره نشده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۶۸

حیث عمرو؛ یعنی زید در مکان عمرو. پس وقتی که «حیث» دو چیز را در بر گیرد به دلیل قوت ضمه، آن را ضمه می‌دهند. همچنین «نحن» را ضمه می‌دهند برای این که تثنیه و جمع را در بر دارد. به الف نیز، در ابتدای فعل مجهول ضمه می‌دهند؛ زیرا در برگیرنده معنای فاعل و مفعول است و ضمه آن همیشگی است «۱».

فصل دوم - اقسام «الف» در اول «اسماها»

اشاره

الف در ابتدای اسم چهار نوع است:

نوع اول - الف وصل «۲»:

در نه مورد آمده است: ابن، ابنه، اثنتین «۳»، اثنتین، امری، امرأه، اسم، است. در این موارد هشت گانه، الف - در صورت ابتدا به آن - کسره می‌گیرد و در حالت وصل حذف می‌شود. نهمین مورد الفی است که بر لام معرفه وارد می‌شود و در صورت شروع از آن، مفتوح است. مورد دهم الف وصل (و ایم الله) در قسم «۴» است که آن نیز با فتحه خوانده می‌شود. در هشتمین مورد؛ یعنی (است)، علامتش این است که در حالت تصغیر، الف حذف می‌شود. در تشخیص الف در نهمین مورد از سایر الف‌ها، با ساقط کردن الف و دادن تنوین به آخر اسم آزمایش می‌شود، به این نحو که اگر داخل شدن الف را بر اسم با تنوین مناسب نیافتید، آن

الف وصل است.

نوع دوم - الف اصلی «ه»:

این الف در فاء الفعل یافت شده و در تصغیر اسم نیز حذف نمی‌شود و ثابت است. الف اصلی در اسماء به سه صورت می‌آید:

۱- مضموم است؛ مانند قُلْ أُذُنُ (توبه، آیه ۶۱) و أُخْتِ هَارُونَ (مریم، آیه ۲۸).

۲- مفتوح است؛ مانند قول خداوند: مَا كَانَ أَبُوكَ (مریم، آیه ۲۸). (۱). ابن انباری، ص ۸۲ و ایضاح الوقف و الابتداء، ص ۲۰۰.

(۲). ر. ک: ابن انباری، ص ۸۴ و ابن خالویه، ص ۴۳.

(۳). در نسخه «ط» و «ابتین» نوشته شده است.

(۴). عبارت «مورد دهم الف وصل (و ایم الله) در قسم است» از نسخه «ط» ساقط شده است.

(۵). ابن انباری، ص ۸۲ و ابن خالویه، ص ۵۵.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۶۹

۳- مکسور است؛ مثل قول پروردگار: إِصْرِي (آل عمران، آیه ۸۱). به این الف ابتدا می‌شود هم چنان که در حالت وصل خوانده می‌شود.

نوع سوم - الف قطع

«۱»: در اسم به دو صورت است:

صورت اول: الف قطع در اول اسم‌های مفرد واقع شده و در حالت تصغیر نیز ثابت است: این الف در فاء، عین و لام الفعل یافت نمی‌شود، مثال آن کلمه (أحسن) از عبارت اللّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۲» (مؤمنون، آیه ۱۴) است. الف قطع بدین سان از الف وصل جدا می‌شود «۳».

صورت دوم: در اول بعضی از جمع‌ها می‌آید و شناخت آن به حسن دخول الف و لام بر سر آن است، ضمناً در فاء، عین و لام الفعل اسم یافت نمی‌شود؛ مانند مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا (فاطر، آیه ۲۷).

نوع چهارم - الف استفهام

علایم شناخت آن مانند الف استفهام در افعال است. (۱). ابن انباری، ص ۸۳ و ابن خالویه، ص ۶۹.

(۲). صورت کامل آیه این است: ... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

(۳). ابن انباری، (ص ۸۳) می‌گوید: الف «أحسن» در اسم مفرد، الف قطع است؛ زیرا در فعل وزن آن «أفعل» است. بنابر این، الف

در غیر فاء الفعل است، و در تصغیر آن گفته می‌شود «أحیسن» و الف در حالت تصغیر نیز یافت می‌شود.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۷۱

بخش ششم گفتاری درباره حرکات و حروف

مقدمه

«۱» هر یک از حروف بیست و نه گانه را به سبب اختلاف تلفظ آنها، حرف نامیده‌اند؛ زیرا هر حرفی «طرف» کلمه در اول و آخر

آن است. طرف هر چیز، کناره و لبه ابتدایی و انتهای آن است. به همین جهت کم‌ترین عدد حروف اصلی در اسم و فعل سه حرف است: حروف دو طرف و وسط.

حروف عوامل را حروف نامیده‌اند؛ زیرا موجب پیوند و پیوستگی اسم و فعل است، پس حروف عوامل طرف و کناره، برای هر یک از آن دو است، انتها برای کلمه اول و ابتدا برای آخر. «طرفا الشیء»؛ یعنی دو طرف و مرز آن از ابتدا و انتهای آن. و از این قبیل است، قول خداوند: وَاقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ «۲» (هود، آیه ۱۱۴)؛ یعنی اول و آخر روز «۳».

فصل اول- حروف و حرکات و ارتباط آنها

«۴» در مورد این که کدام یک از حرف یا حرکت قبل از دیگری وجود داشته و یا این که (۱). این مقدمه در کتاب الرعاية، ص ۷۲ آمده است.

(۲). و در دو طرف روز (اول و آخر آن) نماز را بر پا دارم.

(۳). ر. ک: تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۱۰۹.

(۴). از این فصل، در کتاب الرعاية، ص ۷۷ زیر عنوان «باب معرفة ما السابق من الحروف و الحركات (و علل ذلك)» چرا حروفش تغییر یافته است؟ سخن به میان آمده است. هم چنین قسطلانی در لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۱۸۶ به این موضوع پرداخته است و آن را با اضافاتی خلاصه این فصل کتاب التمهید دانسته است. ابن جنی از این مسئله در سر الصناعات، ج ۱، ص ۳۲-۳۷، و الخصائص، ج ۲، ص ۳۲۱-۳۲۷ سخن گفته است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۷۳

بر یکدیگر سبقت نداشته‌اند، میان مردم اختلاف است. دسته‌ای گفته‌اند: حروف قبل از حرکات بوده است، استدلال آنان چنین است:

۱- حرف، ساکن و خالی از حرکت بوده است و بعدها متحرک شده است. به این جهت، بدون هیچ اختلافی حرکت در مرتبه دوم و حرف قبل از آن وجود داشته است.

۲- حرف به خودی خود پا برجاست و نیازی به حرکت ندارد، در حالی که حرکت وجود مستقلی ندارد و ناگزیر باید روی حرف باشد. پس حرکت نیاز به حرف دارد، ولی حرف [در موجود شدن احتیاجی به حرکت ندارد. بنابر این، حرف قبل از حرکت بوده است.

۳- از میان حروف، حرفی وجود دارد که حرکت بر آن داخل نشده، و آن الف است، در حالی که حرکتی که مستقل از حرف باشد وجود ندارد. این عده، موارد فوق را دلیل مقدم بودن حروف بر حرکات می‌دانند «۱».

گروهی بر این باورند که حروف پس از حرکات وضع شده‌اند. آنان چنین استدلال می‌کنند: هنگامی که حرکات اشباع شود از آنها حروف تولید می‌شود مثل ضمّه، کسره و فتحه که به ترتیب از آنها، واو، یاء و الف تولید می‌شود و تکوین می‌یابد، و این دلیل تقدم وضع حرکات و اصل و اساس بودن آنهاست «۲».

نظر جماعتی بر این است که حرکات و حروف هیچ کدام در استعمال بر دیگری (۱). ابن جنی وجود حرف قبل از حرکت را چنین تقویت می‌کند: «حرکت، جدا کننده و فاصله دهنده بین دو حرف متقارب و مثل هم است، و این هنگامی است که حرف اول متحرک باشد، دو حرف مثل هم مانند: قصص، مضض، طلل ... اگر حرف اول حرکت نداشت، فاصله‌ای بین آن و حرف بعدی همانندش نبود، در این صورت ادغام، واجب می‌شد؛ زیرا حاجزی بین دو حرف مثل هم وجود ندارد (سر الصناعات، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳). پژوهش عمیق آواشناسی، این نظریه را که (حرکت بعد از حرف وضع شده، و با حرف یا قبل از آن وضع نگردیده است).

تأیید می‌کند.

(۲). ابن جنی این مطلب را دلیلی بر مقدم بودن حرف بر حرکت می‌داند؛ او می‌گوید: اگر حرکت را اشباع کردی به حرف مدّ تبدیل می‌شود، پس هنگامی که حرکت «ضاد» در ضرب و «قاف» در قبل اشباع شد، ضارب و قاتل می‌شود ... بنابراین، الف از نظر رتبه بعد از ضاد و قاف قرار می‌گیرد. هم چنین فتحه، ضمه و کسره از نظر رتبه پس از ضاد و قاف است ... (ر. ک: سر الصناعت، ص ۳۴، ۳۵).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۷۴

سبقت نجسته است، بلکه با هم استعمال می‌شوند، مانند جسم و عرض که هیچ یک بر دیگری پیشی نگرفته است. اشکالی که به این گفتار گرفته‌اند این است که: همانا سکون در جسم، عرض است، ولی سکون در حرف، حرکت نیست. پس، از این رفتن حرکت از حرف به حرکتی منجر نمی‌شود، ولی از بین رفتن عرض از جسم به عرضی منجر می‌گردد که جانشین آن می‌شود؛ زیرا حرکت جسم و سکون آن، هر کدام عرضی هستند که به دنبال یک دیگر می‌آیند. اما سکون حرف حرکت نیست، هم چنین جسمی که نظیر حرف است از حرکت خالی نیست، و به همین وسیله در می‌یابیم که تمامی اجسام حادث شده‌اند؛ زیرا حادثی که همان عرض است آنها را جدا نمی‌سازد و چیزی که از حادثی پیشی نگیرد خود، مانند آن حادث است، و حرف از حرکت خالی است و بر خود استوار است و به سکون آن حرکت گفته نمی‌شود. به این نقد و انتقاد دو جواب داده‌اند:

۱- لازمه این اعتراض این است که حرف، شیهه جسم و حرکت، شیهه عرض نباشد. و این، نفی کننده گفتاری نیست که می‌گوید: حرف و حرکت، هیچ کدام در استعمال، بر دیگری پیشی نگرفته است؛ زیرا کلام و جمله‌ای که برای فهماندن استفاده می‌شود، از حروف بنا شده است. حروف در وهله اول ساکن بوده، و ابتدا به حرف ساکن نیز ممکن نیست. هم چنین امکان ندارد که ساکن دیگری در کلام زنجیروار و بدون فاصله به آن متصل شود، از این رو، به ضرورت ناگزیریم حرکت را با حرف همراه بدانیم که در نتیجه هیچ یک بر دیگری مقدم نیست؛ زیرا وجود حرکت بر غیر حرف امکان ندارد.

۲- کلام برای فهماندن مفاهیمی به کار می‌رود که در وجود متکلم است. در حالی که این فهماندن مفاهیم، به وسیله حرکات و اختلاف آنهاست. بنابراین، حرکات در کلام دارای ارتباط، حکم واسطه دارد؛ زیرا بین معانی - که به دلیل آن کلام را می‌آورند - با حرکات فرق گذارده می‌شود. این جواب از پاسخ‌های دیگر بهتر است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۷۵

فصل دوم - حروف «مدولین» و «حرکات»

«۱» نحویان در زمینه حرکات سه گانه ضمه، کسره و فتحه اختلاف نظر دارند که آیا حرکات از حروف مدّ و لین (الف، واو و یاء) گرفته شده و یا حروف مدّولین از حرکات اخذ شده است.

اکثر نحویان گفته‌اند: حرکات سه گانه از حروف سه گانه اخذ شده‌اند؛ ضمه از واو، (۱). مؤلف، این فصل را از الرّعايه، ص ۸۱-۸۴ نقل کرده است. در این جا برخی از نظریات نحویان در این مسأله ارائه می‌شود.

سیبویه در الکتاب، ج ۲، ص ۳۱۵ آورده است: خلیل بن احمد گمان کرده است که فتحه، ضمه و کسره زاید هستند و به حرف ملحق می‌شوند تا به این وسیله گفتار حاصل شود، ولی «بناء» همان سکونی است که در آن زیادتی نیست. پس فتحه از الف، کسره از یاء و ضمه از واو است ...

سیرافی در حاشیه صفحه یاد شده می‌نویسد: یعنی فتحه زاید بر حرف بوده و مخرج آن مخرج الف است، و همین طور کسره از مخرج یاء و ضمه از مخرج واو است. برخی از نحویان گفته‌اند:

فتحه جزیی از الف است و ... به دلیل این که وقتی ما مثلاً ضمّه را اشباع کردیم تبدیل به واو می‌شود، مثل زیدو، و به این دلیل سیبویه هنگامی که از الف، واو و یاء یاد می‌کند می‌گوید: گفتار آدمی از آنها و یا بعضی از آنها خالی نیست.

ابن جنّی در سرّ الصنّاعه، ص ۱۹، ۲۰ از این مسئله این گونه بحث کرده است: حرکات بخشی از حروف «مدّولین» است که عبارتند از: الف، یاء و واو. همان طور که این حروف سه تا هستند حرکات نیز سه تا هستند: فتحه، کسره و ضمّه. فتحه بخشی از الف، کسره بخشی از یاء و ضمّه بخشی از واو ... دلیل این که حرکات، بخشی از حروف مدّولین هستند این است که وقتی یکی از آنها اشباع گردد، حرفی که آن حرکت بخشی از آن است تولید می‌شود؛ به عنوان مثال هنگامی که فتحه عین «عمر» اشباع شود بعد از آن الف تولید شده و عمر به (عامر) تبدیل می‌شود ... به این جهت اگر حرکات بخشی از حروف مدّولین نبود از آنها سرچشمه نمی‌گرفت و حرکات تابعی از حروف مدّولین نبود.

در این که فرقی بین حرکت و حرف مد نیست جز در مقدار کمیت هوا، آواشناسی جدید با ابن جنّی موافق است. بنابر این، بحث از این که کدام یک قبل از دیگری است و کدام را از دیگری گرفته‌اند سودی ندارد؛ زیرا همان گونه که ذکر شد از ناحیه آوایی فرقی بین آنها نیست، جز این که با حرکات کشیده یا حروف مد، کمیت هوا بیشتر از حرکات کوتاه است. (الاصوات اللغویه، دکتر ابراهیم انیس، ص ۳۹).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۷۶

کسره از یاء و فتحه از الف. دلیل اینان، دلیل همان کسانی است که می‌گفتند: حروف بر حرکات مقدم است، و حرکات از حروف گرفته شده و حروف اصل و پایه حرکات است، و جایز نیست که اولی از دومی گرفته شود؛ زیرا در این صورت اخذ از معدوم پیش می‌آید.

استدلال دیگر آنان چنین است: عرب هنوز کلمات را با حرکات اعراب گذاری نکرده بود، بلکه آنها را با حروفی اعراب گذاری کرده بود که این حرکات از آنها اخذ شده است؛ مانند اعراب تثنیه، جمع سالم و اسماء ستّه. نحویان در این زمینه گفته‌اند: آیا نمی‌بینید قبل از اعراب گذاری کلمات با حرکات، آن را با حروفی که حرکات از آن گرفته شده اعراب گذاری کرده بودند. دست‌های دیگر از نحویان می‌گویند: حروف مدّولین از حرکات اخذ شده است؛ زیرا اگر حرکات اشباع شود این حروف سه گانه از آنها تولید می‌شود. هم چنین در بعضی گفتارها، عرب به جای واو از ضمّه، به جای یاء از کسره و بجای الف از فتحه استفاده کرده است. یعنی با آوردن اصل از فرع (به علت دلالت اصل بر آن) بی‌نیازی جسته است، مانند قول شاعر:

فلو أن الأطباء كانوا مع الأطباء الأساء

«۱» و دیگری گفته است:

دار لسلمی إذه من هواكا «۲» در این مصرع بعد از ساکن نمودن (هی)، یاء را حذف نموده‌اند؛ زیرا کسره بر آن (۱). اگر طیبیان اطراف من بودند پرستاران نیز همراه ایشان بودند.

شعر در این منابع، بدون نسبت دادن به کسی آمده است: معانی القرآن، ج ۱، ص ۹۱، و الالفات، ابن خالویه، ص ۶۷، و الرّعايه، ص ۸۲، و شرح المفضّل، ج ۷، ص ۵ و ۹، خزانه الادب، ج ۲، ص ۳۸۵، و به جای «الاساء»، «الشفاء» نیز روایت شده است.

(۲). ترجمه شعر: خانه‌ای برای سلمی است که معشوق تو است.

این شعر نیز بدون نسبت به کسی در این منابع آمده است: الكتاب، ج ۱، ص ۹، الخصائص، ج ۱، ص ۸۹، الرّعايه، ص ۸۳، أمالی ابن الشجری، ج ۲، ص ۲۰۸، شرح المفضل، ج ۳، ص ۹۷، خزانه الادب، جزء ۲، ص ۲۲۷ و به جای «لسلمی»، «لسعدی» روایت شده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۷۷

دلالت می‌کند.

شاعر دیگری گفته است:

فیناه یشری رحله قال قائل لمن رخوا الملاط نجیب

«۱» این چنین، سیبویه آن را سروده است، ولی در آن شک و تردید است. صغانی گفته است این بیت صحیح و از مخلب هلالی

است و آن گونه که برخی گمان برده‌اند از عجیر بن عبد الله سلولی نیست. بنابر هر دو نظریه، ابتدای قصیده لامیه چنین است:

وجدت بها وجد الذی ضلّ نضوه بمکة یوما، و الرّفاق نزول

«۲» این دو بیت نیز از این قصیده است:

فبات هموم الصّدر شتی یعدنه کما عید شلو بالعرء قتیل

فیناه یشری رحله قال قائل لمن رخوا الملاط ذلول

«۳» (۱). ترجمه شعر: اساسش را داشت می‌فروخت، کسی گفت: این شتر نجیب سست کوهان (رام) از آن چه کسی است؟ م.

(۲). ترجمه شعر: از عشق او غمگین شدم، مانند کسی که روزی شترش را در مکه گم کرده بود در حالی که رفیقانش به خانه

رسیده بودند. م.

(۳). ترجمه اشعار: غم‌های سینه‌اش در شبانگاه ماند و آن زنان او را عیادت می‌کردند، مانند کسانی که از یک جسد در بیابان

عیادت می‌کنند. اساسش را داشت می‌فروخت، کسی گفت: این شتر سست کوهان ذلیل از آن کیست؟

این بیت به روایت «نجیب» در خصائص، ج ۱، ص ۶۹؛ الرّعیة، ص ۸۳؛ امالی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ شرح المفضّل، ج ۱، ص ۶۸؛ رصف

المبانی، ص ۱۶ آمده است. گمانی که مؤلف درباره سیبویه کرده، مقبول نیست؛ زیرا این بیت در کتاب چاپ شده سیبویه نیامده

است بلکه ابن سیرافی آن را در شرح ابیات سیبویه، ج ۱، ص ۳۳۱ آورده است در حالی که آن را به کتاب سیبویه نسبت نداده است

بلکه گفته است که این اشعار از سروده‌های اخفش است. اختلاف در محور قافیه بیت و گوینده آن، حدیثی طولانی دارد. در شرح

ابیات سیبویه آمده است: عجیر سلولی گفت «و آورد بعض ابیات لامیه» و ذکر کرده که اخفش آن را به عنوان شاهد آورده است.

همان طور که در حاشیه شرح ابیات سیبویه آمده است. ولی غندجانی این ابیات را به مخلب هلالی نسبت داده و قصیده را روایت

کرده است

در خزانه الأدب، ج ۲، ص ۳۹۶-۳۹۹ بحثی از ابیات، قافیه آنها و صاحبان ابیات آورده شده است آن جا

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۷۸

دوست ما شیخ جلال الدین محمّد بن خطیب داریا «۱» مرا متوجه کرد که «فیناه» در اصل «فینا هو» بوده که واو را ساکن و سپس

حذف کرده‌اند؛ زیرا ضمّه بر آن دلالت دارد.

یا می‌گویند: «أن فی الدار»، در حالی که «انا» بوده است، الف را به سبب دلالت فتحه بر آن حذف می‌کنند.

هشام بن عروه «۲» چنین خوانده است: وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ «۳» یعنی با فتحه هاء.

آن را «ابنها» دانسته است، الف را به دلالت فتحه بر آن حذف نموده است. دلیل گزینش این قرائت آن است که پسر نوح پسر زانش

از شوهری دیگر بوده و از صلب نوح نبوده است.

برخی از صاحب نظران، هیچ یک از حروف و حرکات را مأخوذ از یک دیگر نمی‌دانند؛ زیرا هیچ یک قبل از دیگری نبوده است،

که دلیلشان قبلاً گفته شد. آمده است: صاغانی در «عباب» بیت را به «عجیر» نسبت داده و از مخلب هلالی هم روایت کرده است و

در اشعار هر دوی اینها و قصیده لامیه موجود است. ولی بغدادی گفته است، این بیت از سروده‌های سیبویه است.

(۱). او جلال الدین ابو عبد الله محمّد بن احمد، معروف به ابن خطیب داریا از علمای زبان عربی است و در علوم دیگری نیز دست

داشته است. او در سال ۸۱۰ (ه. ق) وفات یافته است. (بغیة الوعاة، ج ۱، ص ۲۵).

(۲). هشام بن عروه بن زبیر در سال ۱۴۵ (ه. ق) وفات نموده است (التاریخ الكبير، ج ۸، ص ۱۹۳ و الجرح و التعديل، ج ۹، ص ۶۳).
 (۳). قرائت متواتر چنین است: وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ (هود، آیه ۴۲). قرائتی را که ابن جزری آورده است، ابن خالویه آن را در (الشواذ، ص ۶۰) به هشام نسبت داده است و ابو حیان در البحر المحيط، ج ۵، ص ۲۲۶ این قرائت را به امام علی علیه السّلام عروه، علی بن الحسین علیهما السّلام و فرزندش ابو جعفر علیه السّلام و جعفر صادق علیه السّلام نسبت داده است. تفسیر القرطبی، ج ۹، ص ۳۸، العکبری، ج ۲، ص ۳۹ و فتح القدير، ج ۲، ص ۴۹۹.

بخش هفتم القاب (نام‌های) حروف و اسباب آن و شکل گیری کلمات

القاب (نام‌های) حروف و اسباب آن

فصل اول - القاب و نام‌های حروف

اشاره

حروف ده نام و لقب دارد که خلیل بن احمد در اول کتابش «العین» (۲) این نام گذاری را ذکر نموده است:

۱- حروف حلقی

که شش حرف است: همزه، هاء، عین، خاء و غین (۳). این حروف از حلق خارج می‌شوند، به همین جهت آنها را به موضعی که از آن خارج می‌گردند، نسبت داده است. خلیل بن احمد الف را با حروف حلقی ذکر نکرده است؛ زیرا الف از فضای دهان خارج شده و به انتهای حلق متصل می‌شود (۴).

۲- حروف «لهوی»

دو حرف قاف و کاف «۵» لهوی است؛ زیرا به لهات (زبان کوچک) (۱). دانشمندان زبان عربی، مانند خلیل، سیبویه، ابن جنی و دیگران از مخارج حروف و صفات آن سخن گفته‌اند. مکی در الرّعايه، ص ۹۱-۱۱۶ بابی آورده که از صفات حروف، القاب و سبب نام گذاریش سخن گفته است. مکی ابتدا از صفات بحث کرده است. نزد او حروف ۳۴ صفت دارد. آن گاه از القابی سخن به میان آورده که آنها را از مخارج حروف گرفته است.

مؤلف در این جا از مکی تأثیر پذیرفته و بر نظریات او تکیه کرده است، ولی القاب را قبل از صفات بحث کرده است. در این جا به پاورقی‌هایی بر نام‌های مخارج و صفات اکتفا می‌شود. به امید آن که در بخش بعدی برای هر یک از آواها- علی حدّه- پاورقی‌هایی ارائه شود.

(۲). العین، ج ۱، ص ۶۵ و الرّعايه، ص ۱۱۳-۱۱۶.

(۳). در نسخه «ط» به این ترتیب آمده است: عین، هاء، غین و خاء.

(۴). العین: ج ۱، ص ۵۸، ۶۴، ۶۵؛ الكتاب، ج ۲، ص ۴۰۵ و سرّ الصناعه، ص ۵۲.

(۵). العین، ج ۱، ص ۶۵ و الرّعايه، ص ۱۱۳. در صفحات آینده، مؤلف هر یک از این دو آوا را از

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۸۱
وابسته است. لهات بین دهان و حلق قرار دارد «۱».

۳- حروف «شجری»

جیم، شین و ضاد «۲» شجری هستند. آنها را شجری نامیده‌اند؛ زیرا به موضعی که از آن خارج می‌شوند (گشادگی دهان) نسبت داده شده‌اند. خلیل بن احمد گفته است: [الشجر] «۳» مفرج الفم «۴»؛ یعنی محل باز شدن و گشادگی دهان. دیگران گفته‌اند: شجر موضع جمع شدن فک نزد «عنققه» «۵» است.

۴- حروف «اسلی»

سه حرف صاد، سین و زای «۶»، اسلی است. نام گذاری این حروف به حروف اسلی، به سبب ارتباط آنها با موضعی است که از آن خارج می‌شوند و آن «اسله اللسان»، یعنی باریکه سر زبان است. مخارجی جداگانه دانسته که مجاور هم هستند، بر خلاف نظر خلیل که آنها را از یک مخرج می‌داند.

(۱). لهات: در انتهای نرم کام (انتهای سقف دهان) واقع شده و زایده گوشتی کوچک و متحرکی است که از انتهای کام به طرف پایین آویزان است (دکتر احمد مختار عمر، دراسة الصوت اللغوی، ص ۸۵ و دکتر کمال بشر، الاصوات، ص ۷۱).

(۲). العین، ج ۱، ص ۶۵، الرعایه، ص ۱۱۴. دانشمندان زبان عربی برای ضاد مخرج دیگری غیر از مخرج جیم و شین قائل هستند. در لسان العرب و قاموس، «شجر» را چنین تعریف کرده‌اند: شجر محل گشادگی دهان یا انتهای آن؛ دو گوشه دهان که محل پیوند لب بالا و پایین است، یا محل تلاقی دو استخوان بر آمده آرواره که در بنا گوش قرار دارد و یا میان دو فک است.
(۳). در نسخه «س» این کلمه حذف شده است.

(۴). العین، ج ۶، ص ۳۲.

(۵). عنققه: موهایی است که میان لب پایین و چانه واقع است (لسان العرب و قاموس، واژه «عنق»).

(۶). العین، ج ۱، ص ۶۵؛ الرعایه، ص ۱۱۴. دکتر ابراهیم انیس در الاصوات اللغویه، ص ۷۸ این نام گذاری را چنین نقد کرده است: نام گذاری سین، صاد و زای به حروف اسلی، به دلیل ارتباط آنها با «اسله اللسان»، یعنی تیغه و سر زبان، یک نوع اسراف در به کارگیری اصطلاحات، بدون هیچ توجیهی است؛ زیرا هنگامی که ما این آواها را به ابتدای زبان یا تیغه آن نسبت می‌دهیم، مجموعه بزرگی از آواها را در می‌یابیم که از این بخش زبان تولید و تلفظ می‌گردند و این مطلب به این آواهای سه گانه اختصاص ندارد، بلکه آواهای دیگری نیز از آن موضع تولید می‌شوند، مانند تاء، دال، طاء، لام، راء، نون، بلکه طاء، ذال و تاء نیز از آن موضع تولید می‌شوند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۸۲

۵- حروف «نطعی»

سه حرف طاء، دال و تاء نطعی «۱» است؛ زیرا این حروف از چین خوردگی جلو کام بالا- تلفظ «۲» می‌شود، از این رو آنها را به «نطع» نسبت داده‌اند.

۶- حروف «لثوی»:

این حروف عبارتند از: ظاء، ذال و ثاء. این حروف را خلیل بن احمد لثوی نامیده است؛ زیرا از ناحیه لثه خارج می‌شوند «۳». لثه گوشتی است که دندانها درون آن قرار دارد.

۷- حروف «ذلقی»:

به این حروف «ذلقی» نیز می‌گویند؛ یعنی لام با سکون و فتحه خوانده می‌شود. همچنین «ذولقی» هم گفته می‌شود. این حروف سه تاست: راء، «۴» لام و نون.

خلیل بن احمد آنها را ذلّقی نامیده است؛ زیرا آنها را به مخرجشان نسبت داده‌اند. مخرج این حروف تیغه زبان است «۵». تیغه زبان شامل تیزی نوک زبان هم می‌شود.

۸- حروف «شفهی»:

به آن «شفوی» هم گفته‌اند و آن سه حرف است: فاء، باء و میم؛ زیرا این حروف نیز به موضع صدور خود نسبت داده شده‌اند، و آن میان دو لب است «۶».

۹- حروف «جوفی»:

حرفهای واو، الف و یاء جوفی است؛ زیرا جوف قسمت پایانی مخرجشان است. دیگران - بجز خلیل - همزه را نیز به این حروف اضافه کرده‌اند، برای این که مخرج آن سینه است که متصل به جوف است. (۱). العین، ج ۱، ص ۶۵ و الرعایه، ص ۱۱۴. (۲). ر. ک: لسان العرب و قاموس، واژه «نطع».

(۳). این آواها ارتباطی با لثه ندارند، بلکه همان طور که سیبویه در الکتاب، ج ۲، ص ۴۰۵ آورده است: «از تمام تیغه زبان با دندان‌های ثنایا [ی بالا] تلفظ می‌شود». آواشناسان این سه آوا را «دندانی» یا «میان دندانی» شمرده‌اند که به زودی بحث آن خواهد آمد.

(۴). در نسخه «د» به اشتباه «دال» نوشته شده است.

(۵). العین، ج ۱، ص ۶۵ و الرعایه، ص ۱۱۵.

(۶). العین، ج ۱، ص ۶۵ و الرعایه، ص ۱۱۶. باء و میم از میان دو لب «شفتین» خارج می‌شوند، ولی فاء از تماس درون لب زیرین و دندان‌های پیشین بالا- تلفظ می‌گردد. بنابر این، اطلاق حروف «شفهی» به آنها استعمال لفظی است که فراتر از آن مورد نظر بوده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۸۳

۱۰- حروف «هوائی»:

همان حروف «جوفی» است که شرح آن گذشت «۱».

فصل دوم - صفات حروف و اسباب آن

۱- حروف «مهموس»:

ده حرف است که در این عبارت جمع شده است: «سکت فحّته شخص». تعریف حرف مهموس: حرفی است که به سبب ضعیف بودن حرف و ضعف استقرار آن بر مخرج، هنگام تلفظ، نفس با آن جریان می‌یابد. حرف مهموس ضعیف‌تر از مجهور است. برخی از حروف مهموس ضعیف‌تر از دیگر حروف مهموس است؛ مثلاً - صاد و خاء قوی‌تر از حروف مهموس دیگر است؛ چون صاد دارای صفات قوت، مانند اطباق، صغیر و استعلاست، و در خاء صفت استعلا جریان دارد.

این حروف مهموس نامیده شده‌اند، زیرا «همس»؛ یعنی صدای آهسته و ضعیف، خداوند در قرآن فرمود: **فَلَا تَسْمِعُ إِلَّا هَمْسًا** (۳) (طه، آیه ۱۰۸). هم چنین گفته‌اند:

همس یعنی صدای قدم‌ها، «۴» و از این قبیل است گفتار «أبو زبید» «۵» که درباره شیر (۱). العین، ج ۱، ص ۶۴، ۶۵ و الرعایه، ص ۱۱۶. آن چه خلیل بن احمد درباره حروف سه گانه بالا گفته است از دیدگاه پژوهش‌های آواشناسی جدید، صحیح و دقیق است؛ زیرا حروف مدّی هنگام تلفظ، مکان و موضع معینی در دستگاه تکلم ندارند تا به آن نسبت داده شوند، بلکه از فضای دهان تلفظ می‌شوند. اما همزه دارای مخرج است و آن انتهای حلق یا حنجره است (ر. ک: دکتر کمال بشر، الاصوات، ص ۷۷ و ۱۱۲).

(۲). ر. ک: به بحث صفات حروف در این کتاب‌ها: الکتاب، ج ۲، ص ۴۰۵-۴۰۶؛ المقتضب، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۶، جمهره اللغه، ج ۱، ص ۸؛ سر الصناعه، ج ۱، ص ۶۸-۷۵؛ شرح المفصل، ج ۱۰، ص ۱۲۸-۱۳۱؛ التشریح، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۵ و لطائف الاشارات، ص ۱۹۶-۲۰۴. هم چنین از الزعایه، نوشته مکی، ص ۹۲-۱۱۳ فایده برده است.

(۳). و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی. م.

(۴). ر. ک: تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۲۴۷.

(۵). در نسخه‌های «س» و «ق» و ابراز المعانی، ص ۷۵۱ و لطائف الاشارات، ص ۱۹۷، آمده است: قول ابی زید، و در نسخه «ط» قول ابن زبید نوشته شده است، ولی آن چه در نسخه «د» آمده، صحیح است؛ یعنی «أبو زبید». او حرمله بن منذر، شاعر مخضرم است و در مسلمان بودن او اختلاف است (ر. ک: طبقات فحول الشعراء، ابن سلام، ص ۵۹۳).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۸۴

سروده است:

فباتوا یدلجون و بات یسری بصیر بالدّجی هاد هموس

(۱)

۲- حروف «مجهور»:

این حروف قوی‌تر از حروف مهموس هستند. برخی از حروف مجهور به سبب قوتی که دارند، قوی‌تر از دیگر حروف مجهور هستند. غیر از حروف مهموس، بقیه حروف صفت جهر دارند.

تعریف حرف مجهور: حرف قوی را گویند که هنگام تلفظ، قوت آن و استقرار قوی آن بر موضع خروجش، مانع جریان نفس با آن می‌شود. امّا لقب جهر به آن داده‌اند؛ زیرا به آوای شدید و قوی جهر گویند و صدا در این حروف آشکار می‌شود «۲». (۱). ترجمه شعر: آنها در تاریکی شب می‌رفتند و او هم در تاریکی شب می‌رفت. آگاه به تاریکی‌ها، آشنا به راه و آهسته می‌رفت.

(۲). هنگام تلفظ این حروف، هوا از شش‌ها به طرف حنجره جریان می‌یابد. در حنجره دو تار صوتی است که مانند دو لب به صورت افقی از پشت تا جلو حنجره امتداد دارد. و در قسمت جلو حنجره در ناحیه «سیب آدم» به یک دیگر می‌رسند. شکاف بین تارهای صوتی را «چاکنای» نامیده‌اند. هنگام عبور هوا از تارهای صوتی، آنها به هم نزدیک شده و چاکنای منقبض می‌شود، در این حالت تارهای صوتی به ارتعاش و جنبش در می‌آیند که در آواشناسی جدید (جهر) نام دارد. هنگامی که چاکنای باز بوده و تارهای صوتی از یک دیگر دور باشند، تارهای صوتی جنبش و ارتعاش واضحی ندارند، در این حالت آوا را «مهموس» نامند (ر. ک: دکتر انیس الاصوات اللغویه، ص ۱۸، ۲۰ و دکتر احمد مختار، دراسة الصوت، ص ۱۰۶).

اما نزد زبان‌شناسان قدیم حرف مجهور عبارت است از: حرفی که بیش‌ترین تکیه و استقرار را در موضع خود دارد و تا پایان استقرار حرف بر موضعش جریان صدا، مانع جریان نفس می‌شود و مهموس: حرفی است که کم‌ترین تکیه و استقرار را در موضع خود دارد. از این رو، نفس با آن جریان پیدا می‌کند (الکتاب، ج ۲، ص ۴۰۵). علمای زبان عربی مکرراً عبارت سیبویه را آورده‌اند، بدون این که توضیحی برای عبارت «بیش‌ترین تکیه و استقرار و کم‌ترین تکیه» بیاورند.

آواشناسان جدید- عرب و غیر عرب- هنگامی که با تقسیم آواها به وسیله سیبویه برخورد کردند و دیدند که با نظریات جدید تفاوت چندانی ندارد، این سؤال بر ایشان مطرح شد که آیا زبان‌شناسان کهن عرب همانند آواشناسان جدید صفات جهر و همس را شناخته‌اند یا نه؟

کوشیدند که کلام سیبویه را بنا به اعتقاد و دیدگاه‌های خود تفسیر کنند. از میان آواهایی که سیبویه آنها را مجهور شمرده است همزه، طاء و قاف است که آواشناسان در این مورد با او موافق در آمدی بر علم تجوید، ص: ۸۵

۳- حروف شدت

هشت حرف است که در این عبارت جمع شده است: «أجدت کقطب».

تعریف حرف شدید: حرفی است که به سبب موضع تلفظش به حدی شدت و قوت دارد که هنگام تلفظ، مانع جریان یافتن صدای حرف می‌شود. شدت از علایم قوت حرف است. اگر صفت شدت با جهر، اطلاق و استعلا همراه باشد، نشان دهنده نهایت قوت است. بنابر این، اگر دو صفت یا بیشتر، از این صفات در حرفی جمع شود، نهایت قوت حرف را می‌رساند؛ مانند حرف طاء که دارای جهر، شدت، اطلاق و استعلاست «۱».

جهر، شدت، اطلاق، صفیر و استعلا از علایم قوت حرف است و همس، رخاوت و خفاء از علایم ضعف حرف است. همان‌طور که گفته شد سخت ادا شدن حرف از مخرجش سبب صفت شدت است که مانع جریان یافتن صدای حرف می‌شود؛ مثلاً هنگام تلفظ حرف شدید «ح» یا «ات» با جیم و تاء، نفس جریان نمی‌یابد، سایر حروف شدید نیز چنین است.

۴- حروف «رخوت»:

غیر از حروف شدید و حروف «لم یروّعنا» «۲»، سیزده حرف [باقی مانده الفبای عربی دارای رخوت است.

تعریف رخوت: حرفی است که هنگام تلفظ، استقرارش در مخرج ضعیف است، به این سبب صدای حرف جریان می‌یابد. حرف دارای رخوت نسبت به حرف دارای شدت ضعیف است، از این رو، هنگام تلفظ س و ش «اس»، «اش» نفس و صدا هر دو جریان پیدا می‌کند. سایر حروف رخوت نیز چنین هستند. علت نام گذاری «رخوت» این است نیستند که در جای خود از آن سخن خواهیم

گفت. برای تفصیل این موضوع، ر. ک: دکتر ابراهیم انیس، الا-صوات اللغویه، ص ۸۸-۹۳، که گفتار «شاده» یکی از مستشرقین آواشناس را در این موضوع نقل کرده است. دکتر بشر، الاصوات، ص ۸۸ و محمد الانطاکی، الوجیز فی فقه اللغه، ص ۲۰۰ به بعد.

(۱). در نسخه «ط» کلمه «صغیر» اضافه شده، در حالی که خطاست؛ زیرا طاء صفت صغیر ندارد.

(۲). این حروف را دانشمندان زبان عربی حروف «متوسطه» نامیده‌اند. زبان شناسان جدید با این نظر - جز در حرف «عین» - موافق هستند و آنها را بین شدت و رخوت می‌دانند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۸۶

که رخاوت به معنی «لین» است و لین ضد شدت است. هنگامی که یکی از صفات ضعف در حرفی باشد در آن حرف، نشانه‌ای از ضعف است و اگر همه صفات ضعف در حرفی باشد آن حرف ضعیف‌تر خواهد بود، «۱» مانند هاء که دارای صفات همس، رخوت و خفاء است که هر یک از این صفات از صفات ضعف است «۲». «۱». الرعاية، ص ۹۴.

(۲). سیبویه شدت را چنین تعریف می‌کند: «حرفی است که مانع جریان یافتن صدا در مخرج خود می‌شود». و رخوت: «حرفی است که با آن صدا در مخرج جاری می‌شود». (الکتاب، ج ۲، ص ۴۰۶).

تعریف آوای شدید نزد آواشناسان جدید: آوایی است که در تلفظ آن دو اندام از اندام‌های گفتاری، مانند دو لب، یا تیغه زبان و لثه، محکم با هم برخورد می‌کنند، به طوری که مانع عبور هوا و نفس می‌شود، سپس هوا یک باره به سرعت خارج می‌شود. هنگامی که برخورد دو اندام [در تلفظ حرفی محکم نباشد، به طوری که هوا برای خروج مانعی نداشته باشد آن را رخوت می‌نامند. به آوای دارای رخوت «سایشی» و به دارای شدت «انفجاری» هم می‌گویند (کمال بشر، الاصوات، ص ۱۰۰). شکی نیست که علمای زبان عربی شدت و رخوت را خوب می‌شناختند. ابن یعیش در شرح المفصل ج ۱۰، ص ۱۲۹ می‌نویسد: اگر بگویی «الحق»، «و اللّٰط» و بخواهی صدای قاف و طاء را بکشی غیر ممکن است؛ و رخوت آن حرفی است که صدای آن در مجرای جاری می‌شود. آیا هنگام تلفظ: «هو المس»، «الرش» و «الشح» و مانند آن، با حرفهای سین، شین و حاء صدا را در جریان نمی‌یابی؟

ابن سینا این موضوع را چنان واضح توصیف کرده است که به ما مجال تردید نمی‌دهد. او در کتاب اسباب حدوث الحروف، ص ۱۷ در مورد صفت شدت «قاف» می‌گوید: تولید قاف مانند تولید خاء است، ولی با حبس تام ایجاد می‌شود. و در ص ۱۸، وقتی شین را با صفت رخوت معرفی می‌کند، می‌گوید: شین دقیقاً از مخرج جیم ادا می‌شود، ولی بدون حبس [هوا در مجرا]؛ گو این که شین همان جیم است، ولی بدون حبس هوا. آواشناسان نیز به این حقیقت اعتراف دارند (ر. ک: دکتر ابراهیم انیس، ص ۹۳، ۹۴).

یادآور می‌شویم تقسیم دانشمندان زبان عربی درباره آواهای دارای شدت و رخوت، اختلاف چندانی با تقسیم آواشناسان جدید ندارد و این موضوع در جای خود روشن خواهد شد.

آن چه توضیح آن ضروری است این است که مولف، حروف متوسطه (بین شدت و رخوت) را حذف کرده است. این آواها همان گونه که زبان شناسان عرب ذکر کرده‌اند، «لم یروّ عنا» می‌باشد (سرّ الصنّاعه، ص ۶۹).

ابن جزری به پیروی از مکی در الرعايه حروف متوسطه را نیاورده است. چه بسا سکوت آنان در قبال

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۸۷

۵- حروف «زواید»

ده حرفی که در عبارت «الیوم تنسأه» «۱» جمع شده، حروف زواید است. سبب نام گذاری آن، این است که در کلام عرب در فعل و اسم، حرف زایدی جز این حروف ده گانه یافت نمی‌شود. در فعل دو یا سه حرف از زواید می‌آید، مثل «انکسر» و «استبشر» که در اولی، همزه و نون و در دیگری، همزه، سین و تاء زاید است. گاهی در مصدرها چهار حرف زاید یافت می‌شود، مانند «استبشار» که

همزه، سین، تاء و الف زاید است. حروف زاید، گاهی حروف اصلی واقع می‌گردند، به جز الف که حرف اصلی نمی‌باشد، مگر این که از حرف دیگری منقلب شده باشد.

۶- حروف «مذبذب»:

همان حروف زواید (به جز الف) است. آنها را مذذب نامیده‌اند؛ زیرا همیشه به یک حالت نیستند گاهی جزو زواید و گاهی جزو حروف اصلی هستند «۲».

۷- حروف «اصلی»:

غیر حروف زواید، بقیه حروف، اصلی هستند؛ زیرا این حروف همیشه اصلی بوده و در فاء الفعل، عین الفعل یا لام الفعل «۳» کلمات واقع می‌شوند.

۸- حروف «اطباق»:

چهار حرف طاء، ظاء، صاد و ضاد، صفت اطباق دارند؛ زیرا هنگام تلفظ این حروف، بخشی از زبان با هوا، بالا آمده و با کام [بالا] انطباق پیدا می‌کند «۴».

بعضی از این حروف قوی‌تر از دیگری است. طاء به دلیل داشتن جهر و شدت، حروف متوسطه و قرار ندادن در مجهور و مهموس، [ظاهرا محقق کتاب به جای «شدت و رخوت»، اشتباها «مجهور و مهموس» آورده است. م.] و تنها اشاره به آن در ضمن حروف «رخوت» برای شناخت صفت آنها کافی بوده است.

(۱). الرعایه، ص ۹۶ و ابو البرکات انباری، الوجیز فی علم التصریف ص ۳۰ به بعد.

(۲). الرعایه، ص ۹۷.

(۳). همان.

(۴). بین تعریف آواشناسان از اطباق و آن چه که زبان شناسان قدیم گفته‌اند اختلافی نیست.

آواشناسی می‌گوید: عقب زبان به شکل مقعر به طرف نرم کام بالا می‌آید، در حالی که تیغه زبان با اندام دیگری در تولید آوای اطباقی اشتراک دارد (دکتر انیس، ص ۴۸؛ دکتر بشر، ص ۱۰۲؛ الوجیز، ص ۱۶۷).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۸۸

قوی‌ترین حرف اطباقی است. اطباق ظاء کم‌تر است و سبب آن رخوت [سست ادا شدن و انحراف ظاء به سوی تیغه زبان و پایه دندان‌های پیشین بالاست. صاد و ضاد از نظر اطباق در مرتبه وسط هستند.

۹- حروف «انفتاح»:

غیر از چهار حرف اطباق، بقیه حروف، حروف انفتاح نام دارند؛ زیرا هنگام تلفظ آنها، زبان و هوا با کام بالا انطباق نمی‌یابد و هوا بین زبان و کام محصور نمی‌شود، بلکه میان آنها باز بوده و هوا خارج می‌شود «۱».

۱۰- حروف «استعلاء»:

هفت حرف دارای استعلاست: حروف اطباق و غین، خاء و قاف. سبب نام گذاری حروف استعلا این است که هنگام تلفظ این حروف، صدا به طرف کام بالا می‌رود. بنابراین، صدایی که به وسیله هوا بالا آمده، با بخشی از زبان و کام انطباق پیدا می‌کند. البته در حروف اطباق چنین است، ولی با غین، خاء و قاف صدا حالت انطباق ندارد بلکه صدا تنها حالت استعلا دارد «۲».

۱۱- حروف «استفال»:

غیر از حروف استعلا، بقیه حروف صفت استفال دارند. علت نام گذاری استفال این است که در تلفظ این حروف، زبان- با توجه به مخارج آنها- به سوی کف دهان پایین می‌آید «۳».

۱۲- حروف «صغیر»:

سه حرف زای، سین و صاد حروف صغیر است؛ زیرا هنگام (۱). سر الصناعه، ص ۷۰ و الرعايه، ص ۹۸. (۲). نزد آواشناسان، غین و خاء حروف «نرم کامی» هستند. این دو حرف با بالابردن عقب زبان به طرف نرم کام و تنگ شدن مجرای هوا تولید می‌شوند، تا جایی که هوا اجازه خروج پیدا کند، به همین جهت این دو را از آواهای استعلایی یا دارای تفخیم جزئی شمرده‌اند. هنگام تلفظ قاف، عقب زبان و زبان کوچک محکم به هم می‌چسبند، به این دلیل قاف را نیز جزو حروف «نرم کامی» قرار داده‌اند. (دکتر احمد مختار، ص ۲۷۲، ۲۷۸).

تفاوت این سه آوا با آواهای طباقی این است که در این سه آوا، بالا- رفتن عقب زبان به سوی نرم کام یا زبان کوچک، موجب تولید صداست، اما در آواهای طباقی زبان به طرف نرم کام بالا می‌رود، ولی بخش دیگری از زبان در خارج شدن صدای آنها دخالت دارد.

(۳). سر الصناعه، ص ۷۱؛ الرعايه، ص ۹۹ و ابراز المعانی، ص ۷۵۲.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۸۹

تلفظ این حروف، صدا شباهت به صغیر و سوت پیدا می‌کند «۱». صغیر از علایم قوت حرف است. صاد به دلیل دارا بودن صفات طباق و استعلا، بیشترین صغیر را و پس از آن زای (به سبب جهری که دارد) از قوی‌ترین حروف صغیر است در حالی که سین به دلیل مهموس بودن، ضعیف‌ترین حرف صغیر است.

۱۳- حروف «قلقله» «۲»:

به آن «لقلقه» هم گفته می‌شود. پنج حرف (قطب جد) صفت قلقله دارد. سبب نام گذاری حروف قلقله این است که هنگام ساکن خواندن این حروف و اتمام تلفظ آنها، صدایی شبیه «نبره» «۳» ظاهر می‌شود. این صدا هنگام وقف بر حروف قلقله آشکارتر از به وصل خواندن آنهاست. گفته‌اند: این صفت در اصل از آن قاف است؛ زیرا قاف حرفی است که تلفظ ساکن آن، جز با آوردن صدایی اضافی، مقدور نیست و این به سبب شدت استعلا آن است و دیگر حروف را به سبب شباهتشان به قاف، قلقله داده‌اند.

خلیل بن احمد می‌گوید: قلقله؛ یعنی صیحه و فریاد شدید. و لقلقه به معنای شدت صداست «۴». (۱). دکتر انیس در الاصوات اللغویه، ص ۶۲ درباره سبب نام گذاری آواهای صغیر می‌گوید: به این دلیل که موقع تلفظ این حروف، مجرای هوا در مخرج آنها کاملاً تنگ شده و صغیر بلندی ایجاد می‌شود که دیگر آواها، صغیری به این بلندی ندارند.

(۲). الرعايه، ص ۱۰۰ و ابراز المعانی، ص ۷۵۴.

(۳). یعنی بالا بردن آواز پس از پایین بودن آن (فرهنگ لاروس، ج ۲، ص ۲۰۲۰. م.)

(۴). در العین، ج ۵، ص ۲۶ آمده است: قلقله، یعنی صیحه و فریاد شدید و زیادی و اضافه از کلام... و لقلقه به معنای فریاد شدید و شدت اضطراب چیزی به سبب حرکت آن است (التشر، ج ۱، ص ۲۰۳).

دکتر کمال بشر در الاصوات، ص ۱۱۶ می‌نویسد: لزوم ایجاد صدایی جزئی یا حرکتی خفیف هنگام ساکن بودن حروف قلقله، به این باز می‌گردد که تلفظ این حروف باید به طور کامل تحقق یابد، زیرا دو ویژگی انفجاری بودن و جهر را دارند، و عدم قلقله موجب کاهش شدت (انفجاری بودن) و جهر آنهاست.

تفسیر مطلب چنین است: هنگام تلفظ این آواها به صورت کامل، واضح و در حالت سکون - به ویژه

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۹۰

۱۴- حروف «ابدال»:

دوازده حرف است، «۱» (طال یوم أنجدته). این حروف را ابدال نامیده‌اند، چون بدل از (به جای) حروف دیگر قرار می‌گیرند؛ مثلاً در «هذا أمر لازم و لازم» «۲» میم بدل از باء [یعنی به جای باء] آمده است. بنابر این، نباید گفت باء بدل از میم است، چون باء از حروف ابدال نیست؛ به عبارت دیگر حرفی غیر از باء بدل از باء می‌شود، ولی باء به جای حرف دیگری نمی‌نشیند. قاعده بدل در هر جایی ساری و جاری نیست «۳»، بلکه مقتید به شنیدن از عرب است؛ یعنی نقلی است و قیاسی نیست. در کلام عرب هیچ حرفی جز این حروف دوازده گانه بدل قرار نمی‌گیرند.

۱۵- حروف «مدولین» «۴»:

عبارت است از الف، واو ساکن ما قبل مضموم و یاء ساکن ما قبل مکسور و به این دلیل حروف «مدولین» نام گرفته‌اند که صدای آنها امتداد یافته و به نرمی تلفظ می‌گردند. این صفت در مخرجشان است که هنگام مدّ و کشیدن آنها شنیده می‌شود. این صفت در اصل از آن الف است و واو و یاء، شبیه الف است؛ زیرا این دو؛ مانند الف، ساکن و حرکت ما قبلشان مانند الف از جنس خود آنهاست و هم چنین مانند الف از اشباع حرکت ما قبل سرچشمه می‌گیرد.

۱۶- حروف «لین»:

عبارت است از یاء و واو ساکن ما قبل مفتوح؛ زیرا این دو حرف هنگام وقف - مشکل است و این به سبب صفت شدت آن است که موجب حبس کامل هوا می‌شود و جهر آنها نیز سبب عدم جریان نفس می‌گردد. از این رو، ایجاد صدای جزئی یا حرکتی خفیف ضرورت می‌یابد. بنابراین، این حروف از سکون به شبه حرکت انتقال یافته و تلفظ آنها به صورت کامل و با صفات شدت و جهر تحقق می‌یابد (دکتر انیس، ص ۱۰۶).

(۱). این یکی از اقوال است نحویان در تعداد حروف ابدال اختلاف دارند. (ابو البرکات انباری، الوجیز فی علم التصریف، ص ۴۴).

(۲). ابن سکیت، القلب و الابدال، ص ۱۴ و لسان العرب، واژه لزب و لزوم.

(۳). در الرعایه، ص ۹۸، «جایز نیست» آمده است.

(۴). الرعایه، ص ۱۰۱؛ ابراز المعانی، ص ۷۵۴؛ دکتر بشر، الاصوات، ص ۸۰ و دکتر انیس، الاصوات اللغویه، ص ۸۴.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۹۱

با نرمی و آسان بر زبان، جاری می‌شوند. این دو به دلیل عدم مشابهت حرکت ما قبلشان، شباهت کمتری به الف دارند، به این سبب مقدار کشش آنها کم‌تر از الف است، ولی به سبب سکونشان شبیه الف بوده و صفت «لین» را دارند.

۱۷- حروف «هوایی»:

همان حروف «مدولین» است، سبب نام گذاری آنها به هوایی این است که هنگام تلفظ هر یک از آنها هوا در دهان جریان می‌یابد، و تلفظ این حروف بر هوای دهان استوار است. اصل در حروف هوایی، الف بوده، واو و یاء در این صفت همانند الف شده است. جریان هوا در الف بیش از واو و یاء است و هنگام تلفظ آن، زبان تکیه و استقرار بر موضعی در دهان ندارد.

۱۸- حروف «خفیه»:

حرف هاء «ا» و حروف مدولین را خفیه نامیده‌اند؛ زیرا اگر هنگام تلفظ، بعد از حرفی داخل شوند آهسته ادا می‌شوند، و به سبب صفت خفاء، هاء را با صله دادن تقویت می‌کنند. بیش‌ترین مرتبه خفاء را الف دارد و هنگام تلفظ الف گریزی از آن نیست. در حقیقت برای الف مخرجی نیست که به آن نسبت داده شود. هم چنین تغییر پیدا نکرده و حرکت ماقبلش را نیز نمی‌پذیرد و هنگام تلفظ آن، زبان به هیچ یک از اندام‌های گفتاری تکیه ندارد، بلکه از هوای دهان خارج می‌شود که حاصل از قطع هوا و صدا در انتهای حلق است. برخی از دانشمندان گفته‌اند: در همزه خفای اندکی است. نون ساکن نیز خفاء دارد.

۱۹- حروف «علّه»:

حروف «مدولین» را علّه هم نامیده‌اند و جماعتی همزه را هم به آن افزوده‌اند. سبب نام گذاری آنها این است که در تمام کلام عرب هیچ حرفی به جز این‌ها، دچار تغییر و تبدیل نمی‌گردد؛ یاء و واو اعلال شده، به الف یا همزه تبدیل (۱). دکتر ابراهیم انیس در کتاب الاصوات اللغویه، ص ۷۱ می‌نویسد: هنگام تلفظ هاء، دهان حالتی شبیه تلفظ آواهای لین، به خود می‌گیرد. از آوای هاء، نوعی سایش شنیده می‌شود که اگر آن را نداشت، بیش‌ترین قرابت را با آوای لین عادی پیدا می‌کرد.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۹۲

می‌شود؛ مانند: قال، سقی «ا». همزه گاهی به یاء و گاهی به واو تبدیل می‌شود؛ مانند:

راس، یومن و بیر. برخی هاء را نیز از حروف علّه می‌دانند، به این دلیل که به همزه قلب می‌شود، مانند: ماء و أیهات «۲».

۲۰- حروف «تفخیم»:

همان حروف اطباق است. لام و راء نیز در بعضی از کلمات صفت تفخیم دارد، مانند: «الطّلاق» (بقره، آیه ۲۲۷)، «الصّلاة»، (بقره، آیه ۳) در قرائت ورش «۳».

«ربّکم»، (بقره، آیه ۲۱)، «رحیم»، (بقره، آیه ۱۴۳). تفخیم لام در «الله» اگر ما قبل مفتوح یا مضموم باشد لازم است: وَ كَانَ اللَّهُ، (نساء، آیه ۸۵)، يَغْلَمُ اللَّهُ «۴» (نساء، آیه ۶۳).

در میان حروف تفخیم، طاء تفخیم بیش‌تری دارد. مکی الف را به حروف تفخیم اضافه کرده است که این گمانی بیش نیست «۵».

۲۱- حروف «اماله»:

الف، راء و «هاء تأنیث» حروف اماله است؛ زیرا در کلام عرب، اماله فقط در این حروف جاری است. ولی اماله الف و هاء به شرط اماله ما قبل آنها امکان پذیر است. هاء تنها در صورت وقف اماله دارد، ولی راء و الف در وقف و وصل اماله می‌شود. (معنای اماله پیش از این ذکر شد) «۶». بنابراین، الف و هاء تأنیث، اماله (۱). در اصل «قول» و «سقی» بوده است.

(۲). ر. ك: القلب و الابدال، ص ۲۶ و لسان العرب، «موه» و «هیه».

(۳). ر. ك: النّشر، ج ۲، ص ۱۱۱ به بعد.

(۴). التّحدید، ص ۱۰۸ ب و النّشر، ج ۲، ص ۱۱۵.

(۵). مکی در الرعایه، ص ۱۰۴ می‌نویسد: حروف تفخیم همان حروف اطباق است که ذکر شد، این حروف به جهت انطباق صدا با هوای کام، تفخیم می‌گردد. راء، لام و الف هم مانند این حروف، در کلمات زیادی تفخیم می‌شود. مؤلف به تقلید از مکی در صفت ۲۲ (الف مفخمی که با تفخیم نزدیک به واو، آمیخته می‌شود) الف را از حروف «مشربه» شمرده است که در جواز قرائت آن اتفاق است. ابن جزری در النّشر، ج ۲، ص ۲۱۵ می‌گوید: در مورد الف، صحیح این است که با ترقیق و تفخیم توصیف نگردد، بلکه در ترقیق و تفخیم از حرف ما قبلش پیروی می‌کند.

(۶). اماله میل دادن فتحه به کسره، و الف به یاء است (الرعایه، ص ۱۰۴). برای اماله احکام زیادی است

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۹۳

می‌شود و حرف ما قبل آنها نیز به سبب آنها اماله می‌شوند، ولی اماله حرف ما قبل راء، هم می‌تواند به دلیل اماله راء باشد و هم به خاطر غیر آن باشد.

۲۲- حروف «مشربه»:

به آن «مخالطه» با کسره و فتحه لام، نیز گفته‌اند. «مشربه» حروفی است که در زبان عربی بر حروف بیست و نه گانه الفبا اضافه شده است و عبارت است از:

۱- نون اخفا شده ۲- الف اماله ۳- الف مفخم (الفی است که با تفخیم نزدیک به واو، آمیخته می‌شود [مانند «الصّیلة» در قرائت ورش «۱»]) ۴- صاد بین بین ۵- همزه بین بین. این پنج حرف در قرآن به کار رفته است. ۶- حرفی میان جیم و شین است که در قرائت به کار نرفته، بلکه لهجه بعضی از عرب‌ها است «۲».

ابن درید می‌گوید: در غلامک می‌گویند: غلامش «۳». و این «مشربه» به غیر است، یعنی آمیختن حرفی به حرف دیگر در تلفظ

۲۳- حرف «مکزر» [دارای تکریر]:

راء حرف مکزر است؛ زیرا هنگام تلفظ آن زبان که در کتب قرائت آمده است. السبعه، ص ۱۴۵؛ الکشف، ج ۱، ص ۱۶۸ و النّشر، ج ۲، ص ۲۹).

(۱). جمله داخل قلاب از نسخه «ط» حذف شده است، ولی در سایر نسخه‌ها موجود است.

(۲). سیبویه در الکتاب، ج ۲، ص ۴۰۴ در زمینه تعداد حروف زبان عربی می‌نویسد: با حروف فرعی ۳۵ حرف است که ۲۹ حرف آن اصلی است. حروف فرعی زیاد استعمال شده و به کارگیری آن را در قرائت قرآن و اشعار نیکو شمرده‌اند: نون خفیفه، همزه بین بین، الف اماله، شین همانند جیم، صاد همانند زای، الف تفخیم (در لهجه حجازی، مانند: الصلاة، الزکاة، الحیاة). تعداد حروف زبان

عربی با حروف «غیر مستحسن» ۴۲ حرف است، البته حروف غیر مستحسن در گویش‌های عربی فصیح و مورد قبول، زیاد نیامده است و در قرائت قرآن و اشعار ناپسند است.

مثل این مطالب در سر الصنعه، ص ۵۱ و شرح المفصل، ج ۱۰، ص ۱۲۵ آمده است، ولی علمای قرائت در کتاب‌هایشان «شین همانند جیم» را ذکر نکرده‌اند، در حالی که مؤلف آن را در این جا آورده است. (ر. ک: الرعایه، ص ۱۰۵؛ التحدید، ص ۶۹؛ ابراز المعانی، ص ۷۵۰؛ النشر، ج ۱، ص ۲۰۱؛ اللطائف، ص ۱۸۵. قسطلانی در این باره می‌نویسد: خواندن حرف، میان شین و جیم در قرائات مشهور شناخته شده نیست).

(۳). الجمهره، ج ۱، ص ۵.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۹۴

لرزش پیدا می‌کند، مثل این که تیغه زبان با حرف راء می‌لرزد «۱». این حالت هنگام مشدد بودن آن آشکارتر است. هنگام قرائت باید تکریر «راء» را آشکار نکرد. جریان یافتن صدای راء به سبب صفات تکریر و انحراف آن به سوی لام است و به این سبب همانند حروف رخوت است.

۲۴- حروف «غنه»:

دو حرف است، نون و میم ساکن. این دو حرف را غنوی نامیده‌اند؛ زیرا صدای آنها هنگام تلفظ از فضای بینی خارج می‌شود. پس غنه موجب یک نوع زیادتی برای این دو حرف است. تنوین نیز غنه دارد.

۲۵- حروف «انحراف»:

انحراف صفت دو حرف راء و لام است، برای این که این دو حرف از مخرج و از صفت خود خارج شده و به مخرج و صفت دیگری ملحق می‌شود.

لام از حروف رخوت است، ولی زبان و صدا در آن به طرف «شدت» منحرف می‌شود، بنابر این، هنگام تلفظ، جلو صدا نه به شدت گرفته می‌شود و نه مانند حروف رخوت تمام صدا به خارج جریان می‌یابد. بنابر این، بین این دو صفت است «۲». اما راء از مخرج نون که نزدیک‌ترین مخرج به راء است به مخرج لام انحراف می‌یابد که دورتر از نون است و به این سبب دارای صفت «انحراف» است. (۱). سر الصنعه، ص ۷۲ و ابراز المعانی، ص ۷۵۲.

هنگام تلفظ راء تیغه زبان دو تا سه بار به لثه دندان‌های پیشین بالا برخورد می‌کند. راء را از آواهای متوسط شمرده‌اند، برای این که هوا در آن مانند آواهای دارای شدت، در مخرج خود کاملاً حبس نمی‌شود و مانند آواهای دارای رخوت، هوا دائماً خارج نمی‌شود بلکه تقطیع شده خارج می‌شود (دکتر انیس، الاصوات اللغویه، ص ۵۵؛ دکتر بشر، الاصوات، ص ۱۲۹؛ دکتر احمد مختار، دراسه الصوت اللغوی، ص ۲۷۱).

(۲). هنگام تلفظ لام، زبان جلوی عبور هوا را از محل لثه می‌گیرد و هوا از دو طرف دهان خارج می‌شود. این آوایی متوسط است که صفت شدت داشته و مانع عبور هواست، ولی مانند آوای دارای شدت، هوا یک باره خارج نمی‌شود، بلکه از دو طرف دهان مانند آوای دارای رخوت خارج می‌گردد. ابن جنی فقط لام را دارای صفت «انحراف» می‌داند (سر الصنعه، ص ۷۲).

ابو شامه در ابراز المعانی، ص ۵۴ می‌گوید: «بیش تر اهل قلم از نحویان و قاریان، تنها «لام» را با صفت انحراف توصیف نموده‌اند».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۹۵

۲۶- حرف «جرسی»:

همزه را «جرسی» نامیده‌اند؛ زیرا سبب سنگینی و مشقت در گفتار است. به این سبب قرائت آن را به تحقیق، تخفیف، بدل، حذف، بین بین و دادن حرکت، اجازه داده‌اند.

جرس در لغت به معنای صوت است. خلیل می‌گوید: جرس یعنی صدا. جرس الکلام: به وسیله آن سخن گفتیم؛ «۱» یعنی صدا در آوردن مثل این که حرف دارای آهنگ است؛ یعنی هنگام تلفظ، آهنگ آن را در آوردن. صدای همه حرف‌ها با «جرس» همراه است، ولی این صفت در همزه بیش‌تر است و این به سبب ثقیل بودن جمع بین دو همزه در یک یا دو کلمه است.

۲۷- حرف «مستطیل» [دارای استطاله]:

ضاد حرف مستطیل است. چون هنگام تلفظ، در دهان گسترده شده و به مخرج لام متصل می‌گردد. علت گستردگی مخرج ضاد، وجود صفات قوتی هم چون جهر، اطباق و استعلاست که موجب قوت و گستردگی ضاد در خروج از مخرج است.

۲۸- حرف «متفشی» [دارای تفشی]:

شین حرف متفشی است؛ زیرا هنگام تلفظ آن، هوا در مخرجش انتشار یافته تا به مخرج طاء «۲» متصل می‌شود. گفته شده: یاء نیز صفت تفشی دارد «۳». نظر من این است که «واو» هم تفشی دارد. گروهی حروف تفشی را هشت حرف می‌دانند: میم، شین، فاء، راء، ثاء، صاد، سین و ضاد. تفشی میم به غنه، شین و ثاء به انتشار هوا در مخرج، فاء به تأفف (اف گفتن)، راء به تکریر، صاد و سین به صفیر و ضاد به استطاله است. من اعتقاد دارم اگر حرف میم به واسطه غنه تفشی دارد، «۱». خلیل بن احمد در العین، ج ۶، ص ۵۱ گفته است: جرس همان صدا و آواست. جرس الکلام؛ یعنی به وسیله آن تکلم کردم ... و حروف جوفی، یعنی واو، یاء و الف، صدای مستقلی ندارد، ولی سایر حروف، «مجروسه» هستند (الرعايه، ص ۱۰۸).

«۲». در نسخه‌های اصلی کتاب و هم چنین الرعايه، ص ۱۰۹ آمده است «به مخرج لام می‌رسد» و در ابراز المعانی، ص ۷۵۳ آمده است: «به مخرج طاء می‌رسد».

«۳». نسخه‌های اصلی کتاب و گفتار مؤلف که «و واو هم تفشی دارد» حاکی از پذیرش تفشی یاء است، ولی در الرعايه، ص ۱۱۰ «ثاء» به جای یاء آمده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۹۶

نون هم دارای تفشی است، چون غنه بیشتری دارد. اگر کسی صاد و سین را به خاطر صفیرش با تفشی توصیف کرد، لازم است زای را هم دارای تفشی بداند، چون مانند آن دو صفیر دارد «۱».

معنای تفشی: تفشی عبارت است از کثرت انتشار خروج هوا بین زبان و کام و هم چنین گستردگی مخرج آن هنگام خروج هوا در تلفظ که به مخرج حرف دیگری اتصال یابد.

۲۹ و ۳۰- «۲» حروف «مصمته» [دارای اصمات و «مذلقه» [دارای ادلاق]:

این دو لقب «۳» را «ابن درید» برای این حروف وضع کرده است. او می‌گوید: طبق تفسیر اخفش معنای اصمات چنین است: حروف مصمته حروفی هستند که ممنوع است در بنای اصلی (حروف اصلی) کلمه، به تنهایی بیاید و آن در کلماتی است که حروف آن

زیاد باشد؛ زیرا تلفظ این کلمات در حالت گفتار دشوار است. بنابر این، حروف اصمات در کلمات بیش از سه حرف به تنهایی نمی‌آید، بلکه همراه آن، حروف «مذلقه» نیز وجود دارد. پس حروف مصمته حروفی هستند که به کارگیری آنها به تنهایی، در کلمات طولانی ممنوع است. صمت؛ یعنی از گفتار خودداری کرد.

معنی حروف مذلقه طبق تعریف اخفش چنین است: حروفی است که خروج آنها از تیغه زبان و آن قسمت از لب‌هاست که در پی آن می‌باشد. تیزی هر چیزی ذلق آن نام (۱). همه آواهایی که مؤلف ذکر کرده است دارای تفشی است، ولی شین بیش‌ترین مرتبه تفشی را دارد. از این رو، بدون هیچ اختلافی، تفشی صفت اختصاصی شین گردیده است. ابو شامه در ابراز المعانی، ص ۷۵۳ چنین آورده است: و از دیگر القاب، حروف تفشی است که چهار حرف جمع شده در کلمه «مشفر» دارای تفشی است. این حروف [به ترتیب دارای غنه، تفشی، تأفف، و تکریر هستند. به این حروف، تفشی گفته‌اند - گرچه تفشی مخصوص شین است - زیرا آنها با شین قرابت و نزدیکی دارند، به واسطه تفشی شین، صدا از آن انتشار می‌یابد و مخرجش به مخارج دیگر حروف متصل می‌شود. (۲). این دو صفت در الرعایه، ص ۱۱۰ نیز با هم آمده است و مؤلف از آن اقتباس کرده است. (۳). در نسخه «ط» «این دو لغت» وارد شده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۹۷

دارد. این حروف را مذلقه گویند؛ زیرا از تیزی تیغه زبان ادا می‌شود. حروف ادلاق آسان‌ترین حروف [در تلفظ] برای زبان است و بیش‌ترین آمیختگی را با دیگر حروف دارد. تعداد آنها شش حرف است: سه حرف آن از لب‌ها خارج می‌شود و کاری با زبان ندارد که عبارت است از: فاء، باء و میم. سه حرف دیگر از تماس پایین زبان با جلوکام بالا خارج می‌شود که عبارت است از: راء، نون و لام. این شش حرف در عبارت «فَرّ من لبّ» گرد آمده است. این شش حرف، حروف ادلاق هستند و ۲۲ حرف دیگر الفباء، اصمات می‌باشد. الف از دایره اصمات و ادلاق خارج است؛ زیرا از فضای دهان و بدون استقرار در مخرج و موضعی تلفظ می‌شود (۱).

۳۱- حروف «صتم» «۲»:

حروفی هستند که مخرجشان در حلق نباشد. از این رو، همه حروف، غیر از حروف حلقی حروف صتم هستند. علت نام گذاری این حروف، امکان تلفظ آنها از دهان و استوار شدن حروف در آن است. به چیز محکم و استوار «المصتم» گفته می‌شود (به نقل از خلیل و دیگران). خلیل بن احمد در «العین» می‌گوید: حروف صتم حروفی است که از موضع حلق نیست (۳).

۳۲- حرف «راجع»:

تنها «میم» حرف راجع است؛ چون به سبب غنه‌ای که دارد، مخرجش به خیشوم رجوع و بازگشت دارد. شایسته است «نون» را هم به «میم» ملحق کنیم؛ زیرا نون هم به دلیل غنه‌اش از خیشوم تلفظ می‌گردد (۱).

۳۴- حرف «متصل»:

«واو» حرف متصل است و سبب نام گذاری‌اش به متصل این است که به دلیل صفت لین آن، در مخرجش (در دهان) هوایی دمیده می‌شود تا به مخرج الف برسد (۲). به نظر من یاء نیز چنین است، پس سزاوار است آن هم حرف متصل لقب گیرد. (۱). الرعایه، ص ۱۱۲.

(۲). همان، ص ۱۱۳.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۹۹

شکل گیری کلمات**مقدمه «۱» - شکل گیری کلمات از حروف**

کلمات از چهار چیز تشکیل شده است: حرف متحرک، حرف ساکن، حرکت و سکون. و اینها به دو چیز بازگشت دارد: حرف ساکن و حرف متحرک «۲». در کلام عرب، حرف متحرک بیش از حرف ساکن است؛ چنانچه حرکت بیش از سکون به کار رفته است.

علت کثرت حرف متحرک نسبت به ساکن این است که عرب تنها با حرف متحرک شروع به تکلم می‌کند. و گاهی تا سه حرف متحرک دیگر به حرف متحرک، می‌پیوندد «۳». در حالی که ابتدا به ساکن جایز نیست و حرف ساکنی به حرف ساکن متصل نمی‌شود، مگر این که ساکن اول، حرف «مدولین» باشد یا سکون حرف دوم به دلیل وقف باشد. به این دلایل حرکت بیش از سکون به کار رفته است.

حروف: برش‌هایی است که بر صدایی که با نفس خارج می‌گردد، عارض می‌شود، در حالی که آن صدا در آغاز آوای ممتدی بوده که گوینده را به اهدافش نمی‌رساند.

بنابراین، هر گاه آن برش‌ها بر نفس عارض شود، آن را حرف نامند. و آن چه که ملازم (۱). این مقدمه در الرعایه، ص ۷۶ با عنوان «باب ما تضمنه تألیف الکلام و علله» آمده است.

(۲). حرف متحرک عبارت از حرف ساکن و حرکت است. اگر مؤلف به پیروی از «مکی» می‌گفت:

[حرف متحرک عبارت است از حرف و حرکت، بهتر بود. تعبیر آواشناسان در این زمینه، این است: آوای ساکن و علت، یا صامت و صائت.

(۳). مانند «خلقکم».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۰۰

و محاذی صداست از: حلق، دهان، زبان و لب‌ها، مخرج نام گرفته است «۱». به این دلیل تفاوت صداها به اختلاف مخارج و صفات مربوط است. تفاوت، همان خاصیت حکمت الهی است که در ما به ودیعت نهاده است تا با آن تفاوت، تفاهم به وجود آید. اگر چنین نبود صدای انسان همانند صدای حیوانات مخرج واحد و صفت واحدی داشت و قابل تمایز و مفهوم نبود. پس با اختلاف آواها، کلام انسان‌ها معلوم شده و با اتفاق آنها معدوم می‌شود «۲».

نقاط اشتراک و افتراق حروف عربی و غیر عربی

کاربرد حروف بیست و نه گانه در زبان عربی و سایر زبان‌ها مشترک است، جز ظاء که ویژه زبان عربی است. گفته‌اند: حاء نیز ویژه زبان عربی است. اصمعی می‌گوید: در زبان‌های رومی و فارسی حرف ثاء و در سریانی ذال وجود ندارد. هم چنین شش حرف است که به دلیل کثرت استعمال ویژه زبان عربی است و در سایر زبان‌ها کاربرد کمی دارد و در زبان‌های بسیاری یافت نمی‌شود. آنها عبارت‌اند از: عین، صاد، ضاد، قاف، ظاء، ثاء. هم چنین عرب همزه را در وسط و دو طرف کلمه به کار برده است، در حالی که در دیگر زبان‌ها آن را جز در ابتدای کلمات استعمال نکرده‌اند. در زمینه تنوین اختلافی بین زبان‌ها نیست «۳». (۱). ر. ک: سر

الصناعه، ص ۶. آواشناسان به اصطلاحات قدما ایراد گرفته‌اند؛ زیرا حرف، نشانه نوشتاری است، نه نشانه آوای شنیده شده، البته بحث و نزاع بر سر اصطلاح نیست (دکتر ابراهیم انیس، ص ۸۱).

(۲). این فصل را «مکی» از «مازنی» نقل کرده است (الرعايه، ص ۱۱۷).

(۳). این ملاحظات در تألیفات علمای بزرگ زبان عربی دیده می‌شود، از جمله در: الجمهره، ج ۱، ص ۴؛ سر الصناعه، ص ۲۲۲، ۲۳۲ و الصاحبی، ص ۱۰۰.

این احکام تا جایی صحیح شمرده می‌شود که گفتار زبان‌شناسان قدیم را بر زبان‌هایی حمل کنیم که در زمان آنها رایج بوده است، ولی تمام زبان‌های بشری آنها نیستند. پژوهش‌های جدید، بسیاری از آن چه را که گفته‌اند تأیید می‌کند. پژوهش گرانی که در زمینه زبان‌های سامی و مقایسه

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۰۱

از القاب و صفات حروف سخن گفتیم، اکنون از مخارج حروف به اجمال، و از یکایک حروف به تفصیل بحث می‌کنیم. آنها تحقیق کرده‌اند، اتفاق نظر دارند که زبان‌های سامی از جهت آوایی در این زمینه‌ها از هم متمایز می‌شوند. آواهای حلقی (ء، ع، ح، ه، غ، خ)؛ آواهای اطباقی (ص، ض، ط، ظ، ق، غ، خ) و آواهای میان‌دندانی (ذ، ث، ظ). اما باز اتفاق نظر دارند که بسیاری از این آواها یا برخی از آنها در زبان‌های سامی از بین رفته است، مانند حاء که در عبری و آرامی به خاء تبدیل شده، و هاء، حاء، عین و غین که در زبان بابلی آشوری متروک مانده است.

«برو کلمان» می‌گوید: همزه یکی از حروف اصلی کلمات سه حرفی است و در بسیاری از زبان‌های سامی بعد از حرف متحرک، تحقیق شده می‌آید، مانند «رأس» و «بئر»، ولی در زبان بابلی آشوری این همزه دائما حذف شده و به جای آن حرف مدّی که با حرکت ماقبلش مناسب باشد، می‌نشیند.

دکتر محمود حجازی می‌گوید: آواهای حلقی و مطبّقه، مانند دیگر علایم آوایی متمایز، در زبان‌های اروپایی وجود ندارد اما بعضی از آنها مانند همزه به نحوی در برخی از زبان‌ها مثل آلمانی شنیده می‌شود، در حالی که ویژگی آوایی متمایز و مستقلی ندارد. در زبان‌های حبشی، عبری، آرامی و آشوری بابلی دو آوای اطباقی ضاد و ظاء برای همگونی با صاد، به صاد تبدیل شده است. از آواهای اطباقی، «صاد، ضاد و قاف» در زبان‌های سامی باقی مانده است. [ظاهرا منظور دکتر حجازی حروف «طبّقیه نرمکامی» است که قاف هم جزو آنهاست.

حروف نرمکامی حروفی هستند که در تلفظ آنها نرمکام دخالت دارد. م.].

دکتر حسن ظاظا یادآوری می‌کند که ظاء از آواهای مستحده عربی است که از صاد گرفته شده است و ضاد، آوای اختصاصی عربی فصیح است.

در زبان‌های سامی ذال به دال یا زای و ثاء به شین، تاء و یا سین تبدیل شده است (مانند این تغییرات در زبان عامیانه عربی نیز به وجود آمده است). اقوالی از این دست، صحت بسیاری از گفته‌های علمای گذشته را تأیید می‌کند. البته این موضوع به گفتاری طولانی نیاز دارد که این مقام، گنجایش آن را ندارد.

در زمینه مطالبی که گذشت ر. ک: بروکلمان، فقه اللغات السامیه، ص ۴۱، ۴۸، ۴۹؛ دکتر حسن ظاظا، السامیون و لغاتهم، ص ۱۷-۱۹ و دکتر محمود حجازی، أسس علم العربیه، ص ۱۴۲.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۰۳

بحث تفصیلی حروف

خلیل معتقد است حروف هفده مخرج دارند، اما سیبویه و پیروانش بر این باورند که حروف شانزده مخرج دارند؛ زیرا آنان حروف «جویه» (۱) را حذف کرده‌اند، و به نظر فراء و پیروانش حروف چهارده مخرج دارند؛ چون تمام حروف ذلقیه را دارای یک مخرج می‌دانند (۲).

مخارج حروف محدود می‌شود به: حلق، زبان و لب‌ها. و به طور فراگیر یعنی دهان (۳).
حلق دارای سه مخرج برای هفت حرف می‌باشد:

۱- اقصی الحلق (دورترین نقطه حلق) مخرج «همزه، هاء و الف» است؛ زیرا شروع (۱). در نسخه «د» آمده است «جوفیه» و در «ط» «جوفیه و جویه»، ولی در نسخه‌های «س» و «ق» چیزی بدست نیاوردم. خلیل در العین، ج ۱، ص ۶۴ درباره همزه می‌گوید: همزه از جوف خارج می‌شود... اما مؤلف در این جا جوف را مخرج حروف مدی قرار داده که از فضای دهان است.

(۲). العین، ج ۱، ص ۵۷، ۶۵؛ الکتاب، ج ۲، ص ۴۰۵؛ المقتضب، ج ۱، ص ۱۹۲؛ سرّ الصناعه، ج ۱، ص ۵۲؛ التحدید، ص ۹۴ ب؛ الکشف، ج ۱، ص ۱۳۹؛ الرعایه، ص ۲۱۷؛ ابراز المعانی، ص ۷۴۴ و النّشر، ج ۱، ص ۱۹۸. مؤلف معتقد است که حروف هفده مخرج دارند که همان نظر خلیل است، توضیحات ما درباره مخارج به هنگام بحث درباره هر حرفی در پاورقی آورده می‌شود.

(۳). شیخ زکریا در (شرح المقدمه الجزریه، ص ۹) می‌گوید: و گروهی از جمله ناظم، جوف و خیشوم را بر آن افزوده‌اند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۰۵

تلفظ الف، حلق است، گرچه خلیل الف را از اقصی الحلق ذکر نکرده است؛ ۲- وسط حلق مخرج «عین و حاء» است و ۳- نزدیک‌ترین نقطه حلق [به دهان مخرج «غین و خاء» است.

زبان ده مخرج دارد که هجده حرف به وسیله آن تلفظ می‌شود:

دورترین نقطه زبان (نزدیک حلق) و آن چه که از کام بالا-مقابل آن است، مخرج قاف است، و کمی قبل از آن، همانند قاف، مخرج کاف است. از وسط «ا» زبان و وسط کام بالا جیم، شین و یاء تلفظ می‌شود.

یکی از کناره‌های زبان و آن چه که از دندان‌های آسیا مقابل آن است، مخرج ضاد است که تلفظ آن از چپ مشکل و از راست مشکل‌تر است.

ابتدای کناره زبان و تیغه آن و کام و لثه مقابل آن مخرج لام است. سر زبان و لثه مقابل آن مخرج نون است، پشت زبان و لثه مقابل آن مخرج راء است. این بر اساس مذهب سیبویه است، ولی از نظر فراء و پیروانش مخرج لثه یکی است.

هم چنین از سر زبان و پایه و لثه دندان‌های پیشین بالا، طاء، تاء و دال خارج می‌شود، و نیز از بین سر زبان و پایه دندان‌های پیشین صاد، سین و زای خارج می‌شود، و از سر زبان و سر دندان‌های پیشین [بالا] ظاء، ذال و ثاء خارج می‌شود.

دندان‌های پیشین [بالا-] و درون لب زیرین، مخرج فاء است، و از لب‌ها، باء، میم و واو تلفظ می‌شود. غنه از خیشوم و داخل بینی خارج می‌شود که شانزدهمین مخرج، و حروف مد از فضای دهان خارج می‌شوند، که هفدهمین مخرج است. (۱). در آواشناسی عمومی و فارسی منظور از وسط اللسان، جلو زبان است که بعد از تیغه زبان قرار گرفته است (ر. ک: آواشناسی زبان عربی، ابراهیم انیس، ترجمه ابو الفضل علمای. صفر سفیدرو، ص ۲۳۸، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۴).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۰۶

حروف در علم تجوید

همزه «۲»

درباره مخرج، لقب و صفت آن سخن گفتیم. امّا همزه حرفی مجهور، شدید، دارای انفتاح و استفال است، که نفس با آن در نمی‌آمیزد «۳»، همزه از حروف ابدال و از حروف زواید است که در رسم الخط علامتی برای آن وضع نشده است و فقط از روی شکل و مشافهه شناخته می‌شود.

مردم به میزان غلظت و لطافت طبعشان در تلفظ آن نسبت به یک دیگر برتری (۱). مکی در الرعایه، ص ۱۱۹-۲۱۳ بخشی را به حروف اختصاص داده است و آن را بر اساس مخارج حروف مرتب کرده است. مؤلف نیز در قسم اول این فصل چنین کرده است. دانی در التحدید، ص ۹۸-ب-۱۱۰ نیز همین شیوه را پیش گرفته، اما مانند مکی مطالب را به تفصیل نیاورده است. مؤلف در قسم دیگر این بخش از دانی تأثیر پذیرفته است. قسطلانی در لطائف الاشارات، ص ۲۲۰-۲۴۷ درباره حروف سخن گفته است و آنها را بر اساس مخارج حروف مرتب کرده است و به گفته‌های ابن جزری استناد جسته است. مؤلف درباره در هر حرفی به مخارج و صفات حروف، که در مطالب گذشته کتاب آمده، ارجاع داده است.

(۲). الرعایه، ص ۱۱۹؛ التحدید، ص ۹۸ ب و اللطائف، ص ۲۲۲. همزه دارای احکام و مباحثی طولانی در کتب قرائات است.

(۳). دانشمندان معاصر و علمای گذشته زبان عربی درباره مخرج همزه اختلافی ندارند. اکنون مخرج آن را «حنجره» می‌دانند که عمیق‌ترین مخرج است، ولی گذشتگان از آن به «اقصى الحلق» (دورترین نقطه حلق) تعبیر کرده‌اند. درباره شدت همزه نیز اختلافی نیست، اما در صفت جهر آن اختلاف است، بیش‌تر دانشمندان جدید همزه را آوایی بدون صفت جهر و همس می‌دانند؛ زیرا مخرج همزه چاکنای و تارهای صوتی است که در آنها جهر و همس وجود ندارد (ر. ک):

دکتر بشر؛ ص ۱۱۲؛ دکتر احمد مختار، ص ۲۷۷).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۰۷

دارند، بعضی آن را به گونه‌ای تلفظ می‌کنند که به گوش و دل ناخوشایند و بر علمای قرائت گران می‌آید، این تلفظ مکروه و ناصحیح است. از اعمش «۱» روایت شده است که هنگام قرائت «۲»، شدت در تلفظ همزه را کراهت می‌داشت. ابو بکر بن عیّاش «۳» می‌گفت:

استاد ما همزه «مؤصده» (همزه، آیه ۸) را به شدت تلفظ می‌کرد، و من دوست داشتم گوش‌هایم را ببندم تا قرائت همزه او را نشنوم «۴».

بعضی نیز به منظور تحقیق همزه، آن را با شدت تلفظ می‌کنند و بیش‌ترین مورد آن هم بعد از مدّ است، می‌گویند «۵»: یا ائها (بقره، آیه ۲۱). بعضی آن را با تسهیل ادا می‌کنند در حالی که تسهیل همزه جایز نیست، مگر این که روایت، تسهیل آن را بیان کرده باشد.

شایسته است که قاری هنگام ادای همزه، آن را روان، بدون لکنت و مبالغه و بی آن که از حد آن خارج شود، تلفظ کند، چه همزه ساکن باشد یا متحرک، در این صورت طبع همگان با تلفظ آن مأنوس است و اهل قرائت آن را نیک می‌شمارند، و انتخاب ما در تلفظ همزه همین است. البته در این زمان کم‌تر کسی است که همزه را چنین تلفظ کند و قاری بدون تمرین زیاد نمی‌تواند آن را درست ادا کند. حمزه می‌گفت: [تلفظ] همزه تمرین فراوان «۶» می‌خواهد. و ابان بن تغلب «۷» می‌گوید: زمانی که شخص آن را خوب ادا کرد، تسهیلش می‌کند؛ یعنی آن را سهل ادا می‌کند «۸». (۱). او سلیمان بن مهران (۶۰-۱۴۸ ه. ق) از پیشوایان چهارده گانه قرائت است (غایه النهایه، ج ۱، ص ۳۱۵).

(۲). التحدید، ص ۹۹.

(۳). او شعبه بن عیّاش، از دانشمندان بوده و به اتفاق حفص از راویان قرائت عاصم است و در سال ۱۹۳ ه. ق) در گذشت. (غایه

النهاية، ج ۱، ص ۳۲۵).

(۴). التحدید، ص ۹۹. مکی در الرعایه، ص ۱۲۰ بعد از بیان این خبر می‌گوید: او می‌خواست همزه را با قدرت تلفظ کند و در تلفظ شدید آن به زحمت می‌افتاد، به همین دلیل تلفظ او زشت می‌نمود.

(۵). مطلبی را که مؤلف در این جا بیان کرده است، فقط از راه مشافهه فهمیده می‌شود.

(۶). التحدید، ص ۹۹.

(۷). در «ط» «ابان بن ثعلب» آمده است که درست نیست، بلکه او ابان بن تغلب ربعی است که بر عاصم و اعمش قرائت کرد و در سال ۱۵۳ (ه. ق) در گذشت. (غایه النهایه، ج ۱، ص ۴).

(۸). التحدید، ص ۹۹.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۰۸

شایسته است هنگامی که قاری همزه را تسهیل می‌کند، آن را بین همزه و حرفی که متناسب با حرکت همزه است قرار دهد. این موضوع در کتب قرائات آمده است که ما از بیان آن صرف نظر می‌کنیم.

هم چنین شایسته است که قاری در اخفای همزه مضموم یا مکسور بکوشد. چه قبل و بعد از آنها، ضمه باشد یا کسره؛ مانند إلی بارئِکُم (بقره، آیه ۵۴)؛ سُئِلَ (بقره، آیه ۱۰۸)؛ مُتَّكُونَ (یس، آیه ۵۶) و أُعِدَّتْ «۱» (بقره، آیه ۲۴).

هم چنین سزاوار است که قاری هنگام وقف سکون بر همزه در آخر کلمه، آن را به سبب دوری مخرجش و ضعف سکون و رفتن حرکتش، ظاهر کند؛ زیرا هر حرفی در صورت ساکن شدن سبک می‌شود، مگر همزه که با ساکن شدن، ثقیل می‌شود، خصوصاً اگر قبل از همزه حرف ساکنی باشد، چه این حرف ساکن، حرف عله باشد یا حرف صحیح مانند: «۲» دَفَّءٌ (نحل، آیه ۵)؛ الْحَبَاءُ (نمل، آیه ۲۵)؛ السَّمَاءِ (بقره، آیه ۱۹) و شِئٍ (بقره، آیه ۲۰)؛ و به همین دلیل هشام «۳» تسهیل آن را به تسهیل متوسط ترجیح داده است. «۴»

باء

«۵» اما حکم «۶» حرف باء: این حرف از دوازدهمین مخرج، از مخارج دهان خارج می‌شود؛ (۱). تمام آیه شریفه چنین است: فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ که قبل از همزه ضمه می‌باشد و در آیه سابقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ ... (حدید، آیه ۲۱) قبل از همزه، کسره است.

(۲). در «ط» «ملء» (آل عمران، آیه ۹۱) نیز آمده است.

(۳). او هشام بن عمار، امام اهل دمشق، خطیب، استاد قرائت، محدث و مفتی آن دیار بود. هشام راوی عبد الله بن عامر بود. در سال ۲۴۵ (ه. ق) در گذشت (غایه النهایه، ج ۲، ص ۳۵۴).

(۴). الکشف، ج ۱، ص ۹۵.

(۵). الرعایه، ص ۲۰۳؛ التحدید، ۱۱۰ و لطائف الاشارات، ص ۲۴۶.

(۶). کلمه «حکم» در نسخه «ط» نیامده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۰۹

یعنی از میان لب‌ها هنگام چسبیدن به یک دیگر. پیش تر گذشت که «باء» حرفی مجهور، شدید، دارای انفتاح، استفال و قلقله است.

«۱»

اگر این حرف در دو کلمه باشد که در کنار یک دیگر واقع شده باشند و باء اول ساکن باشد، ادغام آن اجماعی است، مانند فَاضْرِبْ بِه (ص، آیه ۴۴). هنگامی که «باء» ساکن با میم یا فاء برخورد کند، اظهار و ادغام آنها جایز است، مانند یا بَنِي اِزْكَبْ مَعَنَا

(هود، آیه ۴۲) و أَوْ يُغْلِبْ فَسَوْفَ (نساء، آیه ۷۴). اظهار به سبب اختلاف تلفظ آن‌ها و ادغام به دلیل قرب مخرج جایز است. «۲» اگر باء متحرک با «باء» دیگری تلاقی کند، ثبوت هر کدام به شکل خود به صورت ترقیق شده، لازم است تا در یک دیگر ادغام نشوند؛ مانند سَبَبًا (کهف، آیه ۸۴)، حَبَّبَ إِلَيْكُمُ «۳» (حجرات، آیه ۷)، الْكِتَابَ بِالْحَقِّ «۴» (بقره، آیه ۱۷۶) و مانند اینها. فصل اول:

هر گاه باء ساکن باشد، واجب است که قاری آن را ترقیق کرده و با صفت قلقله ادا کند، خواه سکون آن لازم یا عارضی باشد، خصوصاً اگر بعد از آن واو در آید. «۵»

سکون لازم، مانند رَبُّوْهُ (مؤمنون، آیه ۵۰)؛ عِبْرَةٌ (یوسف، آیه ۱۱۱) و نیز فَانصَبْ (شرح، آیه ۷)، و سکون عارضی، مانند الْحِسَابِ (بقره، آیه ۲۰۲)؛ الْكِتَابُ (بقره، آیه ۲)؛ لَهَبٌ (مسد، آیه ۱) و حَيَّيْبَ (عنکبوت، آیه ۴) و (۱). تلفظ کنونی باء، با توصیفی که علمای عرب از آن کرده‌اند تفاوتی ندارند و «P» نظیر مهموس آن در زبان غیر عربی است.

(۲). قراء در ادغام باء، با میم اختلاف دارند، تفصیل آن در النشر، ج ۲، ص ۱۰-۱۲ آمده است دلیل ادغام این است که باء و میم آوای لبی مجهورند و تفاوتی ندارند، مگر غنه میم. بنابر این، ادغام باء در میم جایز است و همین طور ادغام بای ساکن در فاء نیز به دلیل متقارب بودن آن‌ها جایز است؛ زیرا فاء آوای لبی دندانی است و باء شفوی (النشر، ج ۲، ص ۸، ۹ و التحدید، ص ۱۰۹ ب). (۳). در نسخه «ط» «حَبَّبَ» آمده است.

(۴). خوب بود که مؤلف در این جا نیز مانند جاهای دیگر به این نکته اشاره می‌کرد که قرائت این آیه بنابر «اظهار» چنین است.

(۵). در «ط» آمده «خصوصاً بعد از آن «واو» یا «راء» در آید».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۱۰

مانند اینها.

فصل دوم:

اگر بعد از باء، حرف الف در آید، واجب است که قاری «باء» را ترقیق شده ادا کند، به ویژه اگر پس از الف حروف استعلا یا اطباق بیاید؛ مانند باغ (بقره، آیه ۱۷۳)؛ بَارِكُمْ (بقره، آیه ۵۴)؛ بِاسِطٌ (کهف، آیه ۱۸)؛ الْأَشْبَاطِ (بقره، آیه ۱۳۶)؛ الْأَبْطَلِ (انفال، آیه ۸). و بِالْعِ (مائده، آیه ۹۵) و مانند اینها. شمار زیادی از قاریان تعمیم دارند که باء را شدید تلفظ کنند، اما از حد آن خارج شده و هم چنین آن را با تفخیم ادا می‌کنند که باید از آن پرهیز کرد، هم چنین باید هنگام ترقیق دقت کرد که اماله «۱» وارد آن نشود که عموم اهل مغرب چنین می‌کنند.

تاء «۲» همان طور که گفته شد «تاء» از هشتمین مخرج دهان خارج می‌شود (بالای دندان‌های پیشین بالا کمی متمایل به طرف کام مقابل تیغه زبان). تاء حرفی مهموس، شدید، دارای انفتاح و استفال است. گفته شده این حرف از حروف قلقله است که بسیار بعید است؛ زیرا حروف قلقله دارای جهر و شدت‌اند اگر تاء چنین بود، کاف نیز باید مانند آن باشد. اگر صفت همس در تاء نبود، به دال تبدیل می‌شد و اگر دال مجهور نبود، تاء «۳» می‌شد؛ زیرا مخرجشان یکی است و در صفات «۴» مشترک‌اند. اگر بعد از آن الف بدون اماله بود، نباید تغلیظ شود و یا به کسره میل پیدا کند؛ زیرا این دو ممنوع (۱). حروف استعلا از موانع اماله هستند؛ زیرا استعلا بالا رفتن زبان به طرف کام بالاست و اماله پایین آمدن آن است (شرح المفصل، ج ۹، ص ۵۵۹).

(۲). الرعاية، ص ۱۷۸؛ التحدید، ص ۱۰۴ و اللطائف، ص ۲۳۱.

(۳). تلفظ «تاء» با توصیف آن از نظر گذشتگان و دانشمندان جدید تفاوتی ندارد. به نظر آنها تاء حرفی لثه‌ای-دندانی-است که با چسبیدن تیغه زبان به پایه‌های دندان‌های پیشین بالا و ابتدای لثه و بعد با جدا شدن زبان ایجاد می‌شود که آوایی شدید و مهموس است.

(۴). در نسخه «ط» «دو صفت» آمده که صحیح نیست؛ زیرا مشترکات دال و تاء بیش از دو صفت است، مانند انفتاح، شدت، استفال.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۱۱

است، بلکه باید به صورت ترقیق ادا شود؛ مانند: التَّائِبُونَ (توبه، آیه ۱۱۲) و تَأْكُلُونَ (آل عمران، آیه ۴۹).

اگر تاء ساکن باشد و بعد از آن «طاء»، «دال» و یا «تاء» در آید، ادغام تاء در آنها لازم است (۲) و اگر در طاء ادغام شود، با ادغام، ظاهر شدن اطباق و استعلا در آن لازم است؛ مانند این گفتار پروردگار: قَالَتْ طَائِفَةٌ (احزاب، آیه ۱۳)؛ زیرا در اصل، ادغام حرف اطباق در اطباقی دیگر و هم چنین حرف استعلا در استعلا (۳) دیگر است که موجب نهایت قوت است به خصوص با جهر و شدت (۴).

هنگام تکرار تاء در یک کلمه؛ مانند تَتَوَفَّاهُمْ (نحل، آیه ۲۸)، یا در دو کلمه وقتی که اولی متحرک باشد، مانند كِدَّتْ تَرْكُنُ (اسراء، آیه ۷۴)، تاء باید آشکار اظهار شود و اگر سه بار تکرار شود، بیان و آشکار کردن آن لازم است؛ مانند الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا (نازعات، آیه ۶ و ۷)؛ زیرا تلفظ آن مشکل است. مکی در الرعایه می گوید: «این به منزله رهرویی است که پایش را دو یا سه بار بلند می کند و هر بار نیز پایش را به همان جای اول می گذارد» (۵). این موضوع کاملاً واضح است، چون مشاهده می شود که زبان در تلفظ تاء اول به جای خود باز می گردد که تاء دوم را تلفظ کند و همین طور برای تلفظ سومین تاء؛ البته تلفظ آن مشکل و سخت است.

هنگامی که تاء در یک کلمه قبل از حرف اطباقی بیاید، آشکار و خالص ادا کردن آن به صورت تلفظ مرقق و بدون تفخیم لازم است؛ (۶) مانند أَفْتَطْمَعُونَ (بقره، آیه ۷۵)؛ (۱). استشهاد به این آیه مناسب نیست، مگر با قرائت تسهیل همزه.

(۲). زیرا آنها آواهای متجانس هستند.

(۳). چون «تاء» به «طاء» تبدیل شده است.

(۴). زیرا در ادغام مدغم از جنس مدغم فیه می شود و چون مدغم فیه دارای اطباق و استعلاست به این جهت ادغام حرف اطباق در اطباق و استعلا در استعلا می شود. هم چنین چون حرف طاء صفت جهر و شدت دارد بنابراین ادغام ما مجهور و دارای شدت خواهد بود. م.

(۵). الرعایه، ص ۱۷۹.

(۶). التحدید، ص ۱۰۴.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۱۲

لا تَطْرُدِ (انعام، آیه ۵۲)، لا تَطْعَمُوا (هود، آیه ۱۱۲) و تَطْهَرُوا (احزاب، آیه ۳۳) و مانند اینها، زیرا مخرج تاء و طاء یکی است، اما طاء حرفی قوی است که در آن جهر، شدت، اطباق و استعلا وجود دارد، ولی تاء حرفی دارای استفال، انفتاح و همس است.

هرگاه حرف ضعیفی بعد از یک حرف قوی بیاید، حرف قوی آن را به طرف خود می کشد؛ به همین دلیل هر گاه تاء بعد از حرف اطباقی بیاید، به ناچار به طاء تبدیل می شود تا زبان عمل یک سانی انجام دهد. مانند اضِطْفَى (بقره، آیه ۱۳)، اضْطُرُّ (۱) (بقره، آیه ۱۷۳)، و اگر بین آن دو، حرفی بیاید، مانند اِحْتَلَطَ (انعام، آیه ۱۴۶) بیان تاء به صورت ترقیق شده و با ترقیق «لام» لازم است، تا حرف تاء به طاء نزدیک نشود و لام نیز تفخیم نگردد. (۲)

اگر قبل از تاء، حرف طاء ساکن بیاید، حرف طاء در تاء ادغام می شود و تلفظ طاء به آوای اطباقی خالص است و تاء نیز بنا بر اصلش، ترقیق شده تلفظ می شود، البته این گونه تلفظ - در این زمان - اندک است و تنها استاد ماهر تجوید می تواند آن را تلفظ کند و ندیده‌ام که کسی به آن اشاره کرده باشد. نمونه آن در این آیات است: بَسَّطْتُ إِلَيَّ (مائده، آیه ۲۸)؛ فَرَطْتُ (زمر، آیه ۵۶) و أَحَطُّ (نمل، آیه ۲۲) و مانند اینها که مشافهه بدان حکم می کند. (۳)

شریح «۴» در نهایتاً الاثقان می‌گوید: «در تلفظ تاء قاریان نسبت به یک دیگر برتری (۱). اصل آنها «اصتفی» از «صفا» و «اضتر» از «ضر» است.

(۲). مکی در صفحه ۱۸۱ می‌گوید: این دگرگونی و تغییر است، و باید به ناچار لام و تاء ترقیق و اظهار شوند.

(۳). قسطلانی در «اللطاتف»، ص ۲۳۰ می‌گوید: «هر گاه حرف تاء به طاء ملحق شود، مانند «بسطت» و «احطت» ادغام ناقص آنها واجب است، تا صفت اطباق و استعلا باقی بماند، زیرا طاء حرفی قوی و تاء حرفی ضعیف است، این مانند ادغام نون دارای غنه در واو و یاء است که برای باقی ماندن صفت، تشدید آن متوسط است. ر. ک: اللطاتف، ص ۲۳۲».

(۴). ابو الحسن شریح بن محمد الرعین اشیلی، امام، استاد قرائت، ادیب و محدث بود که در سال ۵۳۷ (ه. ق) در گذشت. (غایه النهایه، ج ۱، ص ۳۲۴).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۱۳

دارند. این حرف در تلفظ بعضی‌ها شبیه سین می‌شود؛ زیرا مخرج آن دو به یک دیگر نزدیک است. بنابراین، در تلفظ تاء رخوت و صفیر ایجاد می‌کنند و علت این کار هم آن است که به هنگام تلفظ تاء [زبان را به طرف کام بالا نمی‌برند، بلکه به طرف دندان‌های پیشین که مخرج سین است، متمایل می‌کنند] «۱».

اگر به شیوه «ورش» قرائت شده و لام تفخیم گردد «۲»، باید تاء به ترقیق میل پیدا کند؛ زیرا یک حرف قوی در کنار تاء قرار گرفته است؛ مانند تَضَلَى نَاراً (غاشیه، آیه ۴).

هرگاه تاء ساکن باشد و پس از آن حرف نقطه‌داری بیاید، باید از اخفای آن پرهیز کرد؛ مانند فِتْنَهُ (بقره، آیه ۱۰۲)؛ و گفته‌اند از آن جا که در تاء ضعف است و هرگاه ساکن گردد، ضعیف می‌شود، پس به ناچار به سبب صفت شدتش باید اظهار شود.

تاء

«۳» پیش‌تر گذشت که تاء از دهمین مخرج دهان خارج می‌شود (بین زبان و سر دندان‌های پیشین بالا «۴»). تاء حرفی مهموس، دارای صفت رخوت، انفتاح و استفال است. به هنگام تلفظ آن باید حق صفاتش ادا شود و نباید در تلفظ آن جهر ظاهر شود؛ زیرا با «ذال» اشتباه می‌شود، چون مخرج آن دو یکی است. «۵»

اگر پس از تاء الف واقع شود، تلفظ تاء، ترقیق شده و بدون تغلیظ است؛ مانند (۱). قسطلانی در اللطاتف، صفحه ۲۳۱ می‌گوید: رهایی یافتن از آن به این گونه است که [زبان به طرف کام متمایل شود.

(۲). النشر، ج ۲، ص ۱۱۱.

(۳). الرعایه، ص ۱۹۷؛ التحدید، ص ۱۰۵ ب و اللطاتف، ص ۲۴۱.

(۴). مخرج تاء «بین تیغه زبان و سر دندان‌های پیشین است»، سیبویه، ج ۲، ص ۴۰۵ و دانشمندان جدید معتقدند که تاء میان دندان‌ها است. قید پیشین بالا در این جا معنی ندارد؛ زیرا دندان‌های پیشین بالا و پایین در تلفظ آن مشترک‌اند.

(۵). در همه صفات، به جز جهر و همس با یک دیگر مشترک‌اند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۱۴

ثَالِثٌ (مائده، آیه ۷۳) و ثَامِنُهُمْ (کهف، آیه ۲۲) و مانند اینها.

هر گاه تاء تکرار شود، برای پرهیز از این که کلام مخفی شود، آشکار کردن آن لازم است؛ مانند ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ (مائده، آیه ۷۳). و بالاخره اگر تاء ساکن، قبل از یکی از حروف استعلا در آید، به سبب ضعف تاء و قوت حرف استعلا که پس از آن واقع می‌شود، آشکار کردن تاء واجب است؛ مانند اَتَّخْتُمُوهُمْ (محمد، آیه ۴) و اِنْ يَتَّقُواكُمْ (ممتحنه، آیه ۲) و مانند آن «۱».

جیم «۲» همان طور که قبلاً گفتیم جیم از سومین مخرج دهان خارج می‌شود (ما بین وسط زبان و وسط کام [بالا]).

جیم دارای صفات جهر، شدت، انفتاح، استفال و قلقله است، به هنگام تلفظ آن باید حق صفاتش ادا شود. (۳) اگر جیم دارای سکون لازم باشد، باید مراقبت شود تا به شین (۱). التحدید، ص ۱۰۵ ب، قسطلانی درباره این حرف اضافه کرده است: «تمیز تاء از تاء معلوم و مشخص است». بعد نمونه‌هایی از کلمات قرآن که با تاء آمده و بار دیگر با تاء آمده است را آورده است. (اللطف، ص ۲۴۱-۲۴۴).

(۲). الرعایه، ص ۱۵۰؛ التحدید، ص ۱۰۲ و اللطائف، ص ۲۲۵.

(۳). دانشمندان معاصر و علمای گذشته در تعیین مخرج جیم و صفات آن، به جز شدت، اختلافی ندارند.

دکتر انیس در (الاصوات اللغویه، ص ۶۵) می‌گوید: «حرف جیم را آن طور که در حال حاضر از قاریان برجسته می‌شنویم، صدایی مجهور است و چنین تولید می‌شود: هوا از حنجره گذشته، تارهای صوتی را به ارتعاش در می‌آورد، بعد وارد حلق و دهان می‌شود تا به مخرج آن می‌رسد، که محل چسبیدن جلو زبان با سخت کام است. تماس این دو اندام چه بسا مجرای هوا را می‌بندد. وقتی که این دو عضو به کندی از هم جدا می‌شوند، صدایی نزدیک به انفجار شنیده می‌شود که همان جیم عربی فصیح است. بنابراین، جدا شدن دو اندام در این جا کمی کندتر از دیگر حروف دارای شدت است. به همین دلیل می‌توان جیم عربی فصیح را، صدایی با شدت کم نامید». (هم چنین:

ر. ک: ص ۸۲). دکتر کمال بشر، ص ۱۲۴؛ دکتر احمد مختار، ص ۲۷۱، جیم را آوایی «بین شدت و رخاوت» شمرده‌اند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۱۵

تبدیل نشود؛ زیرا مخرج این دو حرف یکی است، گروهی از مردم آن را غلط تلفظ می‌کنند، بویژه اگر بعد از آن «زای» یا «سین» باشد، که در این صورت در آن همس و رخوت ایجاد می‌کنند و در زای و سین ادغامش نموده، لفظ جیم را از بین می‌برند «۱»؛ مانند اجْتَمَعُوا (حج، آیه ۷۳)؛ النَّجْدِیْنِ (بلد، آیه ۱۰)؛ اجْتَبِیْوَا (حجرات، آیه ۱۲)، خَرَجَتْ (بقره، آیه ۱۴۹)، وَجْهَكَ (بقره، آیه ۱۴۴)، تُجْزَى (غافر، آیه ۱۷)، تُجْزَوْنَ (انعام، آیه ۹۳)، رِجْزاً (بقره، آیه ۵۹) و رِجْساً (توبه، آیه ۱۲۵) «۲». در این صورت جیم باید با صفت جهر، شدت و قلقله تلفظ شود، و اگر سکون آن عارضی باشد باید جهر، شدت و قلقله آن اظهار شود و آلا جیم ضعیف شده و در شین ممزوج می‌شود، مانند أجاج (فرقان، آیه ۵۳)؛ فَخْرًا (مؤمنون، آیه ۷۲) و مانند اینها هنگام وقف.

هر گاه جیم مشدد باشد یا تکرار شود بر قاری واجب است به خاطر قوت تلفظش، آن را بیان کند و جهر و شدت را در آن تکرار نماید؛ مانند حاجَجْتُمْ (آل عمران، آیه ۶۶) و حاجَّه (انعام، آیه ۸۰).

هر گاه بعد از جیم مشدد، حرف مشدد خفی در آید، بر آشکار کردن همه آنها تأکید شده تا حرف بعد از جیم مخفی نشود و جیم نیز ظاهر شود؛ مانند یُوَجَّهْهُ (نحل، آیه ۷۶)، آشکار کردن آن دو به دلیل مشکل بودن تلفظ «های» مشدد [بعد از جیم مشدد] و به خاطر صفت خفای «ها» لازم است. (۳) «۱». اگر جیم صفت «شدت» را به تمامی از دست بدهد، بین آن و شین تفاوتی باقی نمی‌ماند مگر جهر و همس، به همین دلیل علما تأکید کرده‌اند که قلقله در جیم رعایت شود که صفت شدت و جهر حفظ شود تا با شین که حرف مهموس و دارای رخوت است، اشتباه نشود.

(۲). در نسخه «ط» این آیات آمده است: «اجتمعت»، «اجتنبوا»، «النجدین»، «اجتتت»، «خرجت»، «وجهک»، «نجزی»، «تجزون»، «رجزا» و «رجسا» و در نسخه «د» آمده است: «اجتمعوا»، «النجدین»، «تجری» و «رجسا».

(۳). مطلب داخل قلاب از نسخه «س» حذف شده، ولی در «ط و ق» آمده است. اما در نسخه «د» کلمه «مشدد» نیامده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۱۶

حاء

«۱» پیش‌تر گفتیم که مخرج آن دومین مخرج از وسط حلق «۲» بعد از مخرج عین است «۳»؛ زیرا هر دوی آنها (حاء و عین) از وسط

حلق ادا می‌شوند. حاء حرفی مهموس، با صفت رخوت، استفال و انفتاح می‌باشد و به هنگام تلفظ آن باید صفاتش را به دقت رعایت کرد.

خلیل در کتاب العین می‌گوید: «اگر بچه در حاء نبود شبیه عین می‌شد». منظور شباهت در تلفظ است؛ زیرا مخرج و صفات آن دو، به یک دیگر نزدیک است و به همین دلیل در زبان عربی حاء و عین به عنوان دو حرف اصلی در یک کلمه کنار یک دیگر نیامده‌اند، مگر این که فاصله‌ای بین آن دو باشد. هاء و حاء (۴) نیز این چنین است و به همین دلیل بعضی از مردم عرب در «معهم» می‌گویند: «مَحَم»، عین به حاء تبدیل شده است؛ زیرا حاء در صفت (۵) به عین نزدیک و مخرجشان یکی است. اما هاء و عین در صفت با هم تفاوت دارند و هاء صفت خفا دارد و چون عین به حاء تبدیل شده، (۱). الرعايه، ص ۱۳۸؛ التحديد، ص ۱۰۰ ب و اللطائف، ص ۲۲۳.

(۲). وسط حلق در نزد دانشمندان جدید همان حلق است اختلاف فقط در نام گذاری است، ولی در آوای آن اختلافی نیست.
(۳). در این جا مؤلف به تبعیت از مکی معتقد است که مخرج حاء بعد از عین است. او در «النشر»، ج ۱، ص ۱۹۹ می‌گوید: مکی تصریح می‌کند که مخرج عین قبل از حاء است و این ظاهر کلام سیبویه و دیگران است، ولی شریح تصریح می‌کند که حاء قبل از آن است و این ظاهر کلام مهدوی و بعضی دیگر است. سخن سیبویه در (الکتاب، ج ۲، ص ۴۰۵) مانند گفته مؤلف نیست.
او می‌گوید: ناحیه وسط حلق مخرج عین و حاء است. مبرد (المقتضب، ج ۱، ص ۱۹۲) و ابن درید (الجمهره، ج ۱، ص ۸) می‌گویند: این دو حرف از دومین مخرج هستند، بدون این که ترتیبی را در نظر داشته باشند. اما از گفته خلیل (العین، ج ۱، ص ۶۴) نوعی ترتیب فهمیده می‌شود: «اگر صفت بچه در حاء نبود به دلیل نزدیکی مخرجش با عین، با آن اشتباه می‌شد». اما دانشمندان جدید در مخرج و صفات این دو حرف اختلافی نمی‌بینند، مگر این که حاء مهموس، و عین مجهور است.

(۴). العین، ج ۱، ص ۶۴ و الجمهره، ج ۱، ص ۹.

(۵). در الرعايه آمده (به خاطر نزدیکی صفت حاء به عین).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۱۷

«ها» ی بعد از آن نیز بنا بر ادغام حرف دوم [هاء] در حرف اول [حاء]، در «حاء» ادغام شده است. (۱)

اگر بعد از حاء الف در آید بر قاری واجب است که حاء را ترقیق شده، تلفظ کند و اگر بعد از آن عین بیاید شایسته است که به هنگام تلفظ در حفظ حاء بکوشد؛ زیرا مخرج این دو یکی است.

اگر حاء قبل از عین در آید، خوف اخفا یا ادغام آن در عین وجود دارد، مانند الْمَسِيحِ عَيْسَى (آل عمران، آیه ۴۵) و زُحْرَجِ عَنِ (آل عمران، آیه ۱۸۵) و مانند اینها (۲)، و اگر حاء ساکن باشد بیان و تلفظ آن لازم تر است؛ زیرا با سکون حاء، زمینه ادغام فراهم شده است، چون هر حرفی قبل از ادغام، باید ساکن شود و اگر حاء قبل از عین ساکن باشد، برای ادغام آماده است، پس اظهار آن واجب است؛ مانند، فَاصْرِفْ عَنْهُمْ (زخرف، آیه ۸۹) که بیان آن در این جا لازم است. اگر حاء با حاء دیگری برخورد کند، در صورتی که به ادغام (۳) قرائت نشود، آشکار کردن آن لازم است؛ مانند: لَا أُبْرِحُ حَتَّى (کهف، آیه ۶۰). (۱). سیبویه (الکتاب، ج ۲، ص ۴۱۳) می‌گوید: ... با این حال التقای دو حاء در کلام سبک تر از التقای دو عین است، همان طور که التقای آن دو از (ردت) بیش تر است و مهموس از مجهور سبک تر است. و همه اینها عین را از ادغام دور می‌کند؛ زیرا عین و هاء از حروف حلق هستند. اگر بخواهی ادغام انجام دهی، عین به حاء تبدیل شده و هاء در آن ادغام می‌شود و تبدیل به دو حاء می‌شود. این بیان نیکوتر است و از کلام عرب، در تأیید این نظر، قول بنی تمیم است که در «معهم» و «مع هؤلاء» می‌گویند: «مَحَم» و «مَحَاء لاء» (شرح المفصل، ج ۱، ص ۱۳۶ و النشر، ج ۱، ص ۲۹۰).

(۲). مکی (ص ۱۳۹) می‌گوید: «به دلیل نزدیکی این دو حرف و شباهت آنها و از آن جا که عین، اندکی از حاء قوی تر است و حاء

را به طرف خود می‌کشد، به همین دلیل در زبان عربی در یک کلمه عین بعد از حاء نمی‌آید، اگر در کلمه‌ای چنین شود، آن کلمه سنگین می‌شود و اظهار آن واجب است». آیاتی را که مؤلف به آن استشهاد کرده و سخنی را که به تبعیت از مکی گفته است با قرائت ابو عمرو در ادغام کبیر موافق نیست؛ زیرا او در این آیه حاء را در عین ادغام کرده است:

«فمن زحزح عن النار» (النشر، ج ۱، ص ۲۹۰ و شرح المفصل، ج ۱۰، ص ۱۳۶).

(۳). یعنی قرائت ابو عمرو (النشر، ج ۱، ص ۲۸۰).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۱۸

اگر هاء با آن برخورد کند آشکار کردن و بیان حاء حتما لازم است تا هاء در آن ادغام نشود؛ زیرا مخرج آنها نزدیک است و همین طور حاء از هاء قوی‌تر است و آن را به سوی خود می‌کشد و مردم زیادی دچار این مشکل هستند؛ مانند: فَسَبَّحَهُ (ق، آیه ۴۰) که آشکار کردن حاء لازم است.

حاء

«۱» درباره این حرف گفتیم که مخرج آن از ابتدای مخرج سؤم حلق است و آن محلی است که پس از دهان قرار دارد، حاء دارای همس، استعلا، رخوت و انفتاح است «۲» و به هنگام تلفظ آن باید حق آن را از صفاتش ادا کرد.

اگر بعد از حاء الف در آید، ناگزیر باید حاء تفخیم شود زیرا دارای استعلاست و تمام حروف استعلا چنین هستند، هم چنین اگر حاء مفتوح باشد، اگر چه بعد از آن الف نباشد، حکمش چنین است. ابن طحان اندلسی در التجوید می‌گوید: مَفْخَم‌ها بر سه گونه‌اند: قسمی که تفخیم در آن کامل است، و آن هنگامی است که یکی از حروف (۱). الرعاية، ص ۱۴۲؛ التحدید، ص ۱۰۱ و اللطائف، ص ۲۲۴.

(۲). مخرج حاء و غین (آن گونه که علمای عرب گفته‌اند) از نزدیک‌ترین قسمت حلق نسبت به دهان می‌باشند و بعد از آن دو، قاف و سپس کاف است، اما امروزه آن دو را این گونه توصیف می‌کنند:

این دو حرف [حاء و غین و کاف از حروف نرم‌کامی هستند و آن دو از قاف به لب‌ها نزدیک‌ترند و قاف از آن دو به حلق نزدیک‌تر است؛ زیرا قاف لهوی است (د. کمال بشر، ص ۱۲۱ و د. احمد مختار، ص ۲۷۲). اکنون مجال بحث درباره علت اختلاف نیست و فقط اشاره می‌کنم که بعضی علمای عرب دریافته‌اند که حاء و غین از حروف عقب دهانی هستند. مبرد (المقتضب، ج ۱، ص ۱۹۲) می‌گوید: و سؤمین مخرج که عبارت است از نزدیک‌ترین حروف حلق نسبت به دهان، مخرج حاء و غین است و در الجمهره ج ۱، ص ۸ نیز مانند همین مطلب آمده است. ابن سینا حاء و قاف را دارای یک مخرج می‌داند او در (اسباب حدوث الحروف، ص ۱۶) درباره حاء می‌گوید ... بین زبان کوچک و کام ... و می‌گوید: غین و کاف دارای یک مخرج هستند که از مخرج قبلی به دهان نزدیک‌ترند. در احکام تنوین می‌آید که بعضی از قراء حاء و غین را از حروف اخفا (مانند بقیه حروف دهان) قرار داده‌اند و همزه، هاء، عین و حاء را حلقی دانسته‌اند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۱۹

استعلا مفتوح باشد، قسم دیگر که تفخیم آن کم‌تر است، آن است که یکی از آن حروف مضموم باشد و پایین‌ترین مرتبه تفخیم هنگامی است که حروف استعلا مکسور باشد.

این، گفتاری نیک است، اما به نظر من آنها بر پنج قسم‌اند، قسمی که تفخیم آن کامل است و آن وقتی است که بعد از حرف استعلا الف باشد، و پایین‌تر از آن مفتوح بودن حرف استعلاست، پس از آن مضموم بودن آن است و پس از آن ساکن بودن آن است و بالاخره پایین‌ترین رتبه، مکسور بودن آن است. «۱»

باید مواظب بود که به هنگام تفخیم «حاء قبل از الف»، الف بعد از آن تفخیم نشود، که این خطاست و جایز نیست، گرچه بسیاری

از قاریان که اکنون تعلیم قرائات به دست آنهاست چنین می‌کنند و گمان می‌برند که حروف را نیک ادا می‌کنند. پس در این جا الف بدون تفخیم تلفظ می‌شود، همان گونه که در «هاء» و «یاء» الف بدون تفخیم تلفظ می‌شود.
جعبری «۲» می‌گوید:

و إِيَّاكَ و استصحاب تفخیم لفظها إلى الألفات التالیات فتعثر

«۳» استاد ما ابن جندی «۴» قدس سره می‌گفت: تفخیم الف بعد از حروف استعلا خطاست؛ مانند این آیات شریفه: «خائفین» (بقره، آیه ۱۱۴)؛ «الغالبین» «۵» (اعراف، آیه ۱۱۳)؛ «قال»، (بقره، آیه ۳۰)، «طال» (انبیا، آیه ۴۴)؛ «خالق» (انعام، آیه ۱۰۲) و «غالب» (آل عمران، آیه ۱۶۰) و مانند اینها.

بعضی از قراء خاء مجاور الف را تفخیم می‌کنند، اما در مانند این مثال‌ها آن را (۱). در نسخه «ط» آمده است «و آن مفتوح بدون الف است، و نوع دیگر آن مضموم بودن آن است و پایین‌تر از آن ساکن بودن آن است و پایین‌تر از آن مکسور بودن حرف استعلاست».

(۲). او ابراهیم بن عمر، محقق حاذق و ثقه‌ای کبیر است و دارای تصنیفات در علم قرائت است. او به سال ۷۳۲ (هـ-ق) در الخلیل در گذشت، (غایه‌النهائیه، ج ۱، ص ۲۱).

(۳). پرهیز که تفخیم تلفظ خاء به الف‌های بعد از آن کشیده نشود که تلفظ آنها مشکل می‌شود.

(۴). ابو بکر بن ایدغدی، یکی از بزرگان علم قرائات و از اساتید ابن جزری است که به سال ۷۶۹ (هـ-ق) در گذشت (غایه‌النهائیه، ج ۱، ص ۱۸۰).

(۵). در همه نسخه‌ها «غالبین» آمده است، ولی در قرآن کریم «الغالبین» آمده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲۰

تفخیم نمی‌کنند: «غلبت» «۱» (بقره، آیه ۲۴۹) و «خلق» (بقره، آیه ۲۹).

شریح در نهائیه‌الاتقان می‌گوید: تفخیم حرف خاء در هر حالت صحیح است؛ زیرا از حروف استعلاست. «۲»

شایسته است هنگامی که خاء ساکن است، خالص تلفظ شود و گرنه در بسیاری موارد به غین «۳» تبدیل می‌شود؛ مانند: وَلَا تَخْشَى (طه، آیه ۷۷)؛ اِخْتَارَ مُوسَى (اعراف، آیه ۱۵۵)؛ اِخْتَلَطَ (انعام، آیه ۱۴۶)، يَخْتِمُ (شوری، آیه ۲۴) و مانند اینها.

دال

«۴» همان طور که گفته شد مخرج دال همان مخرج «تاء» است و دارای جهر، شدت، انفتاح، استفال و قلقله «۵» است. اگر دال ساکن باشد (چه عارضی باشد چه لازم) باید قلقله، شدت و جهر آن آشکار شود، و اگر سکون آن لازم باشد (در یک کلمه یا دو کلمه باشد) و بعد از آن یکی از حروف الفبا، خصوصاً نون، در آید، باید به آن قلقله داد و اظهارش کرد تا به سبب سکون و اشتراک آنها در جهر، در مجاورت نون یا غیر آن اخفا (۱). در همه نسخه‌ها (غلب) آمده است، اما این کلمه در قرآن کریم وجود ندارد.

(۲). مکی (الرعاية، ص ۱۴۲) می‌گوید: «اگر بعد از خاء الف بیاید، بر قاری واجب است که خاء را با تفخیم و تعلیظ تلفظ کند». مؤلف به اشتباه خود در تکذیب کسانی که الف بعد از حروف استعلا را تفخیم کرده‌اند پی برده است. به این جهت در «النشر»، ج ۱، ص ۲۱۵ می‌نویسد: آنچه که در گفتار برخی از پیشوایان ما در ترقیق مطلق الف آمده است به سبب بر حذر داشتن از مبالغه در تفخیم آن است، آن گونه که برخی از غیر عربها الف را تا سر حدّ او تلفظ می‌کنند، یا خواهان توجه به موارد ترقیق آن بوده‌اند. اما سخن صریح برخی از دانشمندان متأخر بر ترقیق الف بعد از حروف دارای تفخیم، خیالی بیش نیست که تا به حال سابقه نداشته است. و محققان معاصر آن را رد نموده‌اند.

(۳). زیرا فرقی بین خاء و غین نیست، مگر این که اولی مهموس و دومی مجهور است.

(۴). الرعاية، ص ۱۷۵؛ التحديد، ص ۱۰۴ و اللطائف، ص ۲۳۰.

(۵). نزد علمای قدیم و دانشمندان جدید، دال مانند. تاء است و نظیر تاء مجهورست.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲۱

نشود؛ مانند لَقَدْ لَقِينَا (کهف، آیه ۶۲)؛ لَقَدْ رَأَى (نجم، آیه ۱۸)، قَدْ نَرَى (۱) (بقره، آیه ۱۴۴)، الْقَدْرِ (قدر، آیه ۱)؛ بِالْعَدْلِ (۲) (بقره، ۲۸۲) و وُعِدْنَا (مؤمنون، آیه ۸۳) و مانند اینها. هنگام اظهار دال نباید آن را حرکت داد که بسیاری از غیر عرب‌ها چنین می‌کنند و این خطایی آشکار است. شخصی که گمان می‌کرد امام روزگار خویش است، به من گفت: «قلقله تنها در زمان وقف است». (۳) و اگر سکون آن عارضی باشد، اظهار و قلقله آن لازم است و الا مانند تاء می‌شود.

نباید هنگام آشکار ادا کردن دال، آن را مشدد کرد، اما بسیاری از قراء چنین می‌کنند.

اگر دال تکرار شود، و به صورت مشدد یا بدون تشدید آید، بیان و اظهار هر کدام از آنها به دلیل سختی تکرار برای زبان، واجب است. پس اظهار آن در چنین آیاتی لازم است: وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ (بقره، آیه ۲۱۷)؛ أَخِي. اشْدُدْ بِهِ (طه، آیه ۳۰ و ۳۱)؛ أُنْحِنُ صَدْرَنَاكُمْ (سبأ، آیه ۳۲)؛ وَعَدَدَةٌ (همزه، آیه ۲) و مُمَدَّدَةٌ (همزه، آیه ۹) و مانند اینها.

هم چنین اگر دال بدل تاء باشد، قاری باید آن را آشکار کند تا زبان به اصل آن میل پیدا نکند؛ مانند مُرْدَجِرٌ (قمر، آیه ۴) و تَزْدَرِي (هود، آیه ۳۱) و مانند اینها.

هنگامی که دال ساکن با تاء «۴» تلاقی کند بدون هیچ سختی در آن ادغام می‌شود، چه این که در یک کلمه یا در دو کلمه باشند؛ مانند «۵» و وَعَدْتُكُمْ (ابراهیم، آیه ۲۲)؛ وَ مَهَّدْتُ (مذثر، آیه ۱۴)؛ قَدْ بَيَّنَّ (بقره، آیه ۲۵۶) و لَقَدْ تَابَ (توبه، آیه ۱۱۷)، با این (۱). در نسخه «ط» «و لقد» آمده است که اشتباه است.

(۲). در تمام نسخه‌ها «العدل» آمده است، ولی در قرآن «بالعدل» و «عدل» وارد شده است.

(۳). مکی (الرعايه، ص ۱۰۰) می‌گوید: «صدای قلقله در وقف آشکارتر از وصل است».

و ابو شامه (ابراز المعانی) به نقل از مکی می‌گوید: قلقله تنها هنگام وقف است و اظهار جوهره حرف در هنگام وقف بدون قلقله ممکن نیست. گاهی منظور از وقف، سکون است، زیرا این حروف به هنگام سکون در حالت وصل یا وقف قلقله پیدا می‌کند؛ مانند «لقد لقینا» و «فعل لما یرید».

(۴). در «ط» آمده «اگر دال با دال دیگری یا تاء ...».

(۵). در «ط» آمده: «قد دخلوا» و در تاء چه در یک کلمه یا دو کلمه باشند؛ مانند «و وعدتکم» ...

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲۲

حال اگر پس از دال الف بیاید، باید به صورت ترقیق شده، تلفظ شود.

ذال

«۱» چنان که آمد مخرج آن، مخرج ثاء می‌باشد و آن دهمین مخرج دهان است، ذال حرفی مجهور و صفت رخوت، انفتاح و استفال دارد و به دلیل دارا بودن صفت جهر از ثاء قوی‌تر است و اگر جهر در ذال نبود به ثاء «۲» تبدیل می‌شد و اگر همس در ثاء نبود به ذال «۳» تبدیل می‌شد.

اگر بعد از ذال، الف بیاید، باید ذال با ترقیق تلفظ شود؛ مانند «ذلک» (بقره، آیه ۲) و «ذات» (انفال، آیه ۱) و مانند آن. اگر ترقیق ذال حفظ و رعایت نشود، تفخیم به آن وارد شده و آن را به سوی اطلاق می‌کشد که در این صورت به ظاء تبدیل می‌شود.

وقتی که ذال ساکن باشد و بعد از آن ظاء بیاید، ادغام آن در ظاء لازم است، مانند إِذْ ظَلَمُوا (نساء، آیه ۶۴) و إِذْ ظَلَمْتُمْ (زخرف، آیه ۳۹). فقط همین دو مورد در قرآن کریم وجود دارد، در این جا باید بعد از همزه، ظاء را مشدد تلفظ کرد. «۴»

هنگامی که بعد از ذال حرف مهموس بیاید، جهر آن باید آشکار شود، و آلا به ثاء تبدیل می‌شود؛ مانند وَ اذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ (اعراف، آیه ۸۶).

اگر بعد از ذال، نون بیاید، مانند فَتَبْنَاهُ (صافات، آیه ۱۴۵)، وَ اِذْ نَتَقْنَا (اعراف، آیه ۱۷۱) باید آن را اظهار کرد و آلا ممکن است که در نون ادغام شود. اگر ذال با راء (۱). الرعاية، ص ۱۹۸؛ التحديد، ص ۱۰۵ و اللطائف، ص ۲۳۷.

(۲). در «ط» آمده «و آن مجهور و دارای انفتاح است و نیز دارای صفت رخوت، انفتاح و استفال است و از ثاء به دلیل جهر، قوی‌تر است و با ثاء در دیگر صفات مشترک است و اگر جهر نداشت به ثاء تبدیل می‌شد».

(۳). ذال نظیر مجهور ثاء می‌باشد و درباره ثاء گذشت که مانند ذال و ظاء است و توصیف قدما و دانشمندان جدید درباره این حرف تفاوتی ندارد. ذال نظیر ظاء است در حالی که دارای انفتاح است.

(۴). التحديد، ص ۱۰۵، و النشر، ج ۲، ص ۱۹.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲۳

تلاقی کند، باید آشکار شده و با ترقیق خالص تلفظ شود و این در حالی است که راء بعد از آن مفخّم است و سهل انگاری در این مورد موجب تبدیل ذال به ظاء می‌شود؛ مانند ذَرَّةٌ (نساء، آیه ۴۰)؛ ذِرَاعاً (حاقه، آیه ۳۲) و اَنْذَرْتُكُمْ (فصلت، آیه ۱۳).

وقتی که بعد از ذال، قاف بیاید، باید آن را ترقیق کرد تا به ظاء تبدیل نشود، مانند ذاقوا (انعام، آیه ۱۴۸) و الأذقان (یس، آیه ۸). قاری باید ذال را با استفال و انفتاح و ظاء را با استعلا و اطباق تلفظ کند، مانند این آیات شریفه: المُنْذِرِينَ (شعراء، آیه ۱۹۴)؛ المُنْظَرِينَ (اعراف، آیه ۱۵)؛ ذَلَّلْنَاهَا (یس، آیه ۷۲)؛ وَ ظَلَّلْنَا (بقره، آیه ۵۷)؛ مَحْذُوراً (اسراء: ۵۷) و مَحْظُوراً (اسراء، آیه ۲۰) و مانند اینها.

در صورت تکرار ذال، آشکار کردن هر کدام از آنها لازم است؛ مانند ذی الذکر (ص، آیه ۱)، در این کلمه سه ذال جمع شده است؛ زیرا لام به خاطر ادغام به ذال تبدیل شده است که بیان و آشکار کردن هر کدام لازم و واجب است.

در ترقیق ذال نباید مبالغه شود تا به ثاء تبدیل شود، البته بعضی از مردم چنین می‌کنند.

راء

«۱» پیش‌تر گفتیم این حرف از هفتمین مخرج دهان خارج می‌شود (بین تیغه زبان و اندکی بالاتر، از دندان‌های پیشین بالا و در ناحیه تیغه زبان کمی عقب‌تر از مخرج نون که به مخرج لام میل و انحراف دارد). راء حرفی مجهور و بین شدت و رخوت و دارای انفتاح، استفال و تکریر است، و به خاطر تفخیم و درشتی به حروف استعلا شباهت دارد. «۲» (۱). الرعاية، ص ۱۶۹؛ التحديد، ص ۱۰۶ ب و اللطائف، ص ۲۲۹.

(۲). اکثر دانشمندان معاصر در مخرج لام، راء و نون تفاوتی نمی‌بینند، اما معتقدند در صفات تفاوت

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲۴

سیبویه می‌گوید: هنگام قرائت، راء به گونه‌ای تلفظ می‌شود که گویا مضاعف است «۱» و این به دلیل داشتن صفت تکریر است که در بین حروف، تنها راء این صفت را دارد.

اگر راء مشدّد شود، قاری باید آن را به راحتی، بدون تکریر و سختی «۲» تلفظ کند، بیشتر کسانی که با این موضوع آشنا نیستند، در تلفظ آن دچار این مشکل می‌شوند که خطا و لحن است، مانند خَرَّ مُوسَى (اعراف، آیه ۱۴۳)؛ أَشَدُّ حَرًّا (توبه، آیه ۸۱)؛ مَرَّةً، انعام، آیه ۹۴) و «الرَّحْمَنِ»، الرَّحِيمِ و مانند اینها. اگر راء تکرار شود و راء اول مشدّد باشد، مراقبت از اظهار آن و اخفای تکریرش لازم است، مانند مُحَرَّرًا (آل عمران، آیه ۳۵).

احکام تفخیم و ترقیق راء در کتب قرائت آمده است و ما در این جا از آن صرف نظر می‌کنیم. هنگامی که بعد از راء الف باشد،

راء تفخیم شده، ولی الف تفخیم نمی‌شود. «۳»

زای

«۴» زای از نهمین مخرج دهان خارج می‌شود؛ (از تیغه زبان و بخش فوقانی دندان‌های پیشین پایین). دارند، در تلفظ راء، ابتدای زبان به طرف لثه- یا به قول مولف اندکی بالاتر از دندانهای پیشین- بالا می‌رود، ولی مانند آواهای دارای شدت کاملاً راه هوا را نمی‌بندد، البته اجازه خروج مستمر هوا را نیز نمی‌دهد، بلکه زبان از نقطه برخورد با لثه دو یا سه بار دور می‌شود تا صدا به صورت مکرر خارج شود، به همین دلیل آن را از صداهای متوسط شمرده‌اند.

(۱). عبارت سیبویه (ج ۲، ص ۴۰۶) این است: «و از آنها مکرر است و آن حرفی شدید است که به خاطر تکریر و انحرافش به سوی لام صدایش جریان می‌یابد و صدا حالتی شبیه رخوت پیدا می‌کند. اگر صفت تکریر نبود، صدا در آن جریان نمی‌یافت و آن حرف «راء» است». عبارت را مولف از التحدید، ص ۱۰۶ ب نقل کرده است.

(۲). از این جا بخش عظیمی از نسخه «ق» افتاده است.

(۳). الکشف، ج ۱، ص ۲۱۴؛ التحدید، ص ۱۰۷ و النشر، ج ۲، ص ۹۰.

(۴). الرعایه، ص ۱۹۸؛ التحدید، ص ۱۰۵ و اللطائف، ص ۲۳۷.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲۵

زای حرفی مجهور دارای انفتاح، استفال و صغیر است. «۱»

اگر زای ساکن باشد تمیز آن از حرف بعدش و اشباع لفظ آن واجب است، چه آن حرف مهموس باشد یا مجهور، مانند ما کَنَزْتُمْ (توبه، آیه ۳۵)؛ تَزَدَرِي (هود، آیه ۳۱)؛ أَرْكِي (بقره، آیه ۲۳۲)، مُزْجَاهُ، (یوسف، آیه ۸۸)؛ لَيْزِلُفُونَكَ (قلم، آیه ۵۱) و وَزَرَكَ (شرح، آیه ۲) و مانند اینها. «۲»

اگر زای تکرار شود آشکار ادا کردن آن به خاطر ثقیل بودن تلفظ، واجب است؛ مانند فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ (یس، آیه ۱۴).

اگر بعد از آن الف بیاید، باید زای ترقیق شود؛ مانند ما زَادُوكُمْ (توبه، آیه ۴۷) و الزَّانِيَةُ (نور، آیه ۲) و مانند آن.

سین

«۳» درباره سین گفته شد که مخرج آن همان مخرج زای است و آن، مهموس، دارای رخوت، انفتاح، استفال و صغیر است. اگر صفت همس در آن نبود به زای تبدیل می‌شد و اگر در زای جهر نبود به سین تبدیل می‌شد. پس اختلاف آنها در شنیدن به جهر و همس آنها بر می‌گردد. «۴» (۱). دانشمندان جدید از مخرج زای و همین طور سین و صاد به «دندانی- لثه‌ای» تعبیر می‌کنند و این با تعبیر علمای قدیم عرب تفاوتی ندارد، مگر این که ایشان گفته‌اند: زبان به دندان‌های بالا تکیه دارد، نه دندان‌های پایین. سیبویه از مخارج این حروف چنین تعبیر کرده است: آن چه بین تیغه زبان و بخش فوقانی دندان‌های پیشین است (الکتاب، ج ۲، ص ۴۰۵). اما در توصیف صفات اختلافی نیست (د. انیس، ص ۶۳؛ د. بشر، ص ۱۲۰؛ د. احمد مختار ۶۹؛ الوجیز، ص ۱۸۷).

(۲). زای و سین تفاوتی با یک دیگر ندارند، جز این که اولی مجهور و دومی مهموس است. پس اگر زای ساکن باشد ممکن است با نظیر مهموس خود اشتباه شود، خصوصاً در حالی که بعد از آن حرف مهموس بیاید.

(۳). الرعایه، ص ۱۸۵؛ التحدید، ص ۱۰۶ و اللطائف، ص ۲۴۴.

(۴). سین نظیر مهموس زای، و نظیر دارای انفتاح صاد است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲۶

اگر بعد از سین یکی از حروف اطباقی بیاید- سین چه ساکن باشد چه متحرک- واجب است به آرامی و نرمی ادا شود. در غیر این صورت، به سبب مجاورت با حروف اطباقی به صاد تبدیل می‌شود؛ زیرا مخرج آن دو، یکی است و اگر استفال و انفتاح در سین

نبود، به صاد تبدیل می‌شد و همین طور اگر استعلا و اطباق در صاد نبود، به سین تبدیل می‌شد.

شایسته است، صغیر سین بیش از صاد آشکار شود؛ زیرا صاد با اطباق، روشن و آشکارا تلفظ می‌شود؛ مانند: بَسَطَةُ (بقره، آیه ۲۴۷)؛ مَسِيْطُورًا (إسراء، آیه ۵۸)؛ تَشِيْطِيْع (كهف، آیه ۴۱) و أَقْسِيْطُ (بقره، آیه ۲۸۲) «۱». پس سین در حالت سکون و حرکت با نرمی و نازکی تلفظ می‌شود. «۲»

اگر سین ساکن باشد و بعد از آن جیم یا تاء بیاید، باید سین کاملاً آشکار شود؛ مانند مَسْجِدِ (اعراف، آیه ۳۱) و مُسْتَقِيْم (بقره، آیه ۱۴۲) و مانند آن. اگر سین آشکار تلفظ نشود، به دلیل مجاورت، به زای تبدیل می‌گردد. «۳» هنگام بیان صغیر سین نباید حرکت پیدا کند.

اگر کلمه دارای سین و کلمه دارای صاد مشابهت داشته باشد، واضح تلفظ کردن هر یک از آنها لازم است، تا اشتباه پیش نیاید؛ مانند وَ اَسِيْرُوْا (یونس، آیه ۵۴) و وَ اَصِيْرُوْا (نوح، آیه ۷)؛ يُسْحَبُوْنَ (غافر، آیه ۷۱) و يُصِيْحَبُوْنَ (انبیا، آیه ۴۳) و قَسَمْنَا (زخرف، آیه ۳۲) و قَصَمْنَا (انبیا، آیه ۱۱)؛ لذا باید صغیر سین آشکار شود. (۱). در نسخه «ط» و «قسطاس» نیز آمده است، ولی در نسخه‌های «س» و «د» نیامده است، در حالی که در قرآن کریم «بالقسطاس» می‌باشد.

(۲). مکی (الرعاية، ص ۱۸۶) می‌گوید: «اگر بعد از سین حرف اطباقی بیاید، حفظ اظهار سین و بیان صغیر آن لازم است، تا با حرف اطباقی بعد از خود در نیامیزد و به صاد تبدیل نشود ... هم چنین اگر بعد از آن حرف اطباقی بیاید، ولی حرفی بین آنها فاصله اندازد آشکار کردن آن واجب است؛ زیرا حرف اطباقی قوی است و حرف مانع نمی‌تواند قوت آن را از بین ببرد (التحذیر، ص ۱۰۶).

(۳). اگر سین ساکن باشد ممکن است مجهور شده و به زای تبدیل شود، بویژه اگر بعد از آن حرف مجهوری، مانند جیم باشد مثل «مسجد».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲۷

شین

«۱» چنان که گذشت شین از سومین مخرج دهان (بعد از مخرج کاف) خارج می‌شود، یعنی بین وسط زبان و سخت کام (وسط کام). شین حرفی مهموس، دارای رخوت، انفتاح، استفال و تَفْشِي «۲» است، و شایسته است که هنگام تلفظ، تَفْشِي آن آشکار شود و اگر مشدّد باشد باید تَفْشِي آن بیش تر شود؛ مانند فَبَشْرَانَا «۳» (هود، آیه ۷۱). اگر شین ساکن باشد باید با تَفْشِي و خالص تلفظ شود، مانند اشْتَرَاءُ (بقره، آیه ۱۰۲)؛ يَشْرَبُوْنَ (انسان، آیه ۵) و اَشْدُّ (طه، آیه ۳۱). اگر بر کلماتی، مانند الرُّشْدُ (بقره، آیه ۲۵۶) وقف گردد، باید تَفْشِي آن آشکار شود و گرنه شبیه جیم می‌شود.

اگر بعد از آن جیم بیاید، باید لفظ شین آشکار شود تا به جیم نزدیک نشود «۴»، مانند شَجَرٍ يَبِيْنُهُمْ (نساء، آیه ۶۵) و شَجَرَةٌ تَخْرُجُ (صافات، آیه ۶۴) و مانند آن.

صاد

«۵» همان طور که گفتیم صاد از نهمین مخرج دهان یعنی مخرج زای و سین خارج می‌شود. (۱). الرعاية، ص ۱۴۹؛ التحذیر، ص ۱۰۲ و اللطائف، ص ۲۲۵.

(۲). توصیف شین توسط دانشمندان جدید و قدیم تفاوتی ندارد، مگر در اصطلاحات (د. انیس، ص ۶۴؛ د. بشر ص ۱۲۰؛ د. احمد مختار، ص ۲۷۱ و الوجیز، ص ۱۹۳).

(۳). در نسخه ط «الشاکرین» اضافه شده است.

(۴). مخرج جیم و شین یکی است، اما جیم مانند شین دارای رخوت نیست، البته صدایی بین جیم و شین وجود دارد که علما آن را

جزو حروف زاید (علاوه بر ۲۹ حرف) ذکر کرده‌اند و آن صدایی است که هنگام آواز، در تعطیش جیم (شبيه ژ)، یا تلفظ با رخوت آن و یا تلفظ شین بدون تفسی که مقداری شدت می‌گیرد، ایجاد می‌شود. این پدیده هنگام مجاورت آواها و تأثیر پذیری آنها از یک دیگر زیاد روی می‌دهد.

(۵). الرعایه، ص ۱۸۹؛ التحدید، ص ۱۰۵ ب و اللطائف، ص ۲۴۴.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲۸

صاد حرفی مهموس، دارای رخوت، اطباق، استعلا و صفیر «۱» است و در بحث «خاء» نیز درباره تفخیم آن سخن گفتیم.

اگر صاد ساکن، قبل از دال قرار گیرد، باید خالص تلفظ شود و اطباق و استعلاى آن آشکار شود، در غیر این صورت به زای تبدیل می‌شود؛ مانند أَصْدَقُ (نساء، آیه ۸۷) و يُصَدِّرَ (قصص، آیه ۲۳)، مگر کسی که شیوه تشریب را پیش گیرد. «۲»

اگر بعد از صاد، طاء بیاید، در این جا نیز باید اطباق و استعلاى آن آشکار گردد و آلا به زای تبدیل می‌شود؛ مانند اضِطْفَى (بقره، آیه ۱۳۲)، یَصْطَفِي (حج، آیه ۷۵) و مانند آن، «۳» و اگر بعد از آن تاء آورده شود، باید اطباق و استعلاى آن آشکار شود، زیرا در غیر این صورت ممکن است زبان، آن را به سین تبدیل کند، چون سین از صاد به تاء نزدیک‌تر است؛ «۴» مانند وَ لَوْ حَرَضْتَ (یوسف، آیه ۱۰۳) و حَرَضْتُمْ (نساء، آیه ۱۲۹) و مانند آن.

ضاد

«۵» گفتیم که مخرج ضاد، چهارمین مخرج از مخارج دهان است (اول کناره زبان و قسمتی از زبان که مقابل دندان‌های آسیاست).

ضاد حرفی مجهور، دارای رخوت، «۱». یعنی صاد نظیر سین است، ولی اطباق دارد.

(۲). در قرائت حمزه، اگر صاد ساکن باشد و بعد از آن دال بیاید، صاد اشمام می‌شود، یعنی بین صاد و زای تلفظ می‌شود؛ به عبارت دیگر صاد به تأثیر از دال مجهور می‌شود، ولی اطباق آن حفظ می‌گردد: پس، از صاد مجهور به «بین صاد و زای» تعبیر می‌شود (السبعة، ص ۱۰۶؛ الکشف، ج ۱، ص ۳۴ و شرح المفصل، ج ۱۰، ص ۱۲۷).

(۳). با توجه به این نکته که صاد مهموس، و طاء- طبق تلفظ و توصیف قدما- مجهور است ممکن است صاد از طاء تأثیر پذیرد و صاد مجهور شود. اما این پدیده در تلفظ ما روی نمی‌دهد، زیرا در تلفظ ما، طاء با صاد، در اطباق و همس تناسب دارد و تلفظ آنها سهل و ساده است.

(۴). زیرا سین، صاد و تاء در صفت همس مشترک‌اند، اما سین و تاء در انفتاح [نیز] اشتراک دارند.

(۵). الرعایه، ص ۱۵۸؛ التحدید، ص ۱۰۸ ب و اللطائف، ص ۲۲۶.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۲۹

اطباق، استعلا و استطاله است. «۱»

گفتنی است برای زبان، حرفی مشکل‌تر از ضاد نیست و مردم در تلفظ آن نسبت به یک دیگر متفاوت‌اند، بعضی از مردم آن را کاملاً به صورت طاء تلفظ می‌کنند (بیش‌تر شامی‌ها و بعضی از مردم مشرق زمین «۲»)، زیرا با طاء در تمامی صفات مشترک است اما علاوه بر صفات مشترک دارای صفت استطاله است، و اگر صفت استطاله و اختلاف مخرج آن دو نبود، به طاء تبدیل می‌شد.

تلفظ کلام خداوند به این صورت [به صورت طاء. م جایز نیست؛ زیرا معنای آن با مراد خداوند متعال مخالف است؛ چون اگر الضَّالِّينَ را با طاء تلفظ کنیم، معنای آن «مانند گاران» می‌شود و این خلاف مراد خداوند است و نماز را باطل می‌کند، در حالی که معنای ضلال با ضاد ضد هدایت است؛ مانند ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ (اسراء، آیه ۶۷) و وَ لَا الضَّالِّينَ (فاتحه، آیه ۷) و مانند آن. ولی ظَلَّ با طاء به معنای دوام و ماندگاری است؛ مانند ظَلَّ وَجْهَهُ مُشَوِّدًا «۳» (نحل، آیه ۵۸). کسی که ضاد را طاء تلفظ می‌کند، مانند کسی است که سین را صاد تلفظ می‌کند؛ مانند أَسْرُوا النَّجْوَى (انبیاء، آیه ۳) و أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا (نوح، آیه ۷). اولی از ریشه «سَرَّ» و

دومی از «اصرار» است. «۴» (۱). تلفظ ضاد نزد عرب زبانان با توصیف دانشمندان زبان شناسی تفاوت دارد، هم چنان که تولید صدای آن در بین مردم نیز متفاوت است، اکثر عرب‌ها آن را مثل دال تفخیم شده و درشت تلفظ می‌کنند؛ یعنی صدایی دندانی-لثه‌ای، دارای شدت، جهر و اطباق. این حرف از نظر صفت و مخرج با توصیف آواشناسی اختلاف دارد، همان طور که بعضی از مناطق عربی آن را طاء یا شبیه به آن تلفظ می‌کنند و مؤلف به این دو نوع تلفظ ضاد در زمان خود- که قبل از او نیز وجود داشته- اشاره کرده است. برای توضیحات بیشتر ر. ک: شرح المفصل، ج ۱۰، ص ۱۲۷؛ الوجیز، ص ۱۸۵ و الاصوات، ص ۴۶، ۸۲.

(۲). امروزه این تلفظ در بیش تر کشورهای خلیج [فارس و شبه جزیره عربستان و بعضی جاهای دیگر شایع است.

(۳). در نسخه «ط» «و هو کظیم» اضافه شده است.

(۴). التحدید، ص ۱۰۹.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳۰

ابن جَنّی (در کتاب التنبیه) و نیز دیگران نقل کرده‌اند که در کلام بعضی از عرب‌ها، ضاد کاملاً مانند طاء تلفظ می‌شود، البته این بسیار عجیب است، گرچه برای عامه آسان است. «۱»

بعضی از مردم (بیش تر مردم مصر و بعضی از اهالی مغرب زمین) ضاد را پایین تر از مخرجش و ممزوج با طاء تلفظ می‌کنند و بهتر از آن هم نمی‌توانند تلفظ کنند.

ساکنان منطقه زیلع «۲» ضاد را لام تفخیم شده تلفظ می‌کنند. گفتنی است که اگر شخصی نتواند این حرف را با استعداد خویش از مخرجش تلفظ کند، آموزش و تمرین در یادگیری او سودی ندارد.

اگر بعد از ضاد یکی از حروف اطباق بیاید، حفظ تلفظ آن لازم است، تا زبان به سبک تر از تلفظ آن؛ یعنی ادغام سوق پیدا نکند، مانند فَمَنْ اضْطُرَّ (بقره، آیه ۱۷۳) و ثُمَّ اضْطُرُّهُ (بقره، آیه ۱۲۶) «۳».

هنگامی که ضاد ساکن باشد و بعد از آن یکی از حروف الفبا بیاید آشکار کردن آن لازم است و الاً زبان به تلفظ حرف آسان تر از ضاد میل پیدا می‌کند «۴»؛ مانند أَفْضَيْتُمْ (۱). این مطلبی است که ابن یعیش (شرح المفصل، ج ۱۰، ص ۱۲۷) گفته است: «ضاد ضعیف در گویش مردمی وجود دارد که تلفظ آن بر ایشان مشکل است و چه بسا آن را طاء تلفظ کنند و آن را از تیغه زبان و سر دندان‌های پیشین تلفظ می‌کنند». این تلفظ اکنون در بیشتر کشورهای عربی به جز کشورهای خلیج [فارس و شبه جزیره عربستان شایع است.

(۲). الزیلع: کوهی است در سودان به سمت حبشه که ساکنان آن مسلمان هستند.

زمخشری می‌گوید، لام بدل از ضاد است. آنها در اضْطَجِع، الطَّجِع می‌گویند (شرح المفصل، ج ۱۰، ص ۴۵، ۴۶). برجشتراسر معتقد است: تلفظ ضاد به صورت لام اطباقی تا حدود زیادی متناسب با توصیف زبان شناسان عرب است، اهل حضر موت و مردم اندلس ضاد را چنین تلفظ می‌کردند (التطور النحوی، ص ۱۹).

(۳). اشاره مؤلف به این مطلب، به دلیل ترس از تأثیر پذیری ضاد- خصوصاً هنگام تلفظ شدید آن- از طاء است که در آن ادغام می‌شود که در قرائات شاذ آمده است و نقل شده است که ابن محیصن «اطَّر» و «ثم اطرّه» قرائت می‌کرد (الشواذ، ص ۱۱، و اتحاف فضلاء البشر، ص ۱۷۷).

(۴). یعنی ضاد از حرف بعد از خود تأثیر می‌پذیرد و به آن نزدیک می‌شود و در «افضتم» و «خضتم» ممکن است، ضاد از تاء تأثیر پذیرفته مهموس شده، به طاء تبدیل می‌شود و در تاء ادغام گردد

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳۱

(بقره، آیه ۱۹۸)؛ حُضِّمْتُمْ (توبه، آیه ۶۹)، و اخْفِضْ جَنَاحَكَ (حجر، آیه ۸۸)؛ وَ قَيِّضْنَا (فصلت، آیه ۲۵)؛ فَرَضْنَا (احزاب، آیه ۵۰)؛

خُضِرَ (یوسف، آیه ۴۳)، نَضْرَةً (انسان، آیه ۱۱) و فِي تَضْلِيلٍ (فیل، آیه ۲) و

اگر ضاد تکرار شود و یا بعد از آن طاء بیاید، بیان و تلفظ هر کدام از آنها از مخرج خود لازم است؛ مانند يَغْضُضْنَ (نور، آیه ۳۱)؛ أَنْفَضَ ظَهْرَكَ (انشراح، آیه ۳) و يَعْضُ الظَّالِمُ (فرقان، آیه ۲۷) «۱» ...

وقتی که بعد از ضاد حرفی (مفخم، یا غیر مفخم) بیاید، آشکار کردن ضاد لازم است، تا زبان در تلفظ ضاد به حرفی از جنس حرف بعد از ضاد میل پیدا نکند، که این مطلب قبلاً نیز گفته شد؛ مانند: أَرْضُ اللَّهِ (نساء، آیه ۹۷)، الْمَأْرُضِ ذَهَبًا (آل عمران، آیه ۹۱) و غیر اینها.

طاء

«۲» گفتیم که طاء از مخرج تاء و دال که هشتمین مخرج از مخارج دهان است، خارج می‌شود. طاء قوی‌ترین حرف است؛ زیرا حرفی مجهور، دارای شدت، اطباق، استعلا و در صورت سکون دارای قلقله است «۳». درباره تفخیم و درشتی آن نیز سخن گفتیم. اگر طاء تکرار شود، آشکار کردن آن به دلیل قوتش لازم است؛ مانند شَطَطًا (کهف، آیه ۱۴). (۱). در دو آیه آخر، چنان چه ضاد با رخوت تلفظ شود، خوف ادغام آن می‌رود. امّا اکنون آن را شدید تلفظ می‌کنند و ادغام روی نمی‌دهد (التحذیر، ص ۱۰۹؛ الرعاية، ص ۱۵۹).

(۲). الرعاية، ص ۱۷۲؛ التحذیر، ص ۱۰۳ ب و اللطائف، ص ۲۳۰.

(۳). زبان شناسان جدید با علمای قدیم زبان عربی در توصیف طاء اختلاف دارند. اعتقاد کنونی این است که طاء هنگام تلفظ مهموس و نظیر اطباقی تاء است. توصیف قدما درباره طاء با تلفظ ضاد دارای شدت نزد بیش‌تر عرب‌ها، مطابقت دارد (دکتر انیس، ص ۵۱؛ د. بشر، ص ۱۰۲؛ د. احمد مختار، ص ۲۷۰ و الوجیز، ص ۱۸۶).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳۲

در صورتی که طاء ساکن باشد چه سکون آن عارضی باشد چه لازم- اطباق و قلقله آن باید ظاهر شود؛ مانند: الْخَطْفَةَ (صافات، آیه ۱۰)؛ الْأَطْفَالَ «۱» (نور، آیه ۵۹)؛ الْبُطْشَةَ (دخان، آیه ۱۶)؛ الْأَشْبَابِ (بقره، آیه ۱۳۶)؛ اخْتَلَطَ «۲» (انعام، آیه ۱۴۶) و الْقِسْطَ (انبیا، آیه ۴۷) و مانند اینها هنگام وقف.

اگر طاء ساکن باشد و بعد از آن تاء در آید، ادغام ناقص روی می‌دهد و به دلیل قوت طاء و ضعف تاء، تفخیم و استعلا طاء باقی می‌ماند؛ مانند بَسَيْطٌ (مائده، آیه ۲۸)؛ أَحَطُّ (نمل، آیه ۲۲) و فَرَطٌ «۳» (زمر، آیه ۵۶)؛ زیرا اصل در ادغام این است که حرف ضعیف‌تر در قوی‌تر ادغام شود تا در قوت مانند آن شود. امّا در این جا عکس آن روی داده است. طاء به تاء قلب شده، امّا صفت آن باقی است تا دلالت بر موصوف کند، این مورد مانند ادغام [با غنه] است. (امّا هنگام ادغام تاء در طاء، مانند وَدَّتْ طَائِفَةٌ آل عمران، آیه ۶۹)، چیزی از تلفظ تاء باقی نمی‌ماند؛ زیرا در چنین جایی ادغام باید کامل باشد). اگر مخرج آن دو یکی نبود، طاء در تاء ادغام نمی‌شد، به همین جهت در این جا ادغام ضعیف است و نمی‌تواند به صورت کامل «۴» انجام گیرد، مانند ادغام نون ساکن و تنوین در واو و یاء است که اگر غنه باقی بماند تشدید به دلیل باقی ماندن غنه، متوسط است.

ابو عمرو دانی می‌گوید: این مذهب قراء است و گاهی نیز ادغام طاء در تاء یعنی صدای طاء در تاء جایز است، مثل جواز ادغام تنوین و نون در واو و یاء، با ادغام غنه آنها (که غنه از بین می‌رود) مانند قرائت خلف از سلیم از قرائت «حمزه» که موارد (۱). در نسخه «ط» دو آیه مذکور جا به جا شده است.

(۲). در نسخه «ط» «احاط» (اسراء، آیه ۶۰) آمده است.

(۳). النشر، ج ۲، ص ۲۸.

(۴). دانی، (التحذیر، ص ۱۰۴) می‌گوید: اگر طاء ساکن با تاء بر خورد کند، به راحتی در آن ادغام می‌شود، و اطباق آن، در ادغام

ظاهر می‌شود ... مکی (الرعاية، ص ۱۷۳) می‌گوید: اگر طاء در تاء بعدش ادغام شود، بر قاری واجب است که تشدید آن را به صورت متوسط بیاورد، و ادغام را بیان و اطلاق در طاء را نیز اظهار کند تا طاء در ادغام از بین نرود که به دنبال آن اطلاق طاء نیز از بین برود ... (اللطائف، ص ۲۳۰).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳۳

آن کم است. «۱»

شریح در نهاییه الاتقان می‌گوید: بعضی از عرب‌ها تاء را به طاء تبدیل کرده، سپس طاء اول را در آن ادغام می‌کنند و می‌گویند. (احط) و (فَرَط)، این در کلام مردم جایز است، ولی در کلام خداوند (قرآن) جایز نیست. «۲»

اگر طاء مشدد باشد آشکار ادا کردن آن لازم است، مانند: اَطَيَّرْنَا (نمل، آیه ۴۷)، اَنْ يَطَّوَّفَ (بقره، آیه ۱۵۸) و اَلَا زَبَانَ در تلفظ آن به رخوت می‌گراید.

طاء

«۳» پیش‌تر گفته شد که مخرج طاء همان مخرج ذال و تاء است؛ یعنی دهمین مخرج.

طاء حرفی است مجهور و دارای صفت رخوت، اطلاق و استعلا «۴» و سخن درباره تفخیم آن گذشت. اگر طاء ساکن باشد و بعد از آن تاء بیاید، اظهار آن واجب است تا به ادغام نزدیک نشود؛ «۵» مانند اَوْعَظْتَ (شعراء، آیه ۱۳۶) که فقط همین یک مورد در قرآن کریم آمده است.

مکی می‌گوید: در اظهار طاء هیچ اختلافی بین قراء نیست. «۶» دانی در التحدید درباره ادغام طاء در تاء می‌گوید: از ابو عمرو و کسانی مطلبی آمده که تلفظ و تلاوت به (۱). ایشان سلیم بن عیسی، استاد قرائت و اهل کوفه است که از اصحاب خاص حمزه و آشناترین شخص به قرائت او است که بعد از وی روش او را در قرائت حفظ کرد و در سال ۱۸۸ (ه ق) در گذشت. (غایه النهایه، ج ۱، ص ۳۱۸)، و خلف بن هشام البراز یکی از راویان قرائت حمزه از طریق سلیم و در سال ۲۲۹ (ه ق) در گذشت. (غایه النهایه، ج ۱، ص ۲۷۲).

(۲). شرح المفصل، ج ۱۰، ص ۱۵۱.

(۳). الرعاية، ص ۱۹۴؛ التحدید، ص ۱۰۴ ب و اللطائف، ص ۲۳۲.

(۴). طاء نظیر اطلاق ذال است.

(۵). الرعاية، ص ۱۹۶.

(۶). همان، ص ۱۹۶.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳۴

آن صحیح نیست «۱».

هم چنین خالص و آشکار ادا کردن طاء- ساکن باشد یا متحرک- در همه جا لازم است.

عین

«۲» گفته شد که مخرج عین، دومین مخرج از حلق (قبل از مخرج حاء) است. عین حرفی مجهور، بین شدت و رخوت و دارای استفال است. هنگام تلفظ عین، جهر آن باید آشکار شود و اَلَا به حاء تبدیل می‌شود. اگر صفت جهر و مقداری از شدت در عین نبود، به حاء تبدیل می‌شد هم چنین اگر همس و رخاوت در حاء وجود نداشت، به عین تبدیل می‌شد. «۳»

اگر بعد از آن حرف مهموس بیاید، جهر و شدت «۴» آن باید آشکار شود، مانند (۱). التحدید، ص ۱۰۴ ب. ابو حیان در (البحر، ج ۷، ص ۳۳) می‌گوید: ادغام طاء در تاء از ابو عمرو، کسانی و عاصم روایت شده است. ابن محیصن و اعمش آن را به ادغام قرائت

کرده‌اند، گرچه اعمش ضمیر مفعولی به آن اضافه کرده است «او عظتنا»، ولی شایسته است که بدون ادغام تلفظ شود؛ زیرا ظاء مجهور و دارای اطباق است، ولی تاء مهموس و دارای انفتاح است، بنابراین، ظاء از تاء قوی‌تر است. ادغام در متماثلین یا متقاربین وقتی پسندیده است که اولی از دومی ناقص‌تر باشد، اما ادغام قوی در ضعیف پسندیده نیست، گرچه چنین ادغامی به نقل از افراد موثق در بعضی موارد، در قرآن روایت شده است و باید آن را بپذیریم، ولی عدم ادغام فصیح‌تر و با قواعد مناسب‌تر است.

(۲). الرعایه، ص ۱۳۶؛ التحدید، ص ۱۰۱ و اللطائف، ص ۲۲۳.

(۳). بیش‌تر زبان شناسان جدید معتقدند که بین عین و حاء تفاوتی نیست، مگر در جهر و همس؛ پس عین در جهر مقابل حاء می‌باشد، و بین حاء و عین در مخرج ترتیبی وجود ندارد و هر دوی آنها از حلق می‌باشند، در حالی که علمای زبان عربی عین را دارای صفت توسیط می‌دانند نه دارای صفت رخوت. دکتر ابراهیم انیس (یکی از آواشناسان) در ص ۷۰ کتاب الاصوات اللغویه چنین می‌گوید: شاید راز ضعف عین، سایشی است که در مقایسه با غین شنیده می‌شود و این ضعف سایش آن را به میم، نون و لام نزدیک می‌کند و آن را در شمار آواهایی قرار می‌دهد که به طبیعت آوهای لین نزدیک‌تر است. د. بشر در ص ۱۳۲ کتاب خود می‌گوید: «عین کم‌ترین سایش را دارد و کمی سایش آن، موجب پیوستن آن به آوهای متوسط است» (ر. ک: د. احمد مختار، ص ۲۷۲).

(۴). تا به حاء تبدیل نشود.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳۵

تَعْتَدُوا (بقره، آیه ۱۹) و الْمُعْتَدِينَ (بقره، آیه ۱۹). هم چنین اگر بعد از آن الف بیاید، مانند الْعَالَمِينَ (فاتحه، آیه ۲)، عین با لطافت، و الف، رقیق و نازک تلفظ می‌شود، ولی بعضی مردم الف را مفخم و درشت تلفظ می‌کنند که اشتباه و خطاست. اگر عین تکرار شود، به خاطر قوت و سختی آن بر زبان، باید آشکار شود؛ مانند وَ نَطْبَعُ عَلِي (اعراف، آیه ۱۰۰) و فُرِّعَ عَنْ (سبأ، آیه ۲۳) و غیر آن. «۱»

اگر بعد از عین ساکن، غین بیاید، به خاطر نزدیکی مخرج آنها و احتمال ادغام، آشکار کردن عین لازم است؛ مانند وَ اسْمِعْ غَيْرَ (نساء، آیه ۴۶).

غین

«۲» پیش‌تر گذشت که غین از مخرج خاء که در انتهای مخرج سوم (که بعد از آن دهان است) قرار دارد، خارج می‌شود. غین حرفی مجهور و دارای رخوت، انفتاح و استعلا «۳» می‌باشد، و درباره تفخیم و درشتی آن سخن گفتیم. اگر غین با یکی از حروف حلقی برخورد کند، آشکار کردن آن واجب است؛ مانند رَبَّنَا أفرِّغْ عَلَيْنَا (بقره، آیه ۲۵۰) و أَلِغْهُ (توبه، آیه ۶) و همین‌طور اگر با قاف برخورد کند؛ مانند لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا (آل عمران، آیه ۸)؛ زیرا مخرج غین نزدیک مخرج عین و مخرج قاف بعد از غین قرار دارد، و خوف آن می‌رود که اخفاء و ادغام روی دهد.

غین ساکنی که قبل از شین قرار دارد باید، آشکار شود، تا شبیه حرف خاء نشود؛ زیرا خاء و شین در همس و رخاوت مشترک‌اند، مانند يَعْشَى (آل عمران، آیه ۱۵۴) و ... و (۱). در غیر ادغام کبیر از ابو عمرو (النشر، ج ۱، ص ۲۸۰).

(۲). الرعایه، ص ۱۴۳؛ التحدید، ص ۱۰۱ و اللطائف، ص ۲۲۳.

(۳). غین نظیر مجهور خاء است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳۶

همین‌طور به مخارج حروف دیگر «۱» نیز نزدیک نشود؛ مانند فَرَّغَتْ (انشراح، آیه ۷)؛ ضِعْتًا (ص، آیه ۴۴)، بَغِيًّا (بقره، آیه ۹۰) يَغْفِرُ (آل عمران، آیه ۱۲۹)؛ أَعْنَى (اعراف، آیه ۴۸)؛ أَغْلَالًا (یس، آیه ۸) و أَغْطَشَ (نازعات، آیه ۲۹) و مانند آن.

فاء

«۲» چنان که گفته شد مخرج آن دهان است (یازدهمین مخرج؛ یعنی سر دندان‌های پیشین بالا- و داخل لب پایین). فاء حرفی مهموس، دارای رخوت، انفتاح، استفال و تفشی «۳» است.

اگر با میم یا واو برخورد کند به دلیل صفت «تأفف» فاء باید آشکار شود؛ مانند تَلَقَّفُ ما «۴» (اعراف، آیه ۱۱۷) و لا تَخْفُ و لا «۵» (عنکبوت، آیه ۳۳) و غیر آن.

اگر فاء تکرار شود- در یک کلمه باشد یا دو کلمه- اظهار آن واجب است، مانند يُخَفِّفُ (بقره، آیه ۸۶)، وَ لِيَسْتَعْفِفَ (نور، آیه ۳۳) و تَعْرِفُ فِي (حج، آیه ۷۲) (طبق قرائت کسانی که آیه اخیر را به اظهار خوانده‌اند). اگر بعد از آن الف بیاید، باید فاء رقیق و نازک تلفظ شود. «۶»

قاف

«۷» پیش از این گفتیم که قاف از اولین مخرج دهان خارج می‌شود؛ (یعنی از طرف (۱). خصوصاً با حروف مهموس.

(۲). الرعاية، ص ۲۰۱؛ التحديد، ص ۱۰۹؛ اللطائف، ص ۲۴۵.

(۳). این همان توصیف جدید این آواست. ر. ک: به بحث حروف تفشی.

(۴). این در صورتی است که با ادغام کبیر و با سکون فاء قرائت شود.

(۵). به دلیل تقارب و نزدیکی بین مخرج فاء با میم و واو، و خوف از اخفا یا ادغام است.

(۶). در نسخه «ط» «فاکهون» (یس، آیه ۵۵) آمده است که در نسخه «س و د» وارد نشده است.

(۷). الرعاية، ص ۱۴۵؛ التحديد، ص ۱۰۱ و اللطائف، ص ۲۲۴.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳۷

حلق) از انتهای زبان و آن قسمت از کام بالا- که مقابل آن است. قاف حرفی مجهور، دارای شدت، استعلا، قلقله و انفتاح «۱» و مخرج آن نزدیک مخرج کاف است. سخن درباره تفخیم و درشتی آن نیز گذشت، و شایسته است که در تفخیم قاف مبالغه شود.

اگر قاف ساکن باشد- چه لازم چه عارضی- باید قلقله و شدت آن اظهار شود و الا با کاف ممزوج می‌شود، «۲» مانند، تَقْتُلُونَ (بقره، آیه ۸۵)؛ أَفَسَمُوا (مائده، آیه ۵۳)؛ لا- تَقْنَطُوا (زمر، آیه ۵۳)؛ وَ أَفْصَدُ لِقَمَانِ (آیه ۱۹)؛ فَلَا تَقْهَرْ (ضحی، آیه ۹)؛ فَاقْضِ (طه، آیه ۷۲)؛ الْحَقُّ (بقره، آیه ۲۶) و فَوْقِ (شعراء، آیه ۶۳) و مانند آن. اگر در کلماتی مانند (یقتل، تقف) صفت قلقله آن آشکار نشود

به (یکتل، یکف) «۳» تبدیل می‌شود. اگر قاف تکرار شود، آشکار کردن هر کدام از آنها واجب است؛ مانند حَقَّ قَدْرِهِ (انعام، آیه ۹۱) و بِالْحَقِّ قَالُوا (انعام، آیه ۳۰).

اگر بعد یا قبل از آن کاف در آید، بیان هر یک از آنها بدون ادغام لازم است، مانند لَكَ قُصُورًا (فرقان، آیه ۱۰)؛ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ (انعام، آیه ۱۰۱) و خَلَقَكُمْ (بقره، آیه ۲۱) و مانند این آیات. (۱). امروزه مخرج قاف را از زبان کوچک می‌دانند؛ یعنی اتصال

محکم آخر زبان با زبان کوچک، که در این صورت قاف آوای شدیدی است. این همان چیزی است که علمای زبان عربی گفته‌اند و قاف و کاف را لهوی دانسته‌اند.

بین توصیف گذشتگان از قاف و توصیف کنونی آن و این که قاف نزد قدما مجهور بوده، اما اکنون مهموس است، بحثی طولانی وجود دارد، آیا تلفظ آن تغییر کرده است؟ قبلاً چگونه تلفظ می‌شده و ... در این باره ر. ک: د. ابراهیم انیس، ص ۶۷، ۸۲؛ د. بشر،

ص ۱۰۹؛ د. احمد مختار، ص ۲۷۲ و الوجیز، ص ۲۰۰.

(۲). قاف و کاف دو آوای مجاور هستند و در صفت شدت متفق‌اند و علماً بر قلقله کاف تأکید کرده‌اند تا مهموس نشده و با کاف

اشتباه نشود.

(۳). در نسخه‌های خطی چنین آمده است، ولی شاهد مثال‌ها مناسب گفتار مؤلف نیست و نزدیک‌ترین موارد به گفته ایشان عبارت‌اند از مَنْ يَقْتُلُ (نساء، آیه ۹۳) و یکتل (یوسف، آیه ۶۳) به قرائت حمزه و کسائی، و همین طور لَا تَقْفُ (اسراء، آیه ۳۶) و أَوْ لَمْ يَكْفِ (فصلت، آیه ۵۳). در لغت نیز می‌توان این کلمات را به عنوان مثال ذکر کرد: «القلب» «الکلب»، «القوم»، «الکوم» ... در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳۸

درباره ادغام آن- هنگام ساکن بودن- در کاف دو نظریه است. ادغام ناقص با اظهار تفریح و استعلاء، مانند ادغام طاء در تاء، که این نظر ابو محمد مکی و دیگران است، و ادغام کامل بدون اظهار هیچ چیز، که تبدیل به کاف مشدد می‌شود که این نظر ابو عمرو دانی و پیروان او است. (۱)

هر دو نظریه پسندیده است، «مصری» ها اولی را برگزیده‌اند و «شامی» ها دومی را. من شیوه دوم را برگزیده‌ام که موافق با دانی و مطابق نظر ابو عمرو (۲) است.

کاف

«۳» چنان که گفته شد کاف از دومین مخرج دهان- بعد از قاف- ادا می‌شود. کاف حرفی مهموس، دارای صفت شدت، انفتاح و استفال است. «۴» اگر بعد از آن یکی از حروف استعلاء بیاید، آشکار کردن آن واجب است تا با قاف اشتباه نشود، مانند كَطِي السَّجَلِّ (انبیاء، آیه ۱۰۴) و كَالطُّودِ (شعرا، آیه ۶۳) و مانند آن.

اگر کاف (در یک کلمه یا دو کلمه) تکرار شود، باید هر کدام از آنها اظهار شوند، تا ادغام پیش نیاید؛ زیرا تلفظ ادغامی آن برای زبان مشکل است، مانند مَنْسِكْكُمْ (بقره، آیه ۲۰۰)، و اِنَّكَ كُنْتَ (طه، آیه ۳۵) طبق روش کسانی که آن را به اظهار (۱). مؤلف در النشر، ج ۱، ص ۲۹۹، می‌گوید راویان اجماعاً، از ابو عمرو روایت کرده‌اند که ادغام قاف در کاف ادغام کامل است که در آن صفت استعلاء و لفظ قاف ... از بین می‌رود (و. ر. ک: النشر، ج ۲، ص ۱۹).

مکی در الرعایه، ص ۱۴۶ می‌گوید: اگر قاف قبل از کاف ساکن باشد، به خاطر نزدیکی مخرج آنها ادغام آن در کاف واجب است، ولی استعلاء در قاف ظاهر می‌شود و باقی می‌ماند، مانند ظاهر کردن غنه و اطباق در ادغام .. دانی در التحدید، ص ۱۰۱ ب می‌گوید: اگر قاف ساکن با کاف برخورد کند در کاف ادغام می‌شود، ر. ک: السبعه، ص ۱۱۸.

(۲). منظور ابن العلاء بصری است که در نسخه «ط» چنین آمده است.

(۳). الرعایه، ص ۱۴۷؛ التحدید، ص ۱۰۱ و اللطائف، ص ۲۲۴.

(۴). تلفظ کنونی کاف و توصیف دانشمندان جدید با گفته علمای قدیم درباره این حرف اختلافی ندارد.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۳۹

خواننده‌اند.

اگر کاف در موضعی قرار گیرد که در بعضی لهجه‌ها تبدیل آن به قاف جایز است، باید بیان شود تا از لهجه‌ای به لهجه دیگر میل پیدا نکند، مانند وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (تکویر، آیه ۱۱)، ابن مسعود آن را (قشطت) قرائت کرده است. (۱) اگر بعد از آن الف بیاید، کاف باید به صورت نازک تلفظ شود.

لام

«۲» گفتیم که لام پنجمین مخرج از مخارج دهان و بعد از صاد است که از کناره زبان تا انتهای تیغه زبان خارج می‌شود. لام، حرفی مجهور و بین شدت و رخاوت و دارای انفتاح و استفال است. (۳)

اگر لام ساکن باشد و بعد از آن- در یک کلمه- نون بیاید، سکون آن باید ظاهر شود و نباید به آن حرکت داده شود (که بعضی از غیر عربها چنین می‌کنند) مانند جَعَلْنَا (بقره، آیه ۱۲۵) و قُلْنَا (بقره، آیه ۳۴) و هم چنین در مواردی، مانند قُلْ تَعَالَوْا (انعام، آیه ۱۵۱)

و قُلْ نَعَمْ (صافات، آیه ۱۸) باید «لام» ظاهر شود.

لام تعریف: لام تعریف در مجاورت این حروف اظهار می‌شود: باء، جیم، حاء، خاء، عین، غین، فاء، قاف، کاف، [همزه «ه»، میم، هاء، واو و یاء و در بقیه حروف ادغام می‌شود (۱). الشواذ، ص ۱۶۹؛ البحر، ج ۸، ص ۴۳۴. ابو حیان می‌گوید: قاف و کاف در موارد زیادی پشت سر هم می‌آیند.

(۲). الرعاية، ص ۱۶۲؛ التحديد، ص ۱۰۸ و اللطائف، ص ۲۲۷.

(۳). سیویه، در ج ۲، ص ۴۰۵ می‌گوید: روش علما این است که لام از کناره زبان؛ یعنی از ابتدای کناره آن تا انتهای تیغه زبان و بین آن و آن چه که از کام بالاست و اندکی بالاتر از دندان‌های آسیای کوچک، نیش، دندان‌های بین پیش و نیش و دندان‌های پیشین، خارج می‌شود. امروزه گفته می‌شود، مخرج آن از چسبیدن تیغه زبان به لثه بالا ایجاد می‌شود و هوا اجازه عبور پیدا می‌کند که به همین خاطر آن را از آواهای متوسط شمرده‌اند.

(۴). تکمله از نسخه «ط».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴۰

که این حروف را به نظم در آورده و در اوایل کلمات دو بیت قرار داده‌ام (حروف غیر مذکور در شعر اظهار می‌شود) «۱».

و اللام للتعريف أدغمها: تنل ثواب داء زانه ذو شفا

رماه سهم صائب لحظه نائبة ظلم طيب ضفا

مانند این آیات شریفه: التُّرَابِ (نحل، آیه ۵۹)؛ التُّوَابِ (آل عمران، آیه ۱۹۵)؛ الدَّارُ (بقره، آیه ۹۴)؛ الزَّانِي (نور، آیه ۳)؛ الدُّلَّ (اسراء، آیه ۲۴)؛ الشَّرَابُ (کهف، آیه ۲۹)، الرَّحْمَنِ (فاتحه، آیه ۱)؛ السَّمَاءِ (بقره، آیه ۱۹)؛ الصُّرَّاطَ (فاتحه، آیه ۶)؛ اللَّيْلِ (بقره، آیه ۱۶۴)؛ النَّارَ (بقره، آیه ۲۴)؛ الظَّالِمِ (نساء، آیه ۷۵)؛ الطَّيْرِ (بقره، آیه ۲۶۰) و الضَّالِّينَ (فاتحه، آیه ۷). «۲»

اگر گفته شود: چرا لام ساکن در کلماتی، مانند النَّارَ و التُّورِ (بقره، آیه ۲۵۷) و النَّاسِ (بقره، آیه ۸) ادغام شده است، اما در قُلْ نَعَمْ (صافات، آیه ۱۸) ادغام نشده است، در حالی که هر دو یکی هستند؟ پاسخ این است: چون فعل «قل» معتل است و عین الفعل آن حذف شده است، و حرف دیگری از آن حذف نمی‌شود تا فقط یک حرف از آن باقی بماند، در حالی که در کلماتی، مانند «التُّور» لام مبنی بر سکون است، و چیزی از آن حذف یا اعلال نمی‌شود، پس ادغام صورت می‌گیرد. به همین دلیل کسانی و موافقان او لام را در «هل» و «بل» در مانند این آیات ادغام کرده‌اند، هَلْ تَعْلَمُ (مریم، آیه ۶۵) و يَلُ نَحْنُ (واقعه، آیه ۶۷)، اما در قُلْ نَعَمْ و قُلْ تَعَالَوْا (انعام، آیه ۱۵۱) ادغام نکرده‌اند. «۳»

اگر گفته شود: ادغام قُلْ رَبِّ (مؤمنون، آیه ۹۳) اجماعی است، در حالی که نباید (۱). مطالب داخل پرانتز از نسخه «س» افتاده است، ولی در نسخه‌های «ط» و «د» موجود است.

(۲). ر. ک: به ادغام لام در الکتاب، ج ۲، ص ۴۱۶؛ المقتضب، ج ۱، ص ۲۱۳؛ الوجيز في علم التعريف، ص ۶۵ و شرح المفصل، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

(۳). ر. ک: الکشف، ج ۱، ص ۱۵۳ و النشر، ج ۲، ص ۶.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴۱

ادغام شود، پاسخ این است که «راء» حرف دارای تکریر و صفت انحراف است که در آن شدت و سنگینی است و با داشتن صفت تفخیم، شبیه حروف استعلاست، اما لام چنین نیست و ضعیف است که به طرف قوی کشیده می‌شود، و طبق اصل، حرف ضعیف (لام) در حرف قوی (راء) ادغام می‌شود (البته پس از آن که با تبدیل شدن به راء قوی می‌شود)، اما راء با داشتن صفت تکریر، مانند حروف مشدّد، در مقام دو حرف است. در حالیکه نون به خاطر غنّه ضعیف است و اصل این است که حرف قوی در حرف ضعیف

ادغام نشود، به همین دلیل اگر لام ساکن باشد ادغام در «راء» اجماعی است، اما در عکس آن چنین نیست، و همین طور اگر نون ساکن باشد ادغام آن در لام اجماعی است، ولی در عکس آن نیز چنین نیست. و بدین دو نکته کسی اشاره نکرده است.

اگر «لام» در کنار «لام تغلیظ شده» قرار گیرد، باید خالص تلفظ شده و آشکار گردد، که در غیر این صورت درشت و تفخیم شده تلفظ می‌شود، در حالی که تفخیم آن جایز نیست. مانند جَعَلَ اللَّهُ (نساء، آیه ۵)؛ قَالَ اللَّهُ (آل عمران، آیه ۵۵). همین طور اگر با یکی از حروف اطباق برخورد کند، باید رقیق و نازک تلفظ شود، مانند اللَّطِيفُ (انعام، آیه ۱۰۳)، مَيَّا اخْتَلَطَ (انعام، آیه ۱۴۶)، لَسَلَطَهُمْ (نساء، آیه ۹۰) و مانند آن.

با این حال اگر قبل از نام مبارکِ اللَّهِ ضمه یا فتحه باشد، لام درشت و تفخیم شده و اگر قبل از آن کسره باشد، رقیق و نازک تلفظ می‌شود، اما اگر قبل از آن اماله شود در چگونگی تلفظ لام اختلاف است. «۱»

میم

«۲» پیش‌تر گفته شد که میم از دوازدهمین مخرج از مخارج دهان، یعنی از مخرج باء (۱). احکام تفخیم و ترقیق لام جلاله در بخش «القاب حروف و سبب نام گذاری آنها» گذشت.

(۲). الرعاية، ص ۲۰۶؛ التحدید، ص ۱۰۹ ب و اللطائف، ص ۲۴۶.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴۲

خارج می‌شود. میم حرفی مجهور، بین شدت و رخوت و دارای انفتاح و استفال «۱» و نظیر «باء» است؛ زیرا مخرج تلفظ آن دو، یکی است و اگر غنه و جریان نفس همراه با آن، در میم نبود به باء تبدیل می‌شد.

هم چنین میم شبیه نون نیز هست؛ زیرا هر دوی آنها غنوی هستند که از فضای بینی خارج می‌شوند. هم چنین هر دوی آنها مجهور هستند و به همین سبب این دو حرف در عربی به یک دیگر تبدیل شده‌اند و می‌گویند: غین و غیم و یا برای بعد و دوری می‌گویند: الندی و المدی. «۲»

اگر میم ساکن باشد و بعد از آن فاء یا واو بیاید، لازم است که میم اظهار شود، مانند هُم فِيهَا (بقره، آیه ۳۹)؛ وَ يَمُدُّهُمْ فِي (بقره، آیه ۱۵) وَ وَعِدَّهُمْ وَ مَا (إسراء، آیه ۶۴) و مانند آن.

اگر میم ساکن باشد و بعد از آن باء بیاید، درباره چگونگی تلفظ آن اختلاف است؛ بعضی آن را اظهار و بعضی اخفا می‌کنند، گروهی، از جمله ابن مجاهد و ابن بشر «۳» و دیگران آن را اخفا می‌کردند و دانی هم این مطلب را گفته است، ولی ابن منادی و دیگران آن را ادغام نموده‌اند. «۴»

احمد بن یعقوب تائب «۵» می‌گوید: آشکار کردن «میم» ساکن و ترک ادغام آن در (۱). توصیف جدید میم با گفته علمای قدیم تفاوتی ندارد. در تلفظ میم لب‌ها کاملاً روی هم قرار دارند و هوا از راه بینی جریان پیدا می‌کند و به همین دلیل آوای متوسط به شمار می‌رود. میم حرفی مجهور است و با نون تفاوتی ندارد، مگر در موضع حبس هوا یا نقطه اتصال اندام‌ها که در میم، لب‌ها و در نون، زبان یا لثه است.

(۲). القلب و الابدال، ص ۱۷، ۱۹ و لسان العرب، ماده غیم، غین، مدی و ندی.

(۳). ابو الحسن علی بن محمد بن بشر انطاکی است. او پیشوای حاذق علم قرائت و موثق بود. وی در سال ۳۷۷ (ه. ق) در گذشت (غایة النهایة، ج ۱، ص ۵۶۴).

(۴). در نسخه «ط» آمده است که آن را اظهار می‌کنند، ولی دانی اخفای آن را از ابن منادی نقل کرده است.

(۵). ابو طیب انطاکی، قاری حاذق و زبر دستی که به سال ۳۴۰ (ه. ق) در گذشت (غایة النهایة، ج ۱، ص ۱۵۱).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴۳

مجاورت «باء» بین قراء اجماعی است. مکی «۱» نیز همین را گفته است، امّا من طبق مذهب ابو عمرو بن علا- اخفای آن را ترجیح می‌دهم. استاد ما، ابن جندی- رحمه الله علیه- می‌گفت: در تلفظ میم ساکن نزد «باء» اختلاف شده است، ولی اخفای آن صحیح است، چه سکون آن اصلی باشد؛ مانند اُمُّ بَظَاهِرٍ (رعد، آیه ۳۳) و چه سکون آن عارضی باشد، مانند يَغْتَصِمُ بِاللّٰهِ (آل عمران، آیه ۱۰۱). اگر بعد از میم، الف باشد، هر دوی آنها رقیق و نازک تلفظ می‌شود.

نون

«۲» چنان که گفتیم نون از ششمین مخرج از مخارج دهان خارج می‌شود (اندکی بالاتر از مخرج لام با اختلافی که قبلاً ذکر شد). نون حرفی مجهور، بین شدت و رخاوت و دارای انفتاح و استفال «۳» است. در آن غنّه‌ای است که هنگام سکون، بدون هیچ حرکتی (۱). مکی در الرعایه، ص ۲۰۶، می‌گوید: اگر میم ساکن باشد، نزد باء، فاء یا واو ... اظهار آن به صورت ساکن لازم است و نباید هیچ گونه حرکتی بگیرد؛ زیرا ممکن است به دلیل قرب مخرج میم با آنها، اخفا و ادغام روی دهد ... دانی در التحدید، ص ۱۰۹ ب می‌گوید: و اگر «میم» با فاء یا واو ملاقات کند، به دلیل وجود غنّه در آن، اظهارش بهتر است ...

ادغام آن در فاء، از کسائی روایت شده که آن را صحیح و جایز نمی‌دانند. علما درباره مجاورت میم با «باء» اختلاف نظر دارند. بعضی می‌گویند: اخفا می‌شود؛ زیرا به هم بر آمدن لب‌ها در هر دوی آنها، مانند چسبیدن لب‌ها در یکی از آنهاست. روش ابن مجاهد و استاد ما، علی بن بشر همین است ... ابو الحسن بن منادی می‌گوید: از اهل اداء آموختم که هنگام برخورد میم با واو و فاء، آن را اظهار کنیم ... احمد بن یعقوب تائب می‌گوید: قراء در تمام قرآن به آشکار کردن میم ساکن و ترك ادغام آن هنگام برخورد با «باء» اجماع دارند، و اضافه می‌کند: هنگام برخورد میم با فاء نیز همین طور است و گروهی از اساتید ما این روش را انتخاب کرده‌اند ... می‌گوید: و من نظر اول را قبول دارم.

(۲). الرعایه، ص ۱۶۷؛ التحدید، ص ۱۰۶ ب و اللطائف، ص ۲۲۹.

(۳). مخرج نون به نظر دانشمندان معاصر، مانند لام و راء، تیغه زبان و لثه است و از آواهای لثوی است، و اتصال زبان با لثه بسیار محکم است که هوا به بینی راه می‌یابد، نظر دانشمندان جدید با

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴۴

از فضای بینی خارج می‌شود، که احکام سکون آن را در بخش جداگانه‌ای خواهیم آورد، امّا سخن در این جا درباره نون دارای حرکت است.

اگر بعد از آن، الف اماله بیاید، قاری باید آن را ترقیق کند، نه این که مانند بعضی مردم آن را تغلیظ کند. هنگام تکرار، آشکار کردن آنها لازم است و اگر اولی مشدّد باشد، تأکید در بیان آنها بیش تر است؛ زیرا سه نون با یکدیگر جمع شده‌اند، مانند وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ (ص، آیه ۸۸). امّا آیه شریفه ما لَكَ لَا تَأْمَنَّا (یوسف، آیه ۱۱) از نظر قراء هفتگانه به دو صورت خوانده می‌شود: اول به حرکت بعد از ادغام با لب‌ها اشاره می‌شود که بنابراین، ادغام خواهد بود. دوم اشاره به حرکت نون اول که در این صورت اخفاء می‌باشد «۱».

اگر تنوین، با همزه متحرک ملاقات کند، طبق قرائت ورش «۲» تنوین حرکت می‌گیرد، مانند مِنْ سُلْطَانٍ اِنْ الْحُكْمِ (یوسف، آیه ۴۰) که سه نون مکسور پشت سرهم درآمده است.

هاء

«۳» پیش تر گذشت که مخرج هاء، همان مخرج همزه است (از وسط مخرج اول از مخارج حلق، یعنی بعد از مخرج همزه). هاء حرفی مهموس، دارای رخوت، انفتاح، استفال و صفت خفاست، اگر همس و رخوت همراه با خفای شدید در هاء نبود، به همزه تبدیل می‌شد و همین طور اگر شدت و جهر در همزه نبود به هاء تبدیل می‌شد؛ زیرا مخرجشان یکی است «۴» و به همین دلیل در

زبان عربی، در بعضی جاها این دو علمای قدیم عربی تفاوت چندانی ندارد، جز این که امروزه بیش‌تر، مخرج آن را با راء و لام یکی می‌دانند، اما در قدیم نظر اکثر بر این بود که هر کدام دارای یک مخرج هستند.

(۱). السبعة، ص ۳۴۵؛ ابراز المعانی، ص ۵۳۲ و النشر، ج ۱، ص ۲۹۶ [منظور از صورت اول، ادغام همراه با اشمام است و صورت دوم اختلاس ضمّه نون می‌باشد. م .

(۲). ر. ک: النشر، ج ۲، ص ۴۰۹.

(۳). الرعاية، ص ۱۲۹؛ التحديد، ص ۱۰۰ و اللطائف، ص ۲۲۲.

(۴). توصیف جدید هاء نیز تأیید می‌کند که مخرج هاء از عمیق‌ترین مخارج حنجره است و در

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴۵

حرف به یک دیگر تبدیل می‌شوند؛ مثلاً می‌گویند: ماء، که اصل آن ماه است و ماء از موه گرفته شده که موه نیز اعلال شده است. و همین طور است «أرقت الماء و هرقت الماء» (۱) و نیز در جاهای دیگر. در این جا حروف از یک مخرج هستند، اما صفاتشان مختلف است، به همین دلیل صدای هر حرفی از دیگر حروف متفاوت است.

از آنجا که هاء حرفی دارای خفاست، باید در آشکار کردن آن کوشید، خصوصاً اگر تکرار شود- چه این تکرار در یک کلمه باشد یا دو کلمه- زیرا خفای آن تکرار می‌شود و به سبب اجتماع دو حرف مانند هم، زمینه ادغام پیش می‌آید؛ مانند *وَجُوهَهُمْ* (آل عمران، آیه ۱۰۶)؛ *وَيَلْبَهُمْ* (حجر، آیه ۳)؛ *فِيهِ هُدًى* (بقره، آیه ۲) و *فَاعْبُدُوهُ* هذا (آل عمران، آیه ۵۱) «۲» و ...

اگر هاء مشدّد بوده و در مانند خود ادغام شده باشد، باید آشکار شود؛ مانند *أَيْنَمَا يُوجِّهُهُ* (نحل، آیه ۷۶) خصوصاً اگر قبل از آن حرف مجهوری باشد؛ مانند مثالی که گذشت؛ زیرا اصل آن «یوجهه» با دو «هاء» بوده است و در اصل به همین صورت ضبط شده است. هاء اول به علت حرف شرط «اینما» ساکن شده و در دومی ادغام شده است. همین طور هر هاء مشدّد باید بیان شود؛ مانند *فَمَهْلٍ* (طارق، آیه ۱۷).

اما درباره اظهار یا ادغام هاء (سکت) در آیه شریفه *هَلَكَ* (حاقه، آیه ۲۸ و ۲۹) اختلاف است. بهتر است هاء سکت به دلیل عارضی بودنش در غیر خودش ادغام نشود و بر آن وقف شود، ولی بعضی به خاطر همانندی آن دو و سکون‌های اول آنها را ادغام می‌کنند. «۳»

اگر هاء ساکن باشد و بعد از آن حرف دیگری بیاید، باید به خاطر خفای هاء، آن را مخرج با همزه مشترک است، ولی هاء همس و رخاوت دارد.

(۱). ر. ک: القلب و الابدال، ص ۲۵ و لسان العرب، ماده راق، موه.

(۲). در قرائت بدون ادغام کبیر (النشر، ج ۱، ص ۲۸۴).

(۳). النشر، ج ۲، ص ۲۱.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴۶

آشکار کرد؛ مانند *يَسْتَهْرِئُ* (بقره، آیه ۱۵)؛ *عَهْدًا* (بقره، آیه ۸۰)؛ *اهْتَدَى* (یونس، آیه ۱۰۸) و *كَالْعِهْنِ* (معارج، آیه ۹) و مانند آن. اگر هاء، بین دو الف واقع شود، باید آشکار شود؛ زیرا سه حرف دارای خفا پشت سر هم آمده‌اند، مانند *بَنَاهَا* (نازعات، آیه ۲۷) و *طَحَاهَا* (شمس، آیه ۶) و مانند آن.

واو

«۱» گفتیم که واو از مخرج باء و میم که دوازدهمین مخرج است (بین لب‌ها) خارج می‌شود و آن حرفی مجهور، دارای رخوت، افتتاح و استفال است و بنابر قولی بین شدت و رخوت قرار دارد «۲». درباره مد و لین این حرف، یاء و الف بخش جداگانه‌ای

اختصاص خواهیم داد (۳).

اگر واو، مضموم یا مکسور شود، بیان واو و حرکت آن لازم است تا با لفظ دیگری در نیامیزد یا در اعطای حق آن کوتاهی نشود، مانند وُجُوهُ (آل عمران، آیه ۱۰۶)؛ تَفَاوُتٍ (ملک، آیه ۳)؛ وَلَا تَسْأَلُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ (بقره، آیه ۲۳۷) و وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ (بقره، آیه ۱۴۸).
(۱). الرعاية، ص ۲۰۹؛ التحديد، ص ۱۱۰ و اللطائف، ص ۲۴۵.

(۲). سیبویه «واو» را نه با حروف شدت آورده و نه با حروف دارای رخوت. علمای زبان عربی آن را در حروف متوسط ذکر کرده‌اند (سر الصناعة، ص ۶۹ و المفصل، ج ۱۰، ص ۱۲۴). در آواشناسی جدید بین ضمه کوتاه یا کشیده، مانند «يقول، يعوم» و بین چیزی به نام «واو» که از ساکن‌ها به شمار می‌رود؛ مانند «صوم، ذوق» فرق می‌گذارند و همین طور درباره یاء. نزد صرفی‌ها اولی حرف مد است و آن قبل از حرف عله و دارای حرکت مجانس با خود است و دومی حرف لین نامیده می‌شود، مثل واو و یاء در «صوم، بیت». واوی که حرف لین نام گرفته است همان است که دانشمندان زبان عربی مخرج آن را بین لب‌ها می‌دانند، گرچه حرف لین، حرفی هوایی است.

آواشناسان معتقدند که واو ما قبل مفتوح یا واوی که در مانند «ولد» است، نصف حرکت است و مخرج آن بین دورترین نقطه زبان و پس کام است و می‌توان آن را لبی نامید؛ زیرا در تلفظ آن لب‌ها جمع می‌شوند (د. انیس، ص ۴۳، ۴۴؛ د. بشر، ص ۱۳۳؛ د. احمد مختار، ص ۲۷۲).

(۳). بخش مد و قصر.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴۷

اگر واو مضموم در کنار واو مضموم دیگری بیاید به سبب سنگینی آن، بیانش تأکید بیش‌تری دارد؛ مانند ما وُورِي (اعراف، آیه ۲۰).

هنگامی که پس از واو ساکن ما قبل مضموم واو دیگری بیاید، برای پرهیز از ادغام باید هر دوی آنها را آشکار کرد؛ زیرا ادغام در این جا جایز نیست و واو اول به سبب داشتن مد و لین باید با مدّ طبیعی تلفظ شود؛ مانند آمَنُوا وَعَمِلُوا (بقره، آیه ۲۵) و وَقَاتِلُوا وَ قَاتِلُوا (آل عمران، آیه ۱۹۵). اگر حرف ما قبل واو اول، مفتوح باشد، ادغام و مشدّد خواندن آن واجب است؛ زیرا در این جا واو مانند حرف صحیح شده است، پس ادغام «۱» آن واجب است؛ مانند اتَّقُوا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقُوا وَ أَحْسَنُوا (مائده، آیه ۹۳).
اگر واو مشدّد باشد، بیان تشدید آن با قوت و بدون کاستی و سستی واجب است، مانند لَوْوَا (منافقون، آیه ۵)؛ وَ أَفْوَضْ (غافر، آیه ۴۴) و عَدُوًّا (بقره، آیه ۹۷) و مانند آن.

الف

«۲» پیش‌تر گفتیم که الف از مخرج همزه و هاء، یعنی از اول حلق ادا می‌شود «۳» و نیز (۱) دلیل عدم ادغام، اختلاف طبیعت «واو اول» (حرف مدّ) و «واو دوم» حرف لین است.

ابن جزری در النشر، ج ۲، ص ۱۹ می‌گوید: اگر دو حرف با هم بر خورد کنند که اولی آنها ساکن باشد و آن دو حرف مثل هم یا هم جنس باشند، ادغام اولی در زبان و قرائت واجب است، البته در صورتی که حرف اول، حرف مد نباشد.

(۲) الرعاية، ص ۱۳۴؛ التحديد، ص ۹۹ و اللطائف، ص ۲۲۱.

(۳) دکتر ابراهیم انیس در ص ۸۰ کتاب خود می‌گوید: توصیف قدما درباره آواهای مد به مقدار زیادی شبیه نظریات جدید است؛ زیرا چیزی که اروپائیان به آن (vowels) می‌گویند: هنگام تلفظ آن‌ها نفس در مجرای خود، با هیچ مانعی بر خورد نمی‌کند.

دکتر احمد مختار در ص ۲۷۱ کتاب خود می‌گوید: فتحه و الف از ناحیه کام با وسط زبان تولید می‌شود به این نحو که با حرکت دادن زبان در سطح دهان با اندکی بالا آوردن وسط آن در ناحیه کام ایجاد می‌شود.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴۸

سخن درباره صفات و اسباب آن گذشت و در این جا نیاز به تکرار آن نیست. الف همیشه ساکن، و ما قبل آن همیشه مفتوح است. الف حالاتی منحصر به فرد دارد که در دیگر حروف وجود ندارد. اگر منقلب از حروف دیگری نباشد، زاید است و اگر منقلب از حرفی دیگر باشد، جزء حروف اصلی کلمه قرار می‌گیرد: الف منقلب از واو مانند «قال» و از یاء، مانند «جاء» و از همزه، مانند «سال». هم چنین در حالت وقف، به جای تنوین منصوب واقع می‌شود، و اگر بعد از یکی از حروف استعلا بیاید، نباید تفخیم شود و سخن در این باره گذشت.

هنگامی که الف بعد از لام مفخّم بیاید، ترقیق می‌شود، مانند إِنَّ اللَّهَ (بقره، آیه ۲۰) الصَّلَاةَ (بقره، آیه ۳) و الطَّلَاقَ (بقره، آیه ۲۲۷)، البته در قرائت ورش. پس «لام»، تغلیظ شده و الف بعد از آن ترقیق می‌شود، ولی بعضی از مردم در تغلیظ و ترقیق الف، آن را مانند لام تلفظ می‌کنند که پسندیده نیست «۱»، و اگر بعد از الف همزه بیاید، نباید الف تفخیم شود، بلکه با مدّ تلفظ می‌شود، اما غیر عرب آن را تفخیم می‌کند که قبیح و ناپسند است.

یاء

«۲» چنان که گذشت، یاء از مخرج جیم و شین؛ یعنی سومین مخرج از مخارج دهان تلفظ می‌شود. یاء حرفی دارای جهر، رخوت، انفتاح و استفال شدید است و درباره مدّ آن نیز سخن خواهیم گفت. «۳» (۱) از نظر بیشتر زبان شناسان عرب و تجوید، الف در تفخیم و ترقیق از حرف ما قبل خودش پیروی می‌کند، البته مؤلف در کتاب النشر به این موضوع اشاره کرده است و محقق کتاب در بحث صفات حروف و سبب نام گذاری آنها در صفت بیست و یکم به آن اشاره کرد. نیز مراجعه کنید به پاورقی‌های حرف «خاء».

۴

(۲) الرعایه، ص ۱۵۳؛ التحدید، ص ۱۰۲ و اللطائف، ص ۲۲۵.

(۳) یاء مانند حرفی از حروف صامت؛ یعنی غیر از حروف علّه، مخرج و صفات آن، همان گونه

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۴۹

اگر ما قبل یاء ساکن، مکسور باشد و بعد از آن نیز یاء بیاید، باید آشکار شود و سکون یاء اول اظهار گردد، مانند الَّذِي يُوشِسُ «۱» (ناس، آیه ۵).

هنگامی که یاء، مشدّد بیاید، باید اظهار شده و تشدید آن آشکار شود، مانند إِيَّاكَ (فاتحه، آیه ۵) و غَنِيًّا «۲» (نساء، آیه ۶). اگر یاء تکرار شود، آشکار کردن و اظهارش به نرمی لازم است، مانند يَسْتَحْيِي (بقره، آیه ۲۶)؛ وَالْبُعْيِ يَعْظُكُم (نحل، آیه ۹۰) و يُحْيِي (بقره، آیه ۷۳) و مانند آن. اگر یاء، مکسور باشد و حرف قبل، یا بعد از آن مفتوح باشد، یا این که یاء مفتوح باشد و بین فتحه و کسره قرار گیرد، باید حرکت آن خفیف و سهل تلفظ شود؛ مانند تَرِيْنٌ (مریم، آیه ۲۶)؛ مَعَايِشٌ، (اعراف، آیه ۱۰)، لَا شَيْئَةَ (بقره، آیه ۷۱).

هنگامی که یاء تکرار شود و یکی از آنها مشدّد باشد، به سبب ثقیل بودن تکرار آن یاء باید آشکار شود و الّا یاء اول ساقط می‌شود؛ مانند، آیه إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ (اعراف، آیه ۱۹۶)، وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ «۳» (انعام، آیه ۵۲)، وَإِذَا حُيِّتُمْ (نساء، آیه ۸۶) و مانند آن.

اصول و فروع حروف تجوید را بیان کرده و شرح دادیم تا با هم مقایسه شود. همه آنها برای تلفظ صحیح نیاز به تمرین دارند و تلفظ آنها به مشافهه نیاز دارند تا پیچیدگی آن کشف و راه تلفظ آن روشن شود. از خداوند فضل بیش ترش را خواهانم. است که علمای زبان عربی بیان کرده‌اند (دکتر احمد مختار در ص ۲۷۱ درباره چگونگی تولید این آوا می‌گوید: از بالا رفتن جلو زبان در ناحیه سخت کام است به نحوی که هوا اجازه عبور می‌یابد، ولی اندک سایشی ایجاد می‌کند (ر. ک: د. بشر، ص ۱۳۳).

(۱) در «ط» «قومی یعلمون» (یس، آیه ۲۶) نیز آمده است.

(۲) در «ط» «غیا» (مریم، آیه ۵۹) نیز آمده است.

(۳) در نسخه‌های «د و س» «و العشی» آمده، اما صحیح همان است که از نسخه «ط» در متن آمده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۵۱

بخش نهم احکام نون ساکن و تنوین، مدّ و قصر

احکام نون ساکن و تنوین

اشاره

«۱» تنوین در قرآن «۲»، نون ساکنی است که به آخر اسم ملحق می‌شود؛ هنگام تلفظ، آشکار شده، ولی در رسم الخط «۳» نوشته نمی‌شود، اما نون ساکن در آخر و وسط کلمه می‌آید.

این فصل مشتمل بر پنج قسمت است:

اول - اظهار:

نون ساکن و تنوین با شش حرف حلقی، اظهار می‌شود. حروف حلقی عبارت‌اند از: همزه و هاء، عین و حاء، خاء و غین «۴»، مانند مِثْنٍ إِلَهِ (آل عمران، آیه ۱) درباره احکام نون ساکن و تنوین ر. ک: الكتاب، ج ۲، ص ۴۱۴؛ السبعة، ص ۱۲۵؛ الرعايه، ص ۲۳۶؛ الكشف، ج ۱، ص ۱۶۱؛ التحديد، ص ۹۶، ابراز المعانی، ص ۲۰۱، الممتع ابن عصفور، ص ۶۹۵؛ شرح الکافیة الشافیه، ج ۴، ص ۲۱۹۲؛ النّشر، ج ۲، ص ۲۲؛ شرح المقدمه، ص ۴۵ و نهایت القول المفید، ص ۱۱۶.

(۲) در زبان عربی نیز چنین است.

(۳) مؤلف در النّشر، ج ۲، ص ۲۲ می‌نویسد: به جز کائین (که در قول خداوند آمده) که همه جا آن را با نون نوشته‌اند ...

(۴) در نسخه «ط» «غین و خاء» آمده است. قرار دادن خاء و غین از حروف اظهار، در صورتی است که آنها را جزو حروف حلقی بشماریم. از این رو، مؤلف در النّشر، ج ۲، ص ۲۲ می‌نویسد: از آنها چهار حرف: همزه، هاء، عین و حاء، بدون هیچ اختلافی از حروف حلقی است، ولی در مورد

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۵۳

(۶۲)؛ يَتَأَوَّنَ «۱» (انعام، آیه ۲۶)؛ غُتَاءٌ أُخْوَى (اعلی، آیه ۵)؛ مِنْ هَادٍ (رعد، آیه ۳۳)؛ جُرْفٍ هَارٍ (توبه، آیه ۱۰۹)؛ الْأَنْهَارُ (بقره، آیه ۲۵)؛ مِنْ عِنْدِ (بقره، آیه ۷۹)، أَنْعَمْتَ (فاتحه، آیه ۷)؛ جَنَّةٍ عَلِيَّةٍ (حاقه، آیه ۲۲)، مِنْ حَكِيمٍ (فصلت، آیه ۴۲)؛ عَفُورٌ حَلِيمٌ (بقره، آیه ۲۲۵)؛ وَ أَنْحَرُ (کوثر، آیه ۲۲)؛ مِنْ عَفُورٍ (فصلت، آیه ۳۲)؛ فَسَيُغْنِيكَونَ (إسراء، آیه ۵۱)؛ مِنْ مَاءٍ غَيْرٍ (محمّد، آیه ۱۵)؛ مِنْ خَوْفٍ (قریش، آیه ۴)، وَالْمُنْخَلِقَةُ (مائده، آیه ۳) و عَلِيمٌ خَبِيرٌ (لقمان، آیه ۳۴).

علت اظهار نون ساکن و تنوین در کنار حروف حلقی این است که مخرج نون و غنه از مخارج حروف حلقی دور است، در حالی که در بیشتر کلمات، ادغام به دلیل نزدیکی مخارج صورت می‌گیرد.

بنابراین، هنگامی که مخارج از یک دیگر دور باشد، اظهار که اصل است، واجب می‌شود، برخی از قراء در کتاب‌هایشان نوشته‌اند که غنه نون و تنوین، هنگام اظهار باقی می‌ماند. شیخ «الدانی فارس بن احمد» در رساله خود می‌نویسد؛ این دو، هنگام اظهار غنه ندارند و این، روش نحویان است که به این مطلب در کتاب‌هایشان تصریح کرده‌اند. «۲» غین و خاء اختلاف است. ابو جعفر نون ساکن و تنوین را نزد غین و خاء با اخفا قرائت کرده است، در حالی که بقیه قراء به اظهار خوانده‌اند ... هم چنین در النّشر، ج ۲، ص

۲۳، می‌گوید: عِلّت اخفای نون ساکن و تنوین، نزدیک بودن غین و خاء به حروف «عقب زبانی»؛ یعنی قاف و کاف است (ر. ک: الکتاب، ج ۲، ص ۴۱۵ و التکمله، فارسی، ص ۲۷۸).

(۱) «و یناون» در نسخه‌های (س و د) نیست، ولی در نسخه «ط» موجود است. البته وجود آن لازم است، زیرا مؤلف برای هر حرفی از حروف اظهار، سه مثال آورده است. برای نون: در دو کلمه، یک کلمه، و تنوین.

(۲) مکی معتقد است که هنگام اظهار نون، غنه باقی می‌ماند. وی در الکشف، ج ۱، ص ۱۶۶ می‌نویسد: «غنه با اخفا، ظاهر می‌شود. همان گونه که با اظهار چنین است؛ زیرا اخفا، مانند اظهار است. مکی هم چنین در الرعایه، ص ۲۴۲ می‌گوید: هنگامی که می‌گویی «عنک» و «منک»، پس مخرج این نون فقط از خیشوم است، زیرا نون نزد کاف اخفا می‌شود، در حالی که غنه آن باقی و ظاهر است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۵۴

من نیز به همین صورت بر تمام اساتیدم. - به جز قرائت ابو جعفر و مسیبی (۱) - قرائت کرده‌ام. ولی هنگامی که می‌گویی «منه» و «عنه»، مخرج این نون، تیغه زبان است و همراه آن غنه‌ای از خیشوم خارج می‌شود؛ زیرا نون بدون اخفا بوده و غنه آن آشکار است. مولا قاری در المنح الفکریه، ص ۴۷، پس از نقل کلام ابن جزری در این زمینه، می‌نویسد: به عقیده من ممکن است این نزاع لفظی باشد، زیرا کسانی که معتقدند غنه باقی می‌ماند، منظورشان این است که اصل غنه از نون جدا نیست و افرادی که به حذف غنه معتقدند، عدم ظهور آن را اراده کرده‌اند.

نحویان سقوط غنه را ترجیح می‌دهند. سیبویه در الکتاب، ج ۲، ص ۴۱۵ می‌نویسد: موضع [نون با همزه، هاء، عین، حاء، غین و خاء، در دهان آشکار و معلوم است. ابو علی در التکمله، ص ۲۷۸ می‌گوید: نون با حروف حلقی آشکارا تلفظ شده و مخرج آن در دهان است. ابن مالک هنگام ذکر حروف اخفا، می‌آورد که: دارای غنه است (شرح الکافیة الشافیة، ج ۴، ص ۲۱۹۴).

ابن عصفور در الممتع، ص ۶۹۹ می‌گوید: «نون به سبب دوری مخرج آن از همزه، هاء، عین و حاء ظاهر می‌شود و ادغام یا اخفا نمی‌شود، و نیز تلفظ حروف حلقی سخت‌تر و مشکل‌تر از سایر حروف است و در تلفظ آن باید اندام‌های گفتاری بیش‌تر به کار گرفته شود. بنابراین، به تکیه گاه‌هایی در زبان نیاز دارند. مخرج نون ساکن در حالت اخفا، خیشوم است و تلفظ آن سخت نیست و تکیه گاهی نیز ندارد. بنابراین، نون ساکن اگر قبل از حروف حلق واقع شود، تلفظ آن با حروف حلقی مشکل است؛ زیرا نون به استقرار و تکیه گاه نیازی ندارد، در حالی که حروف حلقی به استقرار و تکیه گاه نیاز دارند. از این رو، اگر نون قبل از حروف حلقی آشکار شود، تلفظ آن امکان‌پذیر است؛ زیرا نون بین و آشکار، مخرجش از موضع زبان است. بنابراین، نون نیز مانند سایر حروف موضع زبان، استقرار و تکیه گاه می‌طلبد». این همان چیزی است که نحویان در تلفظ نون آن را ترجیح داده‌اند. دکتر ابراهیم انیس درباره نون چنین می‌گوید: «غنه عبارت است از کشیدن آوای نون با کشش موسیقی دل‌نشین. پس زمانی که تلفظ نون با غنه کشیده می‌شود، بیش‌تر وقت‌ها دو برابر زمانی است که نون اظهار شده می‌طلبد.

این کار تنها برای جلوگیری از فنای نون در آواهای دیگر است. تفاوت نون اظهار شده و نون دارای غنه در کمیت است و هم چنین در دگرگونی و میل آن به محلّ تولید آوای مجاور می‌باشد».

(الاصوات اللغویه، ص ۵۹)

(۱) در نسخه «ط» «مسیب» آمده است که اشتباه است. ابو جعفر یزید بن قعقاع، اهل مدینه، پیشوای قرائت و استاد «نافع» بوده است. او یکی از قرّای عشره است. در سال ۱۳۰ (ه ق) در گذشته است.

(غایة النهایة، ج ۲، ص ۳۸۲)، و مسیبی همان اسحق به محمّد، اهل مدینه است ... پیشوایی بزرگوار و متخصص در قرائت نافع است. در سال ۲۰۶ (ه ق) در گذشته است (غایة النهایة، ج ۱، ص ۱۵۷).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۵۵

دوم- ادغام نون ساکن و تنوین در «لام وراء»:

این ادغام، ادغامی کامل و بدون غنه است؛ مانند مِنْ رَبِّكُمْ (بقره، آیه ۴۹)؛ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (فتح، آیه ۲۹)؛ وَمَنْ لَمْ (مائده، آیه ۴۴) و هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (بقره، آیه ۲).

سبب ادغام، نزدیکی مخرج نون و تنوین به مخرج لام وراء است؛ زیرا آنها از ناحیه تیغه زبان ادا می‌شوند. بنابراین، به دلیل تقارب و نزدیکی مخارج آنها، ادغام ممکن و نیکو است «۱»، و غنه از بین می‌رود، برای این که از بین رفتن حرف اول و تبدیل آن به حرف دوم، حق ادغام است. هیچ‌گاه، نون ساکن، در یک کلمه قبل از لام و راء قرار نمی‌گیرد.

سوم- ادغام نون ساکن و تنوین در حروف (یومن) «۲»:

این ادغام، ادغامی است که تشدید آن کامل نیست و علت آن بقای غنه است که بخشی از حرف می‌باشد؛ مانند قول خداوند در این موارد: مَكْنَى (کهف، آیه ۹۵)؛ مِنْ نِعْمَةٍ (نحل، آیه ۵۳)؛ حِطَّةٌ نَغْفِرُ (بقره، آیه ۵۸)؛ مِنْ وَاقٍ (رعد، آیه ۳۴)؛ غِشَاوَةٌ وَ لَهُمْ (بقره، آیه ۷)؛ مِنْ مَاءٍ (بقره، آیه ۱۶۴)؛ مَاءٌ مُبَارَكًا (ق، آیه ۹)؛ فَمَنْ يَعْمَلْ (انبیاء، آیه ۹۴) و بَرَقٌ يَجْعَلُونَ (بقره، آیه ۱۹).

سبب ادغام در نون اجتماع دو حرف همانند است که اولی ساکن است. در ادغام نون ساکن و تنوین در واو و یاء، غنه نون ساکن و تنوین به صفت «مد و لین» واو و یاء شباهت دارد، پس ادغام به دلیل این مشابهت نیکو است. سبب ادغام نون در میم، اشتراک آنها در صفت غنه است که موجب نزدیکی این دو به یک دیگر است. بنابر (۱) مخرج نون، راء و لام یکی است، همان‌گونه که نظر فراء و زبان‌شناسان جدید عرب چنین است.

یا آن‌طور که سیبویه و اکثر علمای زبان عربی تصوّر کرده‌اند آنها قریب المخرج هستند. پس هرگاه نون قبل از یکی از دو آوای لام یا راء، قرار بگیرد، از صفت خیشومی که موجب تفاوت نون با این دو آواست خالی می‌شود و در لام یا راء به طور کامل ادغام شده و غنه‌ای ندارد.

(۲) در نسخه «ط» یومن، ینمو آمده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۵۶

این، ادغام آنها پسندیده است. «۱»

هنگامی که نون ساکن و واو و یاء در یک کلمه باشند، ادغام جایز نیست، مانند الدُّنْيَا (بقره، آیه ۸۵)؛ و صِنَوَانٌ (رعد، آیه ۴)؛ قِنَوَانٌ (انعام، آیه ۹۹) و بُيُوتٌ (صف، آیه ۴)؛ برای این که با کلماتی که در اصل، مضاعف هستند شبیه نشوند؛ مانند صَوَانٌ و دِيَانٌ «۲».

«اهل اداء» در مورد غنه‌ای که هنگام ادغام تنوین و نون در میم، ظاهر می‌شود (۱) مکی احکام نون را شش حکم قرار داده است، زیرا در نظر او، حکم نون و میم از واو و یاء جداست. پس ادغام نون و تنوین در نون و میم: «با اظهار غنه در خود حرف اول همراه است، از این رو، تشدید این ادغام کامل نیست، زیرا بخشی از حرف که غنه است، در آن باقی است

سبب ادغام نون در نون، اجتماع دو حرف همانند است که اولی ساکن است، و سبب ادغام نون در میم، مشارکت این دو، در صفت غنه است که به سبب این مشارکت به هم نزدیک شده و ادغام آنها پسندیده است». گفته مکی را بررسی‌های دقیق و آواشناسی تأیید می‌کند. یاد آور می‌شوم که در ادغام تنوین یا نون در میم، مخرج نون از لثه به لب‌ها انتقال می‌یابد. سپس مکی می‌گوید: نون و تنوین در یاء و واو ادغام می‌شوند در حالی که در دو کلمه باشند که با اظهار غنه در تلفظ مشدد همراه است، ولی غنه در خود حرف اول نیست. غنه در این جا- آن‌گونه که در ادغام نون در نون و میم بود- در خود حرف اول نیست؛ زیرا هنگامی که حرف

اول در یاء ادغام شد، به یاء تبدیل می‌شود و غنه‌ای در یاء نیست و هم چنین هنگامی که نون در واو ادغام شد، به واو تبدیل شده و آن غنه‌ای ندارد. بنابراین، غنه ما بین دو حرف قرار می‌گیرد نه در خود حرف اول. در حالی که در ادغام نون در میم و نون، غنه در خود حرف ساکن ظاهر می‌شود. پس جایز است که غنه ادغام شده، و در دو حرف یاء و واو ظاهر نشود (الرعايه، ص ۲۳۷-۲۳۹).

(۲) در این باره در نسخ خطی خلط مبحث شده است و جملات مؤلف واضح نیست. در نسخه‌های «س و د» آمده است «مانند «دنیا» و «صنوان» تا شبیه کلماتی نشود که در اصل مضاعف هستند؛ مانند صوان و دیان». در نسخه «ط» همین عبارت موجود است به اضافه «قنوان» و «بنیان». این دو مثال در «الرعايه» نیز آمده است.

ملاحظه می‌شود که لفظ «دنیا» در قرآن بدون الف و لام معرفه نیامده است. هم چنین کلمات چهارگانه‌ای که ذکر شد هنگام ادغام به کلماتی شباهت پیدا نمی‌کند که در اصل مضاعف بوده‌اند، به جز «صنوان»، آن هم در قرائت کسانی که «صاد» را با ضمه خوانده‌اند که «صوان» می‌شود. اما سه کلمه دیگر [در زبان عربی مقابل مضاعف ندارند تا همانند آن شوند. هم چنین لفظ «دیان» که در تمام نسخ آمده در مقابل «دنیا» نیست، مسأله در «بنیان» نیز چنین است. همان طور که می‌بینید عبارت نسخ خطی گویا نیست هر چند آیه اول را قبول کنیم. (ر. ک: النشر، ج ۲، ص ۲۵).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۵۷

اختلاف دارند، که غنه از آن نون است یا میم؟ ابن کيسان و دوستانش نظر داده‌اند که غنه برای نون است، ولی دانی و دیگران غنه را از میم دانسته‌اند. من نیز نظر دانی را تأیید می‌کنم؛ چون که لفظ نون در ادغام از بین می‌رود و مخرج آن به میم تبدیل می‌شود. بنابراین، غنه از آن میم است. «۱»

چهارم - اقلاب:

معنی اقلاب پیش‌تر آمده است. اگر بعد از نون ساکن و تنوین، باء بیاید به «میم بدون ادغام» قلب می‌شود؛ مانند اَنْ بُورِكَ (نمل، آیه ۸)؛ اَنْبِئْتُهُمْ (بقره، آیه ۳۳) و جُدِّدْ بِيضْ (فاطر، آیه ۲۷) و غنه در این مورد ظاهر می‌شود. سبب اقلاب این است که میم و نون در صفات غنه و جهر، همانند هم هستند و میم در مخرج با «باء» مشارکت دارد.

هنگامی که نون قبل از باء قرار گیرد و ادغام آنها به سبب دوری دو مخرج، ممکن نباشد، به ناچار به چیزی شبیه باء؛ یعنی میم تبدیل می‌شود. پس نون به میم تبدیل شده است؛ زیرا میم با نون و باء همانندی دارد. «۲»

پنجم - اخفاء:

نون ساکن و تنوین نزد بقیه حروف که پانزده حرف است، «۳» اخفا می‌شود. این حروف در اول کلمات این بیت آمده است: (۱) السَّبْعَه، ص ۱۲۶؛ التَّحْدِيد، ص ۹۷؛ الرعايه، ص ۲۳۸؛ الكشف، ج ۱، ص ۱۱۲؛ النَّشْر، ج ۲، ص ۲۵ و الممتع، ص ۶۹۷.

نظری که ابن جزری بدان گرایش دارد همان است که بررسی‌های جدید درباره آواها، آن را تأیید می‌کند، یعنی نون با انتقال مخرجش به لب‌ها به میم تبدیل می‌شود بنابراین، نون وجود خارجی ندارد و غنه از آن میم مشدد است.

(۲) تفاوت نون با «باء» در مخرج و صفت خیشومی آن است. اگر نون ساکن قبل از باء بیاید با تبدیل شدن نون به میم که در مخرج با «باء» موافق است (در حالی که غنه نون نیز باقی می‌ماند) به باء نزدیک می‌شود؛ زیرا میم فقط در مخرج با نون تفاوت دارد و تفاوت آن با «باء» تنها در صفت غنه است که نون نیز آن را دارد.

(۳) معنای اخفاء: انتقال مخرج نون ساکن به مخرج آوایی است که نون با خروج صدایش از بینی، نزد آن اخفا می‌شود. بنابراین، نون ساکن اخفا شده در ذال، مخرجش از میان دندان‌هاست، در حالی که خروج هوا از بینی می‌باشد ...

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۵۸

صف ذائنا، جود شخص قدسما کرما ضع ظالما زد تقی، دم طالبا فتری

«۱» مانند: أَنْ صَدُّوْكُمْ (مانده، آیه ۲)؛ مَنْصُورًا (اسراء، آیه ۳۳)؛ صَفًّا صَفًّا (فجر، آیه ۲۲)؛ مِنْ ذِكْرِ (شعراء، آیه ۵)؛ الْمُنْدَرِينَ (شعراء، آیه ۱۹۴)؛ وَكَيْلًا ذُرِّيَّةً (اسراء، آیه ۲ و ۳)؛ فَمَنْ ثَقُلَتْ (اعراف، آیه ۸)؛ مَثُورًا (فرقان، آیه ۲۳)؛ جِهَارًا ثُمَّ (نوح، آیه ۸ و ۹)؛ مِنْ جُوعٍ (غاشیه، آیه ۷)؛ أَنْجَانًا (انعام، آیه ۶۳)؛ حُبًّا جَمًّا (فجر، آیه ۲۰)؛ مِنْ شَرِّ (فلق، آیه ۲)؛ مَثُورًا (اسراء، آیه ۱۳)؛ نَفْسٍ شَيْئًا (بقره، آیه ۴۸)؛ مِنْ قَرَارٍ (ابراهیم، آیه ۲۶)؛ وَ يَنْقَلِبُ (انشقاق، آیه ۹)؛ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ (رعد، آیه ۵)؛ مِنْ سُوءٍ (آل عمران، آیه ۳۰)؛ مِّنْسَأْتَهُ (سبأ، آیه ۱۴)؛ بَابِ سَلَامٍ (قدر، آیه ۵ و ۶) «۲»؛ مِنْ كُلِّ (بقره، آیه ۱۶۴)؛ مِنْكُمْ (آل عمران، آیه ۱۵۲)؛ وَقَوِيَّةً كَانَتْ (نحل، آیه ۱۱۲). لَمَنْ ضَرَّهُ (حج، آیه ۱۳)؛ مَنْصُودٍ (هود، آیه ۸۲)؛ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا (نساء، آیه ۹)؛ مَنْ ظَلِمَ (نساء، آیه ۱۴۸)؛ يَنْظُرُونَ (بقره، آیه ۲۱۰)؛ مَثَلًا ظَلَّ (زخرف، آیه ۱۷)؛ مِتْنِ زَوَالٍ (ابراهیم، آیه ۴۴)؛ أَنْزَلْنَا (بقره، آیه ۹۹)؛ مَتَاعَ زَبَدٍ (رعد، آیه ۱۷)؛ مِتْنِ تَحْتِهَا (بقره، آیه ۲۵)؛ كُنْتُمْ (بقره، آیه ۲۳)؛ حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا (بقره، آیه ۲۸۲)؛ مِنْ دَائِبَةٍ (انعام، آیه ۳۸)؛ أَنْدَادًا (بقره، آیه ۲۲)؛ مُسْتَقِيمٍ دِينًا (انعام، آیه ۱۶۱)؛ أَنْ طَهَّرَا (بقره، آیه ۱۲۵)؛ فَأَنْطَلَقَا (كهف، آیه ۷۱)؛ فِدْيَةٌ طَعَامٍ (بقره، آیه ۱۸۴)؛ مِنْ فَوَاقٍ (ص، آیه ۱۵)؛ الْأِنْفَاقِ (اسراء، آیه ۱۰۰)؛ وَمَاءٍ فَسَالَتْ (رعد، آیه ۱۷)؛ و مانند آنها. (۱) این بیت در تمام نسخ اصلی وارد شده است و مؤلف بر اساس این بیت برای حروف اخفاء مثال آورده است. برای هر حرفی سه آیه آمده: برای نون ساکن قبل از حروف اخفاء: در دو کلمه، یک کلمه و مثال برای تنوین؛ بیت به صورت مشهور چنین است:

صف ذائنا، کم جاد شخص قدسما دم طیبیا، زد فی تقی، ضع ظالما

(نهایة القول المفید، ص ۱۲۴).

(۲) این مثال در سوره رعد، آیه ۲۳ و ۲۴ آمده است. م.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۵۹

درباره اخفاء و معنای آن پیش تر سخن گفتیم. سبب اخفاء این است که نون دارای دو مخرج شده است: مخرجی برای خود نون و مخرجی برای غنه آن. پس مخرج آن گسترش یافته و ضمن آن بر حرفی که از موضع دهان تلفظ می‌شود، احاطه پیدا کرده و با آنها مشارکت می‌یابد. در نتیجه نزد حرفی که از موضع دهان تلفظ می‌شوند، اخفاء می‌شود.

همان گونه که قبلا ذکر شد، غنه از خیشوم خارج می‌شود. خیشوم سوراخ بینی است که به طرف داخل دهان کشیده شده است. دانستن این نکته لازم است که اخفای نون ساکن و تنوین به اندازه نزدیکی و دوری آنها از حروف ما بقی است. پس مخرج نون ساکن و تنوین هر اندازه به مخرج حروف ما بقی نزدیک تر باشد، اخفایش نزد آن حروف بیش تر است و هر اندازه دور تر باشد اخفایش کم تر است. و فرق میان اخفاء و ادغام قبلا گذشت. «۱» یاد آوری این نکته لازم است که هنگام آوردن غنه، باید صدای آن را کشید و نکشیدن آن در این صورت قبیح است. این بود احکام نون ساکن و تنوین. (۱) مؤلف در النشر، ج ۲، ص ۲۷ می‌نویسد: اخفاء نزد پیشوایان قرائت بین اظهار و ادغام است. دانی می‌گوید: اخفاء عبارت است از نزدیک شدن نون و تنوین به حروف اخفاء؛ در حالی که مانند نزدیکی آن دو، به حروف ادغام نیست؛ زیرا این نزدیکی موجب ادغام نون ساکن و تنوین در حروف ادغام است. هم چنین دوری نون و تنوین از حروف اخفاء؛ مانند دوری این دو، از حروف اظهار نیست که باعث اظهار آن دو، نزد حروف اظهار است. و از آن جا که نه آن نزدیکی موجب ادغام وجود دارد و نه آن دوری موجب اظهار، پس نون و تنوین نزد حروف اخفاء به گونه‌ای اخفاء می‌شود که نه ادغام است و نه اظهار، مگر این که مقدار اخفای نون ساکن و تنوین به اندازه دوری و نزدیکی مخرج نون و تنوین از حروف اخفاء باشد ... و تفاوت مخفی «اخفاء شده» و مدغم نزد قراء و نحویان این است که مخفی، مخفف و مدغم مشدد است (الکشف، ج ۱، ص ۱۶۶)

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۶۰

مَدّ و قصر

اشاره

«۱» قبلاً گفته شد که «مَدّ» بر دو قسم است: طبیعی و عارضی.

در زمینه حقیقت مَدّ طبیعی قبلاً در بخش سوم سخن به میان آمد، و اینک سخن از مَدّ عارض شده و اضافی است. کشش و امتداد صدا در حروف «مَدولین» زیاد نمی‌شود، مگر به دلیل که آن همزه، سکون یا تشدید است.

سبب اول - همزه:

همزه دو حالت دارد.

الف - هنگامی است که همزه و حرف مَدّ در یک کلمه قرار گیرد که آن را مَدّ مَتَّصِل نامیده‌اند؛ مانند وَالسَّمَاءَ بَنِينَهَا (ذاریات، آیه ۴۷)؛ مِنْ سُوءِ (آل عمران، آیه ۳۰) وَالْمُوسَىٰ (غافر، آیه ۵۸) و مانند آنها.

قَرَأَ در مورد مَدّ دادن این قسم، نظر واحدی دارند، اما در زمینه خواندن آن به «اشباع»، «توسط» و «کم‌تر از آن»، نظرشان متفاوت است که در کتب قرائت ذکر شده است «۲».

ب - مَدّی است که حرف مَدّ، آخر کلمه و همزه، اول کلمه دیگری (بعدی) باشد؛ مانند بِمَا أُنزِلَ (بقره، آیه ۴)؛ قَالُوا آمَنَّا (بقره، آیه ۱۴) وَفِي أَنْفُسِهِمْ (آل عمران، آیه ۱۵۴) و مانند آنها.

این قسم را مَدّ منفصل نامیده‌اند. قَرَأَ مقدار مَدّ آن را چهار مرتبه و درجه دانسته‌اند. (۱) ر. ک: السبعة، ص ۱۳۴؛ التیسیر، ص ۳۰؛ الکشف، ج ۱، ص ۴۵؛ ابراز المعانی، ص ۱۱۳؛ النُّشْر، ج ۱، ص ۳۱۳؛ شرحا زکریا و القاری علی المقدمه، ص ۵۰ و الاتقان، ج ۱، ص ۹۸.

(۲) شیخ زکریا در شرح المقدمه، ص ۵۲ می‌گوید: مَدّ متصل نزد ابو عمرو، قالون و ابن کثیر به میزان یک الف و نیم است، و گفته شده: یک الف و ۱/۴ الف. از نظر ابن عامر دو الف و به نظر عاصم دو الف و نیم است. ورش و حمزه آن را سه الف دانسته‌اند. همه اینها برای تقریب ذهن است زیرا تنها با مشافهه مشخص می‌شود.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۶۱

آن را به قصر نیز خوانده‌اند و آن حذف مَدّ اضافی است «۱».

سبب دوم - تشدید:

مَدّی که سبب آن تشدید است بر دو قسم است: لازم و عارض.

مَدّ لازم: مَدّ آن بدون هیچ اختلافی واجب است؛ مانند دَابَّةٍ (بقره، آیه ۱۶۴)؛ نیز؛ أ تُحَاجُّونِي (انعام، آیه ۸۰)، و هَاتَيْنِ (قصص، آیه ۲۷) در قرائت کسانی که آن را مَشْدَد خوانده‌اند «۲».

«اهل اداء» در مقدار مَدّ آن اختلاف دارند «۳». عده‌ای می‌گویند: کم‌تر از مَدّ همزه است «۴»؛ یعنی به اندازه مَدّ همزه در قرائت عاصم، نه قرائت حمزه. این رأی را ابو الحسن سخاوی اختیار کرده است. دیگران آن را طولانی‌تر از مَدّ همزه می‌دانند، [این نظر مکی و غیر او است. برخی دیگر می‌گویند: مَدّ آن به اندازه مَدّ همزه است «۵» و این را عثمان بن سعید (ابو عمرو دانی) اختیار کرده

است و ظاهر کلام بسیاری از مؤلفان کتب قرائت است.

من می‌گویم همه این اقوال خوب است، اما آن چه من اختیار کرده‌ام، مفصل است:

در مواردی؛ مانند «اتحاجوئی» و «هاتین» نظر ابو عمرو دانی را، و در جایی که سکون، لازم غیر مشدد است؛ مانند «نون»، «میم»، «سین» و «لام» در ابتدای سوره‌ها، نظر مکی را برگزیده‌ام. (۱) برای تفصیل بیشتر در این زمینه ر. ک: شرح الشیخ زکریا، ص ۵۵. (۲) منظور از مشدد در این جا تشدید «اتحاجوئی» در غیر قرائت نافع و ابن عامر است؛ زیرا این دو با تخفیف نون قرائت کرده‌اند، ولی بقیه با تشدید خوانده‌اند. پس در تلفظ آن، دو حرف مدی است که پس از آنها مشدد است (السبعه، ص ۲۶۱ و الکشف، ج ۱، ص ۴۳۶).

امیا در «هاتین» ابن کثیر آن را با تشدید نون قرائت کرده است که استشهاد به آن در این مورد صحیح نیست. امیا اگر «هذان» یا «اللذان» را که در قرائت ابن کثیر با تشدید نون خوانده‌اند، ذکر می‌کرد، برای استشهاد مناسب بود. (السبعه، ص ۲۲۹، الکشف، ج ۱، ص ۳۸۱ و النشر، ج ۲، ص ۲۴۸).

(۳) ابراز المعانی، ص ۱۲۱.

(۴) کم‌تر از بالاترین مرتبه مد متصل است، یعنی به اندازه فوق توسط (النشر، ج ۱، ص ۳۱۸). م.

(۵) مطالب داخل قلب در نسخه «ط» آمده است، در حالی که از نسخه‌های «س و د» ساقط شده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۶۲

امیا در جایی که سکون به دلیل وقف عارض می‌شود؛ مانند نَسَبَتَعِينُ (فاتحه، آیه ۵)؛ كَارِهُونَ (توبه، آیه ۴۸) و أَنْصَارٍ (بقره، آیه ۲۷۰) رأی سخاوی را اختیار کرده‌ام.

مد عارض: مانند قِيلَ لَهُمْ (بقره، آیه ۱۱)، يَقُولُ رَبَّنَا (بقره، آیه ۲۰۰)، وَقَالَ رَبُّكُمْ (غافر، آیه ۶۰) در قرائت آنهایی که به صورت مد غم خوانده‌اند «۱»، مد آن به میزان مد، توسط و قصر است. اگر گفته شود: در الم اللَّهُ «۲» (آل عمران، آیه ۱، ۲) با این که میم «۳» ادغام شده است، چرا مراتب سه گانه [مد، توسط و قصر] جاری نشده است؟ می‌گویم: زیرا میم در این جا دارای هجاء لازم [سکون لازم است، در نتیجه ادغام آن در حرف مثل خودش واجب است. ولی در آن جا سکون عارضی است و ادغام آن غیر واجب است و بر سکونی که هنگام وقف پدید می‌آید، حمل شده است.

سبب سوم - سکون:

بر دو قسم است: لازم و عارض.

سکون لازم: عبارت است از آن چه که در آغاز سوره‌ها به صورت سه حرفی (حروف مقطعه) آمده است «۴». در حالی که وسط آنها حرف «مدولین» است؛ مانند «لام»، «میم»، «کاف»، «صاد»، «قاف» و «نون» و آن چه جاری مجرای آن است، مانند «و محیای» (انعام، آیه ۱۶۲) در قرائت کسانی که آخر آن را به سکون خوانده‌اند «۵».

سکون عارض: سکونی است که هنگام وقف عارض می‌شود؛ مانند مثال‌هایی که قبلاً زده شد. [مد سکون عارضی را می‌توان به مد، توسط و قصر خواند؛ زیرا سکون آن هنگام وقف عارض می‌گردد.

اگر کسی بگوید: در جایی که سکون [عارضی بوده و قبل از آن یکی از دو حرف (۱) یعنی با ساکن کردن لام در «قیل»، «یقول» و «قال».

(۲) در نسخه «ط» و مانند آن آمده است.

(۳) منظور ادغام میم (در حرف مقطعه لام) در میم است. م.

(۴) ابراز المعانی، ص ۱۲۲.

(۵) قرآء عشره - به جز نافع و ابو جعفر - «و محیای» را به فتح یاء خوانده‌اند. نافع و ابو جعفر با سکون یاء خوانده‌اند. ر. ک: السبعه، ص ۳۴۷؛ الکشف، ج ۱، ص ۴۵۹؛ النثر، ج ۱، ص ۲۶۷.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۶۳

لین باشد، «۱» آیا می‌توان به مدّ، توسط و قصر خواند؟؛ مانند: الخَوْفِ (بقره، آیه ۱۵۵) و اللَّيْلِ (بقره، آیه ۱۶۴).

جواب: حروف لین را بر حروف «مدّولین» حمل کرده و آن را به سه وجه «۲» خوانده‌اند.

جز این که به قصر خواندن دو حرف لین، به دلیل فتحه است و مدّ در حروف «مدّولین» به خاطر ضمّه و کسره است. الف دارای صفت مدّولین است، برخلاف واو و یاء که بنا به اختلاف حرکاتشان، گاه جزو حروف «مدّولین» و گاهی جزو دو حرف «لین» است، ولی الف همیشه یک حالت دارد. (۱) واو و یاء ساکن ما قبل مفتوح، منظور است. م.

(۲) منظور خواندن آن دو به مدّ، توسط و قصر است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۶۵

بخش دهم وقف و ابتداء

اشاره

«۱» دانشمندان ما در اقسام وقف آرای مختلفی دارند که به نظر من چهار قسم است:

تامّ مختار؛ کافی جایز؛ حسن مفهوم و قبیح متروک «۲».

علما در این زمینه کتاب‌هایی نوشته‌اند «۳» و در آنها، اصولی را اجمالا و فروعی را از آیات به طور مفصّل ذکر کرده‌اند.

در این کتب، برخی، نظریات پیشوایان قرائت هر عصر و برخی آرای علمای زبان عربی هر دیاری را برگزیده‌اند، و در بعضی از کتاب‌ها بر استنباط تکیه کرده‌اند - خواه موافق قول مأثور یا مخالف آن - و دسته‌ای تنها از اقوال مأثور پیروی نموده‌اند؛ مانند (۱) در مورد تعریف، اهمیت وقف و ابتدا و شناخت آن (ر. ک: ابن انباری، ایضاح الوقف و الابتداء، ص ۱۰۸؛ نحاس، القطع و الائتلاف، ص ۹۴؛ زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۳۴۲؛ النثر، ج ۱، ص ۲۲۴، لطائف الاشارات، ص ۲۴۷ و اشمونی، منار الهدی فی بیان الوقف و الابتداء، ص ۸

(۲) وقف تقسیمات گوناگونی دارد. مؤلف در این جا طبق رأی ابو عمرو دانی در کتاب المکتفی و سخاوی در جمال القرآء نظر داده است (برای تحقیق در تقسیمات وقف ر. ک: به المکتفی، ص ۵؛ جمال القرآء، ص ۲۰۲؛ البرهان، ج ۱، ص ۳۵۰؛ النثر، ج ۱، ص ۲۲۵؛ زکریا انصاری، المقصد لتلخیص ما فی المرشد، ص ۶ و منار الهدی، ص ۹).

(۳) علمای زبان عربی کتاب‌هایی در باب وقف و ابتدا تألیف کرده‌اند. (منار الهدی، ص ۵). از میان آنها کتاب‌های ابن انباری، نحاس، زکریا و اشمونی به چاپ رسیده است. هم چنین در کتب مربوط به علم قرائت، تجوید و علوم قرآنی، بخش‌هایی به بحث وقف و ابتدا اختصاص یافته است و من در این باب به کتاب‌های چاپی و برخی از نسخه‌های خطی مراجعه نموده‌ام که در پاورقیها به ذکر نام مؤلفان آن بسنده کرده‌ام: ابن انباری، نحاس، زکریا، اشمونی. و به نسخه خطی کتاب المکتفی نوشته ابو عمرو دانی و جمال القرآء نوشته سخاوی نیز ارجاع داده‌ام.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۶۷

وقف بر رؤوس آیات که آن «وقف النبی صلی الله علیه و اله» است «۱».

قاضی ابو یوسف، مصاحب ابو حنیفه، «۲» محدود کردن مواضع وقف قرآن را به تام، کافی، حسن و قبیح، و نام گذاری آنها را بدعت و نوآوری دانسته است. از نظر او معین کردن مواضع وقف و تعمیم در وقف بر آنها بدعت گذاری است؛ زیرا قرآن دارای اعجاز است و تمام قرآن مانند یک قطعه واحدی است که هر قسمتی از آن هم دارای اعجاز است. بنابر این تمام قرآن، «تام حسن» است و هر قسمت آن نیز تام حسن است.

پژوهش گران این علم در جواب گفته‌اند: مسأله آن گونه که ابو یوسف گمان کرده نیست؛ زیرا صرف یک کلمه، نشانه اعجاز چیزی نیست، بلکه معجزه، یک آراستگی عجیب و نظم شگفت‌انگیز است و این ویژگی‌ها در کلمات، به تنهایی موجود نیست. در پاسخ گفتار او که، کلمات قرآن نیز مانند کل قرآن، «تام حسن» است، گفته‌اند: اگر قاری قرآن گفت: إذا جاء و وقف کرد، آیا این قرآن بوده و تام است؟ اگر بگوید: آری قرآن است. گفته می‌شود: ممکن است گوینده اراده کرده، بگوید: إذا جاء الشَّاء [هنگامی که زمستان آمد]. همین طور هر یک از کلمات قرآن را که جدا کنیم در گفتار بشری موجود است. بنابر این، اگر کلمات نظم و آهنگ خاصی یافت و از کلام دیگران متمایز شد، اعجاز آن ظاهر می‌شود.

در سایه شناخت مواضع وقف و ابتدایی که دانشمندان تدوین کرده‌اند، معانی قرآن بزرگ تبیین و اهداف آن شناخته، و سودمندی آن آشکار می‌شود، و با آن می‌توان در گوهرهای گران بها و ویژگی‌های منحصر به فرد آن غواصی کرد، و اگر این بدعت است، (۱) سخاوی، ص ۱۹۹.

(۲) او نعمان بن ثابت، پیشوای اصحاب رأی و پیشوای یکی از مذاهب چهارگانه [اهل سنت است.

در سال ۱۵۰ (ه. ق) از دنیا رفته است. (تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲۳ به بعد). قاضی ابو یوسف همان یعقوب بن ابراهیم، مصاحب ابو حنیفه و متوفای سال ۱۸۲ (ه. ق) است. (تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۲۴۲ به بعد).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۶۸

چه بدعت خوبی است «۱».

لازم است قاری قرآن این موارد را به وصل و با هم بخواند:

موصوف و صفت «۲»، فاعل و مفعول، مؤکد و مؤکد، بدل و مبدل منه، مستثنا و مستثنا منه، معطوف و معطوف علیه، مضاف و مضاف الیه، مبتدا و خبر، حال و صاحب حال، پرسش و پاسخ، تمیز و اسم مبهم مابقلش، و تمام معمول‌ها با عواملش. جز در چند مورد، نباید بین اجزای این جملات فاصله بیفتد «۳».

فصل اول - وقف «تام»

وقف بر موضعی است که از نظر لفظی و معنوی از ما بعدش جدا باشد «۴».

از [پدر] عبد الرحمان بن ابی بکره «۵» روایت شده است: جبرئیل بر نبی گرامی صلی الله علیه و اله فرود آمد و گفت: قرآن را بر یک حرف (قرائت) بخوان، میکائیل به جبرئیل گفت: آن را (۱) این خبر و جواب آن در سخاوی، ص ۱۹۹ آمده است. (هم چنین ر. ک: اللطائف، ص ۲۵۰ و اشمونی، ص ۶). سیوطی در الاتقان، ج ۱، ص ۸۷ می‌نویسد: [این مطلب را] ابن برهان نحوی از ابو یوسف قاضی حکایت کرد ابن برهان: او عبد الواحد بن علی است و در سال ۴۵۶ (ه. ق) وفات یافته است. (ر. ک: إنباه الرواء، ج ۲، ص ۲۱۳) در بین متقدمان کسی را نیافتیم که این رأی را به ابو یوسف نسبت داده باشد.

(۲) در نسخه «ط» فعل به فاعل هم اضافه شده است، ولی در نسخه «س و د» موجود نیست.

(۳) ابن انباری، ص ۱۱۶ و سخاوی، ص ۱۹۹ ب.

(۴) دانی وقف تام را در صفحه ۵ کتاب المکتفی چنین تعریف می‌کند: وقف بر موضعی است که وقف بر آن و ابتدا از ما بعدش

نیکو و پسندیده است، برای این که چیزی از ما بعد آن به ما قبلش تعلق ندارد و محل وقف تام در پایان قصص و اکثراً در فواصل آیات موجود است (سخاوی، ص ۲۰۲ ب؛ التشر، ج ۱، ص ۲۲۶ و زکریا و اشمونی، ص ۹).

(۵) عبارت داخل قلب در هیچ یک از نسخه‌ها نیست، ولی ابو عمرو دانی، سخاوی و مسند أحمد آن را آورده‌اند. أبو بکره، نصر بن حرث یا ابن مسروح است، که از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده و اولادش از او روایت کرده‌اند (الاصابه، ج ۳، ص ۵۷۱). عبد الرحمن فرزند ابن مسروح است که در بصره ولادت یافته است (الکاشف، ج ۲، ص ۱۵۸).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۶۹

افزون کن [پس از آن، جبرئیل گفت: ای پیامبر بر دو قرائت بخوان، باز میکائیل گفت «۱» آن را افزون کن، تا به هفت قرائت رسید، همه آنها قانع کننده و کافی است مادامی که آیه عذابی به آیه رحمت ختم نشده باشد، یا آیه رحمت با آیه عذاب پایان نیافته باشد و در روایت دیگری آمده است: مادام که آیه رحمت به عذاب ختم نشده باشد یا آیه عذاب به مغفرت پایان نیافته باشد «۲».

ابو عمرو می گوید: این تعلیم وقف «۳» از جانب رسول خدا صلی الله علیه و اله است که از ناحیه جبرئیل علیه السلام آمده است؛ زیرا ظاهر خبر این است که می توان بر آیه‌ای که ذکر بهشت یا ثواب در آن است وقف کرد و اگر ما بعدش سخن از عقاب خداوند است جدا می گردد.

هم چنین سزاوار است بر آیه‌ای که در آن از آتش یا عقاب الهی یاد می شود وقف کنند و آن را از ما بعدش که ذکر بهشت یا ثواب است جدا سازند «۴».

دانستن این نکته لازم است که این نوع از وقف (وقف تام) جز هنگام اتمام قصص، و در فواصل آیات- که به وفور موجود است- یافت نمی شود «۵»؛ مانند وقف بر قول خداوند: وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (بقره، آیه ۵) و ابتدا از إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا (بقره، آیه ۶) و وقف بر أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره، آیه ۴۶) و ابتدا از يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ «۶» (بقره، آیه ۴۷). (۱) عبارت داخل قلب از نسخه «س» ساقط شده است.

(۲) این حدیث در المسند، ج ۵، ص ۴۱ آمده است. در مورد روایات دیگر این حدیث ر. ک: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۶۲؛ أبو داود، ج ۲، ص ۷۶، و التسنائی، ج ۲، ص ۱۵۴.

(۳) در نسخه «س و د» چنین آمده است. در نسخه «ط» «تام» به آن اضافه شده است. نزد دانی و سخاوی «این تعلیم تام» است.

(۴) سخاوی در ص ۱۹۸ بعد از نقل عبارت «دانی» می نویسد: مسأله آن گونه که ابو عمرو گفته است نیست. بلکه حدیث به استناد عبارت «كُلِّ شَافٍ» دلالت دارد که قاری هر جا که بخواهد وقف می کند ... آن چه ممنوع است تغییر معنا به سبب وصل کردن است.

(۵) در نسخه «ط» «زیاد یافت نمی شود» آمده است.

(۶) نحاس، ص ۱۳۹؛ دانی، ص ۵ و زکریا و اشمونی، ص ۳۹.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۷۰

گاهی نیز وقف تام قبل از اتمام آیه قرار دارد؛ مانند قول پروردگار: لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي. این گفتار ظالم است و آیه با این کلام پروردگار پایان می پذیرد:

وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا «۱» (فرقان، آیه ۲۹).

وقف تام گاهی به فاصله یک کلمه بعد از اتمام آیه قرار دارد؛ مانند گفتار خداوند: لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا. كَذَلِكَ (كهف، آیه ۹۰ و ۹۱). آخر آیه «سترا» است، ولی وقف تام در «كذلك» «۲» است. یا مانند کلام خداوند در وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ (صافات، آیه ۱۳۷ و ۱۳۸)، آخر این آیه «مصبحین» است، ولی محل وقف تام «و باللیل» است، برای این که عطف بر

معناست و در تقدیر: مصححین و ملّیلین «۳» بوده است. مثل موارد بالاست قول خداوند: وَ سُرُّرًا عَلَیْهَا یَتَّكُونَ. وَ زُخْرَفًا «۴» (زخرف، آیه ۳۴ و ۳۵).

هم چنین گاهی وقف تام از نظر معنا- نه از جهت لفظی- در درجه وقف کافی قرار می‌گیرد، مانند وقف بر لَتَّؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزَّرُوهُ [و یرقروه و ابتدا از:

تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً «۵» (فتح، آیه ۹)؛ زیرا ضمیر در تُوَقَّرُوهُ به رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در تَسْبِیحُوهُ به خداوند بر می‌گردد. بنا بر این، تفاوت در چگونگی وقف است.

هم چنین در وَ یُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا وقف تام است و از مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ... «۱» ابن انباری، ص ۸۰۴، نحاس، ص ۵۲۰؛ دانی، ص ۵ و زکریا و اشمونی، ص ۲۷۴.

(۲) ابن انباری، ص ۷۶۰؛ نحاس، ص ۴۴۹؛ دانی، ص ۶ و زکریا و اشمونی، ص ۲۳۴.

(۳) ابن انباری، ص ۸۵۹؛ نحاس، ص ۶۰۷؛ دانی، ص ۶ و زکریا و اشمونی، ص ۳۲۶.

(۴) انتهای آیه «یتکئون» و محل وقف تام «و زخرفا» است. ابن انباری، ص ۸۸۳؛ نحاس، ص ۶۴۸؛ دانی، ص ۶ و زکریا و اشمونی، ص ۳۵۰.

(۵) در نسخه‌های اصلی، آیه با ضمیر غایب نوشته شده است که قرائت ابو عمرو و ابن کثیر است و قرائت سایرین «لتؤمنوا...» با ضمیر مخاطب است. (السبعة، ص ۶۰۳؛ الکشف، ج ۲، ص ۲۸۰؛ النشر، ج ۲، ص ۳۷۵؛ ابن انباری، ص ۹۰۰؛ نحاس، ص ۶۷۰؛ زکریا و اشمونی، ص ۳۶۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۶۷؛ البحر المحیط، ج ۸، ص ۹۱ و فتح القدیری، ج ۵، ص ۴۷).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۷۱

ابتدا می‌شود. هم چنین وقف بر... وَ لَا- لِأَبَائِهِمْ تام است و از کَبُرَتْ کَلِمَةً «۱» ابتدا می‌شود. این مورد و موارد شبیه آن نزد اهل تأویل، وقف تام است.

در بعضی موارد بنا به قرائتی وقف «تام» و به قرائت دیگر، وقف «حسن» است، مانند وقف بر إلی صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ، این جا به قرائت کسانی که اسم جلاله بعدی را رفع داده‌اند: اللَّهُ الَّذِي (ابراهیم، آیه ۱ و ۲) وقف تام است و اگر اسم جلاله نعت و صفت باشد وقف حسن «۲» است. هم چنین در مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ آمَنَّا بِهِ قرائت کسانی که خاء را در اتَّخَذُوا (بقره، آیه ۱۲۵) کسره داده‌اند وقف تام است، «۳» و به قرائت دیگر قاریان، وقف کافی است. «۴»

گاهی وقف، به معنایی تام است و به معنای دیگر غیر تام است؛ مانند قول خداوند:

وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ (آل عمران، آیه ۷) با این فرض که ما بعد آن، جمله استینافی (۱) در نسخه «ط» «کبرت» است. آیات ۴ و ۵ سوره کهف چنین است: وَ یُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا. مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لَا لِأَبَائِهِمْ کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا؛ و کسانی را که گفته‌اند خداوند فرزندى گرفته است، هشدار دهد، نه آنان و نه پدرانشان به این [ادعا] دانشی ندارند بزرگ سخنی است که از دهانشان بر می‌آید. [آنان جز دروغ نمی‌گویند (ر. ک: ابن انباری، ص ۷۵۶؛ نحاس، ص ۴۴۳؛ زکریا و اشمونی، ص ۲۲۹).

(۲) نافع، ابن عامر و ابو جعفر بنا به استیناف و آغاز جمله، لفظ جلاله را رفع داده‌اند. سایر قراء عشره، لفظ جلاله را به جرّ و کسره خوانده‌اند به عنوان بدل از «العزیز». أبو زرعه در حجة القرائات، ص ۳۷۶ می‌نویسد: جایز نیست گفته شود: نعت برای حمید است. بلکه این مورد مانند این است که کسی بگوید: مرتب بزید الظریف. پس اگر گفته شود: بالظریف زید. این بدل است نه نعت (ابن انباری، ص ۷۳۹؛ نحاس، ص ۴۱۴؛ سخاوی، ص ۲۰۵؛ بحر المحیط، ج ۵، ص ۴۰۴؛ عکبری إملأ- ما منّ به الرحمن، ج ۲، ص ۶۵؛ السبعة، ص ۳۶۲؛ الکشف، ج ۲، ص ۲۵ و النشر، ج ۲، ص ۲۹۸).

(۳) وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ چون خانه [کعبه را برای مردم محل اجتماع و [جای امنی قرار دادیم، [و فرمودیم: در مقام ابراهیم، نماز گاهی برای خود اختیار کنید]. م.

(۴) نافع و ابن عامر «و اتخذوا» را به فتح خاء (بنابر خبری بودن آن) خوانده‌اند، ولی قاریان دیگر آن را امر قرار داده و به کسر خاء قرائت کرده‌اند (السبعة، ص ۱۷۰؛ الکشف، ج ۱، ص ۲۶۳؛ النشر، ج ۲، ص ۲۲۲؛ ابن انباری، ص ۵۳۲؛ نحاس، ص ۱۶۲ و زکریا و أشمونی، ص ۴۸).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۷۲

و جدید است، وقف تام است. نافع، کسائی، یعقوب، فزّاء، اخفش، ابو حاتم، ابن کیسان، ابن اسحاق، طبری، احمد بن موسی اللؤلؤی، ابو عیید قاسم بن سلام، محمّد بن عیسی اصبهانی «۱»، ابن انباری، ابو القاسم عباس بن فضل این محل را برای وقف برگزیده‌اند.

این ظاهر معنایی است که تفسیر آیه اقتضا می‌کند و این معنا را مالک بن انس و دیگران برگزیده‌اند.

و الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ «۲»؛ یعنی تسلیم هستند و آن را تصدیق می‌کنند، این قول از ابن عباس، عایشه و ابن مسعود است. عروّه بن زبیر گفته است:

راسخان در علم، تاویل قرآن را نمی‌دانند، ولی می‌گویند: آمنا به کلّ من عند ربنا.

بیش تر مفسران این قول را انتخاب کرده‌اند.

مفسران دیگر گفته‌اند: نباید در «إِلَّا اللَّهُ» وقف نمود؛ زیرا و الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ معطوف علیه است. ابو عمرو بن حاجب «۳» وعده‌ای دیگر این قول را اختیار کرده‌اند. طبق نظر اینان، این آیه از آیات «متشابه» است و احتمال معنایی غیر از ظاهر آیه دارد. شیخ ابو عبد الله مدینی می‌گوید، «۴» اقوال این دسته از مفسران بیش از سی قول است. «۵» (۱) در نسخه «ط» «أجهانی» آمده و صحیح آن همان است که در نسخه‌های «س و د» است، در زمینه شرح حال او ر. ک: ج ۲، ص ۲۲۳. غایه النهایه.

(۲) وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا؛ با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند، [آنان که می‌گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه از جانب پروردگار ماست».

(۳) عثمان بن عمر، معروف به ابن حاجب، نحوی معروف و استاد قرائت بوده است. مؤلف کتاب الکافیة و الشافیة. در سال ۶۴۶ هـ (ق) وفات یافته است (غایه النهایه، ج ۱، ص ۵۰۸ و بغیة الوعاء، ج ۲، ص ۱۳۴).

(۴) در نسخه «ط» «مرتضی» نوشته شده است. در زمینه شرح حال ابو عبد الله مدینی ر. ک: غایه النهایه، ج ۲، ص ۲۴۱.

(۵) در مورد نظریات علما در تفسیر آیه و احکام وقف بر آن، ر. ک: ابن انباری، ص ۵۶۵؛ نحاس؛

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۷۳

فصل دوم - وقف «کافی»

وقف بر موضعی است که از نظر لفظی از ما بعدش جداست، ولی در معنا، (بنا به وجهی)، به ما بعدش تعلق دارد. «۱» ابن مسعود نقل می‌کند که: رسول خدا صلی الله علیه و اله به من فرمود: برایم قرآن بخوان. گفتم: بر تو قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر تو نازل شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: من دوست دارم که قرآن را از دیگران بشنوم. ابن مسعود گفت: شروع به خواندن سوره نساء نمودم تا به این جا رسیدم: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً (نساء، آیه ۴۱). ناگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و اله که چشمانش پر از اشک بود به من فرمود: تو را کافی است. «۲» ابو عمرو دانی می‌گوید: این خبر دلیلی بر جواز وقف بر وقف کافی است؛ چون در «شهادا» جمله تمام و تام نیست، بلکه از نظر معنا متعلق به ما بعد است؛ زیرا تقدیر

آیه چنین است: فکیف یکون حالهم اذا کان هذا: یَوْمَئِذٍ یُودُّ الذِّینَ کَفَرُوا (نساء، آیه ۴۲). بنابراین، آن چه در ما بعد است متعلق به ما قبل است و جمله در «حدیثا» تمام است؛ «۳» زیرا داستان، این جا پایان ص ۲۱۲؛ سخاوی، ص ۲۰۵ ب، طبری، ج ۳، ص ۱۲۲، تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۱۶ و بحر المحيط، ج ۲، ص ۳۸۴.

(۱) سخاوی در ص ۲۰۳: این نوع از وقف را وقف صالح، مفهوم و جایز نیز نامیده است.

(۲) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۱۳، ۱۱۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۵۱؛ ترمذی، ج ۴، ص ۳۰۴ و ابی داود، ج ۳، ص ۳۲۴.

(۳) آیات ۴۱ و ۴۲ نساء: فَکَیْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هَؤُلَاءِ شَهِیدًا. یَوْمَئِذٍ یُودُّ الذِّینَ کَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا یَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِیثًا؛ پس چگونه است [حالشان آن گاه که از هر امتی گواهی آوریم، و تو را بر آنان گواه آوریم؟ آن روز، کسانی که کفر ورزیده‌اند، و از پیامبر [خدا] نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش با خاک یکسان می‌شدند. و از خدا هیچ سخنی را نمی‌توانند پوشیده نگاه دارند].

نحاس در ص ۲۵۰ می‌نویسد: «شهِیداً» وقف کافی نام تمام است، چون تقدیر این است: حال آنان چگونه است هنگامی که: یَوْمَئِذٍ یُودُّ الذِّینَ کَفَرُوا. بنابراین، در و لَا یَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِیثًا جمله تمام است. ابن انباری در ص ۵۹۸ می‌گوید: «شهِیداً» وقف حسن غیر تام است و «حدیثاً» تام است (ر. ک: ابو عمرو دانی، ص ۶).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۷۴

می‌پذیرد؛ یعنی آخر آیه دوم. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دستور داد ابن مسعود در «شهِیداً» توقف کند، بدون این که آیه بعدی را بخواند. این مسأله دلیل روشنی بر جواز وقف بر وقف کافی است.

مثال دیگر؛ مانند کلام خدا در: وَالذِّینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِکَ (بقره، آیه ۴) است که گفتاری دارای مفهوم و کافی است و جمله بعدی از نظر لفظ گفتاری است مستقل و بی‌نیاز از ما قبلش، گر چه از نظر معنا با ما قبلش مرتبط است. «۱»

وقف کافی نیز مانند وقف تام درجاتی دارد. از مواضعی که «کفایت» وقف بر آن از موضع دیگر بیش تر است، این آیه است: وَ أَشْرَبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ (بقره، آیه ۹۳)، وقف بر «بکفرهم» وقف کافی است، ولی إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ از نظر کفایت وقف، بهتر است. «۲» هم چنین وقف در: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا کَافِیً است، اما وقف در إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ در کفایت برتر است. «۳»

گاهی وقف بنا به قرائتی کافی است، در حالی که به قرائت دیگر باید به وصل خواند؛ مانند وَ یُکْفِرُ عَنْکُمْ [مِنْ سَیِّئَاتِکُمْ]. اگر کسی «یکفر» را با علامت رفع بخواند، باید بر فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وقف کند. اما اگر آن را جزم داد بر [خیر لکم نباید وقف کند، «۴» و مانند

(۱) جمله بعدی: «و بالأخره هم یوقنون» است (ر. ک: ابن انباری؛ ص ۴۹۲؛ نحاس، ص ۱۱۵؛ زکریا و اشمونی، ص ۳۰).

(۲) آیه چنین است: وَ أَشْرَبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ قُلْ بَشِّرْ مَا یَأْمُرُکُمْ بِهِ إیمانُکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، و بر اثر کفرشان [مهر] گوساله در دلشان سرشته شد. بگو: اگر مؤمنید [بدانید که ایمانتان شما را به بد چیزی وا می‌دارد]. (ر. ک: ابو عمرو دانی، ص ۱۴؛ زکریا و اشمونی، ص ۴۴).

(۳) ابن انباری، ص ۵۳۲؛ نحاس، ص ۱۶۳؛ ابو عمرو دانی، ص ۲۱ و زکریا و اشمونی، ص ۴۹.

(۴) آیه ۲۷۱ بقره: إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِیَ وَ إِنْ تَحْفُوهَا وَ تَوْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ یُکْفِرُ عَنْکُمْ مِنْ سَیِّئَاتِکُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ؛ اگر صدقه‌ها را آشکار کنید، این، کار خوبی است، و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید، این برای شما بهتر است؛ و بخشی از گناهانتان را می‌زداید، و خداوند به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است. ابن عامر و حفص از عاصم «و یکفر» را با یاء و علامت رفع خوانده است. ابو عمرو، ابن کثیر، یعقوب و ابو بکر از عاصم با نون و رفع «نکفر» خوانده‌اند. نافع، حمزه،

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۷۵

وقف در قول خداوند یَسْتَبِشِّرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ. اگر کسی همزه را در: إِنْ اللَّهُ با کسره بخواند وقف بر «فضل» کافی است و

از (ان الله) ابتدا می‌کند، ولی اگر آن را فتحه دهد، باید به وصل بخواند. «۱»

گاهی وقف بنا به معنایی کافی است، اما همان موضع وقف، بنا به تأویل دیگری غیر کافی است؛ مانند يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ. اگر «ما» در وَ مَا أُنزِلَ (بقره، آیه ۱۰۲) نافیه فرض شود وقف بر «السحر» کافی است، ولی در صورتی که آن را بمعنی «الذی» بگیریم، به وصل خوانده می‌شود. من می‌گویم این جا «ما» نافیه است. «۲» یا مثل قول خداوند: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ اِغْرَاهِی ضَمِير «علیه» اشاره به ابو بکر باشد، وقف کافی است. این قول سعید بن جبیر است که گفت: چون پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَمِيشَه دَارِی سَكِينَه وَ آرَامَش است، «۳» اما اگر ها ضمیر را به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اِرْجَاع دِهِيْم، وقف بر (علیه) کافی نیست و باید به وصل خواند. «۴» و از این قبیل است قول خداوند: حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ، کسائی، ابو جعفر و خلف با نون و جزم «نکفر» خوانده‌اند (ر. ک: السَّبْعَه، ص ۱۹۱؛ الکشف، ج ۱، ص ۳۱۷؛ النَّشْر، ج ۲، ص ۲۳۶؛ نحاس، ص ۲۰۰ و زکریا و اشمونی، ص ۶۵).

(۱) آیه ۱۷۱ سوره آل عمران یَسْتَشِیْرُوْنَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضْتَبِعُ اِجْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ؛ بر نعمت و فضل خدا و این که خداوند پاداش مؤمنان را تباہ نمی‌گرداند، شادی می‌کنند. کسائی «و ان الله» را با همزه مکسور خوانده و آن را استیناف و جمله جدید فرض کرده است. بقیه قراء، آن را عطف بر «بنعمه» قرار داده و با فتحه خوانده‌اند (السَّبْعَه، ص ۲۱۹؛ الکشف، ج ۱، ص ۳۶۴؛ النَّشْر، ج ۲، ص ۲۴۴ و نحاس، ص ۲۴۰).

(۲) خداوند فرمود: ... يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَی الْمَلَکِيْنَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ؛ به مردم سحر می‌آموختند. [و نیز از آن چه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند]]. برای مفسران و قاریان در مورد «ما» دو قول است: نافیه و موصوله (ر. ک: ابن انباری، ص ۵۲۵؛ نحاس، ص ۱۵۶؛ ابو عمرو دانی، ص ۲۸؛ طبری، ج ۱، ص ۱۵۵؛ قرطبی، ج ۲، ص ۵۰؛ البحر المحيط، ج ۱، ص ۳۲۸؛ اعراب القرآن للعکبری، ج ۱ ص ۵۵ و زکریا و اشمونی، ص ۴۵).

(۳) هاء ضمیر در «علیه» به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اشاره دارد و استدلالی که آن را به سعید بن جبیر نسبت داده‌اند، صحیح نیست (ر. ک: علامه طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، انتشارات اسلامی، قم ۱۳۶۴، ج ۹، ص ۳۷۴-۳۸۰). م.

(۴) در آیه ۴۰ سوره توبه آمده است: ... إِذِ هُمَا فِي الْغَارِ إِذِ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ دَرِ اَمْدِی بَرِ عِلْمِ تَجْوِيْدِ، ص: ۱۷۶

به نظر کسانی که آن را با عبارت ما قبلش در ارتباط بدانند که خطاب به اهل مکه است، وقف بر آن کافی است، و پس از آن به بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَوْفٌ رَحِيْمٌ ابتدا می‌شود. البته به وصل خواندن آن بهتر است. «۱»

فصل سوم - وقف «حسن»

وقف بر موضعی است که وقف بر آن نیکو است؛ زیرا در آن موضع، کلام پسندیده و مفید است. ولی ابتدا از ما بعد آن پسندیده نیست، زیرا از نظر لفظ و معنا به ما قبل تعلق دارد. «۲»

شیخ ابو حفص عمر بن حسن بن امیله المزی «۳» از راویان حدیث نقل کرده است که ام سلمه گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَرَأْتَش رَا تَقْطِيعَ كَرَدَه، می‌فرمود: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ سِپَسِ وَ قَف مِی كَرَدَنَد؛ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَاَزِ وَ قَف مِی كَرَدَنَد ... «۴» عَلَيْهِ وَ اَيْدُهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا ... آن گاه که آنان در غار [ثور] بودند، وقتی به همراه خود می‌گفت: «اندوه مدار که خدا با ماست» پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهیانی که آنها را نمی‌دیدند تأیید کرد ... (طبری، ج ۱۰، ص ۹۶؛ قرطبی، ج ۸، ص ۱۴۸؛ بحر المحيط، ج ۵، ص ۴۳؛ فتح القدير، ج ۲، ص ۳۶۲ و زکریا و اشمونی، ص ۱۶۵).

(۱) آیه ۱۲۸، سوره توبه: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَوْفٌ رَحِيمٌ؛ قطعاً برای شما

پیامبری از خود شما آمد که بر او دشوار است که شما در رنج بیفتید، به [هدایت شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است]. (ابن انباری، ص ۷۰۱؛ نحاس، ص ۳۷۱؛ دانی، ص ۷۳؛ زکریا و اشمونی، ص ۱۷۲ و بحر المحيط، ج ۵، ص ۱۱۸).

(۲) دانی، ص ۸ و سخاوی، ص ۲۰۳.

(۳) مزّی یکی از اساتید مؤلف است که در سال ۷۷۸ (ه ق) وفات یافته است. مؤلف از قول او مطالب زیادی از استاد او، ابن البخاری نقل کرده است. برای زندگی‌نامه این دو ر. ک: غایه النّهایه، ج ۱، ص ۵۹۰، ۵۲۰.

(۴) حدیث در سنن اَبی داود، ج ۴، ص ۳۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۵۷ آمده است و در این دو کتاب اضافه شده است (و می‌خوانده است: مَا لَیْسَ بِکَ یَوْمَ الدِّینِ. ترمذی در مورد حدیث گفته است: خیر شگفت آوری است؛ زیرا اسناد خبر، متصل نیست) اعتراض ترمذی به خبر به دلیل روایت

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۷۷

گفته‌اند: این خبر دلیلی بر جواز وقف «حسن» در فواصل (انتهای) آیات است؛ زیرا محل وقف‌های یاد شده از نظر لفظ و معنا با ما قبل و ما بعدش ارتباط دارد. این قسم از وقف، پسندیده است، ولی ابتدا به ما بعد آن خوب نیست، مگر این که در رؤوس آیات باشد، و این «سنت» است.

یحیی بن مبارک از ابو عمرو بن علاء حکایت کرده است، که در رأس آیات وقف می‌کرد و می‌گفت: این برای من دوست داشتنی‌تر است «۱» وقف حسن، هنگامی که در رأس آیات نباشد، مانند «الحمد لله» کلام مفیدی است، ولی عبارت «رب العالمین» بی‌نیاز از عبارت اول نیست. «۲».

احتمال دارد وقف بر موضعی به معنایی، وقف تام باشد و به معنای دیگر کافی بوده و یا وقف حسن باشد؛ مثل قول پروردگار در هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ ممکن است وقف تام باشد، اِکْرَ الدِّینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ مبتدا بوده و خبرش اَوْلَئِکَ عَلَی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ باشد. و ممکن است وقف کافی باشد، اِکْرَ الدِّینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ به معنای (هم الذین) باشد، و یا با تقدیر گرفتن (أعنی الذین) آن را منصوب فرض کرد.

و می‌تواند وقف حسن باشد، در صورتی که «الذین» صفت برای «المتّقین» قرار گیرد. «۳» «ملک» است.

قسطلانی در لطایف الاشارات. ص ۲۵۳ حدیث را همراه حاشیه ترمذی و اعتراض «تربشتی» نقل کرده است که: این روایت، اهل بلاغت را راضی نمی‌کند و مخالف فصاحت رسول خدا صلی الله علیه و اله در وقف و ابتداء است.

(۱) دانی، ص ۸ و سخاوی، ص ۲۰۳.

(۲) دانی، ص ۷ و ابن انباری در ص ۴۷۴ می‌گوید: وقف بر «الحمد لله» حسن است، ولی تام نیست.

همچنین ر. ک: نحاس، ص ۱۰۸.

(۳) بقره، آیه ۱-۵: «الم، ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتّقین. الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصّیْلوه و ممّا رزقناهم ینفقون. و الذین یؤمنون بما أنزل إلیک و ما أنزل من قبلک و بالآخره هم یوقنون. اولئک علی هدی من ربّهم و اولئک هم المفلحون».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۷۸

فصل چهارم - وقف «قبیح»

وقفی است که اگر معنا را تغییر دهد یا ناقص کند، وقف عمدی بر آن جایز نیست؛ «۱» مانند وقف بر «باسم» که معنای مفیدی ندارد، یا مانند وقف در این موارد:

فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّینَ «۲»؛ إِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی «۳»؛ إِنَّ اللّٰهَ لَا یَسْتَجِیْبُ «۴»؛ إِنْ کَانَ وَاحِدَةً فَلَهَا النُّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ «۵»؛ إِنَّمَا یَسْتَجِیْبُ الذِّیْنَ

يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى «۶»، مَا مِنْ إِلَهٍ «۷»؛ و [إِلَّا إِلَهَ «۸» وَأَصْحَابُ النَّارِ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ «۹» و مانند این‌ها. بنابراین، لازم است در زمینه اعراب این آیات و وقف بر آنها ر. ک: مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص ۱۷-۱۹؛ اعراب القرآن للعکبری، ج ۱، ص ۱۰-۱۴؛ ابن انباری، ص ۴۹۰؛ نحاس، ص ۱۱۳؛ دانی، ص ۱۴ و سخاوی، ص ۲۰۳.

(۱) سخاوی در ص ۲۰۲ ب می گوید: «وقف قبیح» وقفی است که مفهوم کلام از آن فهمیده نمی‌شود، یا به جز چیزی که اراده شده فهمیده می‌شود (ر. ک: دانی، ص ۱۴).

(۲) آیه ۴ و ۵ سوره ماعون: فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.

أشمونی، ص ۴۳۵ می‌نویسد: وقف بر «المصلین» قبیح است؛ زیرا معنایی غیر از آن چه خدا اراده کرده است، تصور می‌شود؛ یعنی تهدید شدید با کلمه «ویل» برای نمازگزاران مطیع و سرکش. در حالی که توصیف نمازگزارانی که تهدید شده‌اند در آیات بعد آمده است.

(۳) مائده، آیه ۵۱: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. (۴) بقره، آیه ۲۶: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا...؛ خدای را از این که به پشه‌ای- یا فروتر [یا فراتر] از آن- مثل زند، شرم نیاید.

(۵) نساء، آیه ۱۱: وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ...؛ و اگر [دختری که ارث می‌برد] یکی باشد، نیمی از میراث از آن اوست؛ و برای هر یک از پدر و مادر وی (متوفاً) ۱/۶ از ما ترک [مقرر شده است، این در صورتی است که [متوفاً] فرزندی داشته باشد...].

(۶) انعام، آیه ۳۶: إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ؛ تنها کسانی [دعوت تو را] اجابت می‌کنند که گوش شنوا دارند، و [اما] مردگان را خداوند [در قیامت بر خواهد انگيخت؛ سپس به سوی او باز گردانیده می‌شوند].

(۷) آل عمران، آیه ۶۲: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

(۸) بقره، آیه ۱۶۳: وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. عبارت داخل قلاب از نسخه «س» افتاده است.

(۹) غافر، آیه ۶ و ۷: وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...؛ و بدین سان فرمان پروردگارت درباره کسانی که کفر ورزیده بودند، به حقیقت پیوست که ایشان همدمان آتش خواهند بود. کسانی که عرش [خدا] را حمل می‌کنند، و آنها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارش تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده‌اند طلب آمرزش می‌کنند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۷۹

قاریان از وقف نمودن بر این موارد بپرهیزند.

هم چنین اگر تمام شدن نفس در جایی باشد که نباید وقف کرد، اگر رجوع به ما قبل ناپسند باشد، باید از جای مناسبی ابتدا کرد؛ مانند وقف هنگام تمام شدن نفس در:

عُزَيْرٌ ابْنُ، که نباید از «عزیر» و یا «ابن» شروع کرد، بلکه باید از وَقَالَتِ الْيَهُودُ... «۱»

شروع کرد. موارد دیگر نیز چنین است.

شیخ عمر بن أمیله از طریق راویان حدیث نقل می‌کند که «عدی بن حاتم» گفت:

دو مرد خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسیدند، یکی از آنان در مقام شهادت، گفت: من قطع الله و رسوله فقد رشد، و من يعصهما، و وقف کرد؛ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: برخیز [و به نقلی فرموده است برو]، بدگوینده‌ای هستی «۲». گفته‌اند: این روایت دلیل عدم جواز وقف بر موضع قبیح است؛ زیرا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آن شخص را به دلیل وقف ناپسندش طرد کرد، چون او میان دو حالت اطاعت خدا و رسول و سرپیچی از فرمان آنها، جمع نمود.

در حالی که بهتر بود بر «رشد» وقف می‌کرد، پس از آن می‌گفت: (و من يعصهما فقد غوى) «۳». به هر حال من معنای حدیث را تبیین نمودم، چگونگی روایت را در کتابی به نام (۱) توبه، آیه ۳۰: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ... (۲) در نسخه «ط» نوشته شده است «تو بد گوینده‌ای هستی».

(۳) حدیث به روایت‌های متعددی آمده است. علما درباره سبب و رمز گفتار پیامبر صلی الله علیه و اله: (قم أو اذهب) آرای مختلفی اظهار کرده‌اند. دسته‌ای آن را مربوط به «و من يعصهما» می‌دانند، در صورتی که آن مرد باید می‌گفت: (و من يعص الله و رسوله). عده‌ای دیگر گفته‌اند بر آن شخص لازم بود که بر «رشد» وقف می‌نمود، پس از آن می‌گفت: (و من يعصهما) (صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۹۲؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۹۵؛ نسائی، ج ۶، ص ۹۰؛ در نسائی، شرح حدیث توسط سیوطی را مطالعه کنید؛ جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۷۳۹؛ نحاس، ص ۸۸ و لطائف، ص ۲۵۵).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸۰

«التوجيهات في اصول القرائات»، نوشته‌ام و نیازی نمی‌بینم که آن را دوباره مطرح کنم.

گفتاری درباره وقف بر «کلا»

«۱» کلا در پانزده سوره قرآن و در ۳۳ مورد به کار رفته و همه آنها در سوره‌های مکی است «۲».

در وقف بر کلا و ابتدا از آن اختلاف است که آن بر نظریات دانشمندان زبان عربی استوار است.

عده‌ای کلا را ردّ سخن ما قبل ردع و زجر دانسته‌اند «۳». این، دیدگاه خلیل، سیبویه، اخفش، مبرد، زجاج و احمد بن یحیی است «۴». گروه دیگری گفته‌اند به معنای «حقاً» [آری، حقیقتاً] است، اسم بوده و به معنای مصدر است و در تقدیر چنین است: أحقّ (۱) احمد بن فارس مقاله‌ای در مورد «کلا» دارد، همچنین ابو جعفر احمد بن رستم طبری نیز رساله‌ای در زمینه «کلا» نوشته است که هر دوی آنها در «مکتبه الدولیه»، ریاض، سال ۱۴۰۲ (ه ق) چاپ شده است. مکی کتابی دارد با عنوان شرح کلا و بلی و بلی و نعم و وقف بر هر یک از آنها در قرآن، که در دمشق، انتشارات دار المأمون، ۱۳۹۸ (ه ق) چاپ شده است و همه آنها با تحقیق دکتر احمد حسن فرحات می‌باشد. ابو عمرو دانی بارها در کتابش المکتفی اشاره دارد به کتابی که در زمینه وقف بر «کلا و بلی» نگاشته است و به نظر می‌رسد این جزری از آن استفاده کرده است، البته من آن را نیافتم. منابع من، رساله‌های چاپ شده در زمینه «کلا» و کتب وقف و ابتداست.

ضمناً در پاورقی‌ها تنها نام مؤلفان آنها را ذکر کرده‌ام.

در زمینه مباحث مربوط به کلا ر. ک: ابن انباری، ص ۴۲۱؛ نحاس، ۴۵۸؛ سخاوی، ۲۱۳؛ زکریا و أشمونی، ۲۲؛ لطائف الاشارات، ص ۲۵۹ و مغنی، ص ۲۰۶.

(۲) ابن رستم، ص ۲۴؛ مکی، ص ۲۷ و سخاوی، ص ۲۱۳.

(۳) کلا حرف ردع و زجر است و یکی از معانی آن همین ردع و زجر است که در تنبیه مخاطب نسبت به باطل بودن سخنش به کار می‌رود و به معنی «نه چنان است» می‌باشد (فرهنگ لاروس، ج ۲، ص ۱۷۲۷). م.

(۴) الکتاب، ج ۲، ص ۳۱۲؛ ابن انباری، ص ۴۲۲؛ ابن رستم، ص ۱۵؛ ابن فارس، ص ۳۶؛ مکی، ص ۲۷؛ سخاوی، ص ۲۱۳ ب و مغنی، ص ۲۰۶.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸۱

ذَلِكَ حَقًّا. این معنا را کسائی و دیگران برگزیده‌اند «۱». ابن انباری می‌گوید: مفسران آن را به معنای «حقاً» می‌دانند، و زجاج می‌گوید: «حقاً» تأکید است و تأکید، بعد از تمام شدن کلام واقع می‌شود. دسته‌ای دیگر «کلا» را به معنای «ألا» قرار داده‌اند که در

آغاز کلام به کار می‌رود. این نظر ابو حاتم و برخی دیگر است «۲».

فَرَّاءٌ مِیْ گوید: کَلَّا به منزله «سوف» است؛ زیرا صله و حرف ردّ است. پس در «کفایت»، مانند «نعم و لا» می‌باشد. از این رو، اگر کَلَّا را برای ما بعدش صله قرار دهید، نباید بر آن وقف کنید؛ مانند: کَلَّا و رَبِّ الْكَعْبَةِ. در قرآن نیز چنین آمده است: کَلَّا وَالْقَمَرِ (مدثر، آیه ۳۲). بنابر این وقف بر کَلَّا قبیح است، چون صله برای قسم است. محمد بن سعدان الضریر و ابو عبد الرحمان بن الیزیدی از فَرَّاء پیروی کرده‌اند. «۳»

احمد بن یحیی (طبق نقل مکی) «۴» گفته است: «کَلَّا» در اصل «لا» ی نافی است که کاف تشبیه بر سر آن در آمد و یک کلمه شد؛ برای این که کاف از معنای تشبیه خارج شود، لام را مشدّد کرده‌اند. از نظر احمد بن یحیی، کَلَّا ردّ کلام سابق است «۵». علمای ما در وقف بر کَلَّا اختلاف دارند: برخی از آنان وقف بر کَلَّا را به طور مطلق (۱) ابن انباری، ص ۴۲۶؛ ابن رستم، ص ۱۵؛ ابن فارس، ص ۳۶؛ سخاوی، ص ۲۱۳ ب و مغنی، ص ۲۰۶.

(۲) ابن انباری، ص ۴۲۲ می‌نویسد: از نظر ابو حاتم کَلَّا در مواردی به معنای «لا یكون ذلك» و هم چنین به معنای «ألا» ی تنبیه است [که بر تحقق ما بعد خود دلالت دارد. م. ر. ک: ابن رستم، ص ۱۶؛ ابن فارس، ص ۳۷؛ مکی، ۲۵؛ نحاس، ۷۶۸؛ سخاوی، ۲۱۳ ب؛ ابن هشام در مغنی، ص ۲۰۶ قول ابو حاتم را ترجیح داده است، که کَلَّا به معنای «ألا» ی استفتاحیه است.

(۳) ابن انباری، ص ۴۲۱: نظر ابو جعفر محمد بن سعدان مانند نظر فَرَّاء است، و یزیدی را ذکر نکرده است. ابن سعدان در سال ۲۳۱ (ه ق) از دنیا رفته است (غایة النّهایه، ج ۲، ص ۱۴۳). عبد الله بن یحیی مبارک (یزیدی) قرائت را از پدرش و او از ابو عمرو بن علا گرفته است (غایة النّهایه، ج ۱، ص ۴۶۳).

(۴) در نسخه «ط» آمده (مطابق آن چه که او از مکی نقل کرده است) و این اشتباه واضحی است.

(۵) مکی، ص ۲۲؛ ابن فارس در ص ۳۹ مقاله‌اش، نظر احمد بن یحیی را نقل نموده و می‌گوید: به دو جهت این گفتار نادرست است: الف- از علمای قدیم زبان عربی چنین سخنی نرسیده است. ب- دلیلی هم آن را تأیید نمی‌کند. «کَلَّا» ی مشدّد و «کَلَّا» ی مخفّف، دو چیز جدا از هم هستند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸۲

اجازه داده‌اند و من به این صورت بر استاد امین الدین عبد الوهّاب، مشهور به «ابن سلّار» «۱» قرائت کردم. بعضی از آنان نیز به طور مطلق وقف بر آن را ممنوع کرده‌اند و استاد ما سیف الدین بن جندی چنین روشی داشت. عده‌ای دیگر کار برد آن را متفاوت دانسته‌اند، از این رو در بعضی از موارد با توجه به معنای آن، وقف کرده‌اند و در موارد دیگری وقف را منع کرده‌اند. این نظریه را عموماً «اهل اداء» اختیار کرده‌اند مانند مکی، عثمان بن سعید و دیگران. به این صورت نیز بر اساتیدم قرائت کرده‌ام.

کسانی که بر کَلَّا وقف کرده‌اند آن را به معنی «ردع» و «زجر» گرفته‌اند: «یعنی مسأله چنین نیست». پس کَلَّا ردّ کلام قبلی است، و در این زمینه از قول «عجاج» شاهد آورده‌اند:

قد طلبت شیبان أن نساكم کَلَّا، و لما تصطقق مآتم

«۲» هم چنین ابو عمرو دانی در کتابش الاکتفاء فی الوقف و الابتداء به این شعر استاد جسته است. و من در اراجیز عجاج چنین دیدم:

صدت بنو شیبان أن یصادموا مقاعسا، و حادت اللهازم

و استسلموا کرها و لم یسالموا و مالهم منّا أیاد داهم

کالستر لا یعسم فیه عاسم دون بنی قیس و فیهم عاصم

کَلَّا، و لما یصطقق مآتم «۳» «۴» (۱) او یکی از اساتید مؤلف و پیشوای قرائت بوده است و در سال ۷۸۲ (ه ق) وفات یافته است. پس

از او ابن جزری جانشین او گردید، (غایه النهایه، ج ۱، ص ۴۸۲).

(۲) ترجمه شعر: بنو شیبان خواستند که شما را فراموش کنیم، هرگز، تا زمانی که به عزایشان نشانیم.

(۳) ترجمه اشعار: بنو شیبان مانع شدند که با مقاعس برخورد کنند، و منصرف شدند. با کراهت تسلیم شدند در حالی که واقعا تسلیم نشدند، از ما نعمت‌هایی به آنها نرسیده بود که مانند پرده‌ای باشد که طمع کننده‌ای در آن طمع نکند. بنو قیس که عاصم نیز جزو آنهاست، هرگز از آنها دست بر نمی‌داریم تا زمانی که به عزایشان نشانیم.

(۴) در این بخش کتاب، خلط نسبتا بزرگی رخ داده است: در نسخه «ط» تنها دو بیت اول وارد شده و

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸۳

معنی شعر: مسأله چنین نیست که ایشان گمان کرده‌اند که از برخورد با مقاعس خودداری نموده‌اند و گمان کرده‌اند که تا آنها را به عزایشان نشانند دست بر نمی‌دارند.

کسانی که وقف بر «کلا» را ممنوع کرده‌اند ولی ابتدا از آن را به طور مطلق اختیار نموده‌اند، کلا از نظر آنان به معنای «ألا» ی تنبیه است که کلام با آن شروع می‌گردد؛ مانند قول خداوند: أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ «۱» (هود، آیه ۵)، و به قول اعرابی بن قیس استناد کرده‌اند: پس از آن عبارت «معنی شعر: مسأله چنان نیست...» سپس در حاشیه ص ۶۴ آن سه بیت «صدت... مقاعسا... و استسلموا...» آمده که از حاشیه نسخه‌ای نقل شده که کتاب از روی آن چاپ شده است. سپس در حاشیه ص ۶۵ به صورت تعلیق بر شعر اعرابی «که خواهد آمد» عبارت: (هم چنین ابو عمرو... عجاج آن را سرورده است) آمده است. از این مطلب آشکار می‌شود که از نسخه خطی که کتاب از روی آن چاپ شده است، مطالبی ساقط شده که در دو صفحه به صورت حاشیه آمده است.

امّا در نسخه «د» دو بیت «و استسلموا... و مالهم...» حذف شده است، همان گونه که بعضی از الفاظ در نسخ مختلف، متفاوت است. من آن چه را که قرین به صحت بود ثبت کردم و به کتاب «الاكتفاء» که مؤلف، آن را نام برده است، رجوع نکردم، ولی این ابیات را در کتاب المکتفی، نوشته ابو عمرو نیز نیافتم. در کتاب ابن رستم، ص ۱۶؛ و ابن انباری، ص ۴۲۳؛ تهذیب اللغه، ج ۱۰، ص ۳۶۵؛ لسان العرب، واژه کلا، از عجاج نقل شده است:

قد طلبت شیبان أن تصاكموا كلاً، و لما تصطفق مآتم

این ابیات در دیوان عجاج که دکتر عزّه حسن تحقیق کرده، نیامده است، ولی در مجموع اشعار العرب، ج ۲، ص ۸۸ این اشعار آمده است:

عافی الرّفاق منهب موائم و فی الدّھاس مضبر متائم

ترفضّ عن أرساغه الجرائم قد طلبت شیبان أن تسالموا

كلاً، و لّما یصطفق مآتم استسلموا کرها و لم یسالموا

و هالهم منك أیاد داهم كالبحر لا یعسم فیه عاسم

عسم یعسم؛ طمع کرد.

(۱) آگاه باش که اینان صورت بر می‌گردانند تا راز دل خویش پنهان دارند، حال آن که بدان آن هنگام که جامه‌های خود را بر سر می‌کشند....

در نسخه‌های «ط، ق و د» آیه بدون «لیستخفوا منه» نوشته شده است، مثل این که «ألا» دوبار در دو موضع جدا از هم به عنوان شاهد وارد شده است. امّا در نسخه «س» و ابن انباری، ص ۴۲۳ متن بالا آمده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸۴

كَلَّا زَعَمْتُمْ بَأْنَا لَا نَقَاتِلْكُمْ إِنَّا لَأَمْثَالُكُمْ يَا قَوْمَنَا قَتَل

«۱» همچنین به این قول عرب احتجاج کرده‌اند: (کلا زعمتم أن العیر لا یقاتل) «۲» و این در زبان عربی «مثل» است. ابن انباری گفته است: این احتجاج غلط است؛ زیرا معنای کلا در آن، (چنین نیست) است. «۳» من می‌گویم: آن چه ابن انباری می‌گوید واضح است.

کسانی که به تفصیل قائل هستند کلا نزد آنان در موضعی به معنای «ألا» و در موضع دیگر به معنای «حقاً» و در مکان دیگر برای ردّ و زجر است «۴»، و اگر خدا بخواهد من آنها را موضع به موضع بیان خواهم کرد.

۱. سوره «مریم» دو موضع: عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا. کلاً «۵»، (آیه ۷۸ و ۷۹)، (۱) آگاه باشید! گمان کردید که ما با شما نمی‌جنگیم؛ بلکه ما امثال شما را خواهیم کشت.

ابن رستم، ص ۱۷؛ ابن انباری، ص ۴۲۴؛ دیوان الأعشی، ص ۶۱. بیت قبل از آن چنین است:

إِنَّا نَقَاتِلُهُمْ حَتَّى نَقْتُلَهُمْ عِنْدَ اللَّقَاءِ، وَ هُمْ جَارُوا وَ هُمْ جَهْلُوا

(۲) چنین نیست، گمان کرده‌اید که خران جنگ و مبارزه نمی‌کنند.

در مجمع الامثال، ج ۲، ص ۱۴۲ و المستقصی، ج ۲، ص ۲۳۰ آمده: «کلا، زعمت العیر لا تقاتل»، این مثل را عرب در مورد کسی می‌زند که گمان می‌کنند چیزی در کارش نیست، در حالی که بعداً خلاف تصور قبلی ظاهر می‌شود. ابن انباری در ص ۴۲۴. کتابش چنین نوشته است: «کلا، زعمت أن العیر لا تقاتل».

(۳) ابن انباری می‌گوید: این غلط است. معنی کلا در ضرب المثل و بیت چنین است: نه، آن چنان که ایشان می‌گویند، نیست.

(۴) مکی در ص ۲۶ کتابش، شرح کلا، بلی و نعم می‌نویسد: کلا سه معنا دارد: نفی، هنگام وقف بر آن؛ «حقاً» و «ألا» هنگام ابتدا به کلا. در ابتدا به کلا گاهی دو معنا دارد: نفی، هنگام وقف بر آن؛ «حقاً» و «ألا» هنگام ابتدا به کلا. در ابتدا به کلا گاهی دو معنا می‌توان اختیار کرد؛ یعنی «حقاً» و «ألا»، و گاهی یکی از آنها جایز است.

ابن فارس، ص ۳۷: صحیح‌ترین قول در مورد کلا این است که در جمله چهار صورت دارد: ۱- ردّ؛ ۲- ردع؛ ۳- صله برای قسم و افتتاح کلام به آن که به معنی «ألا» است و ۴- بر تحقق اخبار بعد از خود دلالت دارد.

(۵) مریم، آیه ۷۸ و ۷۹: أَطَّلَعَ الْغَيْبِ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا. كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا؛ آیا بر غیب آگاه شده یا از [خدای رحمان عهدی گرفته است؟ نه چنین است. به زودی آن چه را می‌گویند، می‌نویسیم و عذاب را بر او خواهیم افزود».

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸۵

لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا. كَلَّا «۱» (آیه ۸۱ و ۸۲). ابو عمرو دانی می‌گوید: نزد قرآء وقف در این دو موضع تام است و بعضی گفته‌اند، کافی است؛ برای این که به معنای: «نه چنین است» «مسأله چنین نیست» می‌باشد.

پس کلا برای رد و نفی کلام قبل از خود است. می‌توان به کلا ابتدا کرد بنا به قول کسانی که می‌گویند: کلا به معنای «حقاً» و «ألا» است. «۲»

۲. سوره «مؤمنون»: فِيمَا تَرَكْتُمْ كَلَّا «۳» (آیه ۱۰۰) وقف بر آن تام است، و گفته شده، وقف کافی است. ابتدا به کلا نیز به معنای «ألا» جایز است. امّا کسانی که می‌گویند کلا در این جا به معنای «حقاً» بوده که بعضی از مفسران آن را اجازه داده‌اند؛ خیالی بیش نیست؛ زیرا اگر به معنی «حقاً» باشد، باید همزه «انها» فتحه داده شود و این قانون هر جا که کلا به معنی حقاً باشد جاری است. بنابر این همزه (ان) بعد از «حقاً» و آن چه به معنای «حقاً» است باید مفتوح باشد، و این شعر را شاهد آورده‌اند:

أَحَقًّا أَنْ جِيرَتَنَا اسْتَقَلُّوا فَنَيْتِنَا وَ نَيْتَهُمْ فَرِيق

«۴» (۱) مریم، آیه ۸۱ و ۸۲: وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا. كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِعًّا؛ و به جای

خدا، معبودانی اختیار کردند تا برای آنان [مایه عزت باشد. نه چنین است. به زودی [آن معبودان عبادت ایشان را انکار می‌کنند و دشمن آنان می‌گردند].

(۲) ابن رستم، ص ۲۵ و ۲۶؛ ابن فارس، ص ۴۱؛ مکی، ص ۲۸؛ دانی در المکتفی، ص ۹۶ گفته است: «کَلَّمَا» تام است و معنای آیه چنین است: از غیب اطلاعی به دست نیآورده‌اند و از خدا عهد و پیمانی نگرفته‌اند، و مانند آن است «عَزَّأ. کَلَّمَا» یعنی «مسأله چنین نیست». با تقدیر گرفتن «أَلَا» در هر دو موضع، ابتدا جایز است و این قول ابو حاتم است. به نظر مفسران با تقدیر گرفتن «حَقًّا» نیز، ابتدا جایز است. ما در کتابی که برای وقف نوشتیم: به اندازه کافی درباره «کَلَّمَا و بَلَى» در این زمینه شرح داده‌ایم و نیازی به بحث دوباره نیست.

(۳) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا... شاید من در آن چه و انهداهام کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است. (ابن رستم، ص ۲۶؛ ابن فارس، ص ۴۲؛ مکی، ص ۳۰ و سخاوی، ص ۲۱۳ ب).

(۴) «آیا حقیقتاً و به راستی همسایگان ما مستقل و جدا شده‌اند؟ پس مقصد ما با آنها متفاوت است».

این بیت از شواهد نحوی است. سیبویه در الکتاب، ج ۱، ص ۴۶۲ آن را به «مفضل نكری» نسبت داده

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸۶

سیبویه می‌گوید: اگر در: (أما إنك منطلق) «أما» به معنای «حَقًّا» باشد باید (أَنَّكَ) را فتحه داد و اگر به معنای «أَلَا» باشد، (إنك) کسره می‌گیرد «۱».

همین طور است (مانند حکم وقف بر کَلَّمَا در سوره مؤمنون)، حکم وقف بر کَلَّمَا در این موارد:

مورد دوم از سوره «شعراء»، دو موضعی که در «معارج» است. دو موضع اول در «مدثر» (۲)، مورد اول در «عبس»، اول، سوم و چهارم در «مطففین»، اول در «علق»؛ زیرا در همه این مواضع آن که بعد از کَلَّمَا آمده، مکسور است؛ بنابر این، به معنای «حَقًّا» نیست و به «کَلَّمَا» ابتدا می‌شود، چون به معنای «أَلَا» (۳) است.

۳. سوره «شعراء» دو موضع: الف - فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ. قَالَ كَلَّا (آیه ۱۴ و ۱۵)، به نظر خلیل و موافقانش وقف بر کَلَّمَا ظاهر و قوی است و گروهی از قراء نیز مانند نافع و نصیر (۴) بر این عقیده‌اند. پس کَلَّمَا؛ یعنی «نه چنین است و آنها به قتل تو موفق نمی‌شوند». بنابر این کَلَّمَا رد قول موسی علیه السَّلام (۵) است که فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ. ابتدا به کَلَّمَا در این موضع ممنوع است؛ زیرا کَلَّمَا از گفتار سابق خداوند به حضرت موسی علیه السَّلام حکایت است و سرآغاز شعر در مغنی اللیب، ص ۵۶ آمده و سیوطی در شرح شواهد المغنی، ج ۱، ص ۱۷۰ آن را آورده است که از قصیده مفضل نكری، از عبد القیس است که در «شرح کَلَّمَا» مکی، ص ۳۱ و «لسان العرب» واژه (فرق) آمده است.

(۱) در الکتاب، ج ۱، ص ۴۷۰ آمده است: «از [خلیل سؤال کردم از: شدَّما أُنْكَ ذَاهِبٌ، و عَزَّما أُنْكَ ذَاهِبٌ؛ خلیل گفت: «ان» در این جا به منزله حَقًّا أُنْكَ ذَاهِبٌ است. همان طور که أما أُنْكَ ذَاهِبٌ، به منزله حَقًّا أُنْكَ ذَاهِبٌ است».

(۲) این ترتیب مربوط به ترتیب آیاتی است که مؤلف بعداً ارائه می‌دهد. ترتیب آیات در سوره‌ها چنین نیست.

(۳) سخاوی، ص ۲۱۴، آیاتش می‌آید.

(۴) نصیر بن یوسف بغدادی از اصحاب کسائی و استاد قرائت است. در سال ۲۴۰ (ه ق) وفات یافته است (غایه النهایه، ج ۲، ص ۳۴۰).

(۵) در نسخه «ط» «علی نبینا و علیه السَّلام» آمده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸۷

می‌کند. اما وقف بر «یقتلون» و ابتدا از «قال کَلَّمَا» به معنای «أَلَا» یا «حَقًّا» جایز است. «۱»

ب- «قال أصحاب موسى إنا لمدركون. قال كلاً» (۲) «آیه ۶۱ و ۶۲). وقف بر «كلاً» جایز است؛ زیرا گفتار حضرت موسی علیه السلام در جواب بنی اسرائیل است؛ یعنی: چنین نیست، که شما گمان می‌کنید که گرفتار می‌شوید. و جایز است از «قال كلاً» به معنی «ألاً» ابتدا شود. (۳)

ابو عمرو دانی می‌گوید: وقف بر «قال» و ابتدا از «كلاً» جایز نیست، و این مسأله پر واضح است (۴).

۴. سوره «سبأ»: «شركاء كلاً» (۵) «آیه ۲۷). وقف بر كلاً مانند موارد قبلی جایز و ابتدا از آن نیز مجاز است. (۶)

۵. سوره «معارج» دو موضع: يُنَجِّهِهِ. كلاً (۷) «آیه ۱۴ و ۱۵) و جِنَّةَ نَعِيمٍ. كلاً (۸) «آیه ۳۸ و ۳۹). وقف در این دو موضع و ابتدا از كلاً جایز است. (۹) «(۱) ر. ك: مکی، ص ۳۲؛ ابن فارس، ص ۴۳؛ نحاس، ص ۵۲۸ و سخاوی، ص ۲۱۴.

(۲) «قال اصحاب موسى إنا لمدركون. قال كلاً إنّ معی ربی سیهدین؛ یاران موسی گفتند: ما قطعاً گرفتار خواهیم شد. گفت: چنین نیست؛ زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد».

(۳) زیرا «إنّ» مکسور بعد از آن است. و اگر كلاً به معنای «حقاً» بود «إنّ» کسره نمی‌گرفت.

(۴) ر. ك: ابن رستم، ص ۲۶؛ نحاس، ص ۵۳۰؛ ابن فارس، ص ۴۳؛ مکی، ص ۳۴ و سخاوی، ص ۲۱۴.

(۵) «قل ارونى المذین ألقتم به شركاء كلاً بل هو الله العزيز الحكيم؛ بگو: کسانی را که [به عنوان شریک به او ملحق گردانیده‌اید، به من نشان دهید. چنین نیست، بلکه او است خدای عزیز حکیم».

(۶) ابتدا از آن به معنای «حقاً» و «ألاً» جایز است. مکی، ص ۳۵، وقف بر آن را انتخاب کرده است.

(ابن رستم، ص ۲۶؛ نحاس، ص ۵۸۴؛ ابن فارس، ص ۴۳ و سخاوی، ص ۲۱۴).

(۷) و من فی الأرض جمیعاً ثم ینجیه. كلاً إنّها لظی؛ و هر که را که در روی زمین است همه را [عوض می‌داد] و آن گاه خود را رها می‌کرد. نه چنین است. [آتش زبانه می‌کشد».

(۸) «أ یطمع کل امریء منهم أن یدخل جنّة نعیم. كلاً إنا خلقناهم ممّا لا یعلمون؛ آیا هر یک از آنان طمع می‌کند که در بهشت پر نعمت در آورده شود؟ نه چنین است. ما آنان را از آن چه [خود] می‌دانند آفریده‌ایم».

(۹) ابتدا از آن فقط به معنی «ألاً» است (ابن رستم، ص ۲۷؛ نحاس، ص ۷۴۱، ۷۴۲؛ ابن فارس، ص ۴۵؛ مکی، ص ۳۶ و سخاوی، ص ۲۱۴).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸۸

۶. سوره «مدثر» چهار موضع: «۱» «أَنْ أَزِيدَ. كلاً» (۲) «آیه ۱۵ و ۱۶)؛ «صِيْحْفًا مُنْشَرَّةً. كلاً» (۳) «آیه ۵۲ و ۵۳). وقف بر كلاً در این دو موضع جایز است و ابتدا از آن «حسن» (۴) است.

ذِكْرِي لِلْبَشْرِ. كلاً، (۵) «آیه ۳۱ و ۳۲)، وقف بر كلاً پسندیده نیست؛ زیرا صله برای قسم است، ولی ابتدا از آن به دو معنا، ابتدای حسن است. (۶) «بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ. كلاً» (۷) «آیه ۵۳ و ۵۴) بر كلاً وقف نمی‌شود، ولی ابتدا از آن جایز است. (۸)

۷. سوره «قیامت» سه موضع: «۹» «أَيُّنَ الْمَفْرُ. كلاً» (۱۰) «آیه ۱۰ و ۱۱)، «فَاقِرَةٌ. كلاً» (۱۱) «آیه ۲۵ و ۲۶)، «بَيَّأَنَهُ. كلاً» (۱۲) «آیه ۱۹ و ۲۰)؛ در این مواضع وقف نمی‌شود، ولی ابتدا از (۱) مؤلف ترتیب آیات در سوره را رعایت نکرده است.

(۲) «ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ. كلاً إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عِينِدًا؛ باز [هم طمع دارد که بیفزایم. ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود».

(۳) «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتِي صِيْحْفًا مُنْشَرَّةً. كلاً بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ؛ بلکه هر کدام از آنها انتظار دارند نامه جداگانه‌ای (از سوی خدا) برای او فرستاده شود، چنین نیست که آنان می‌گویند، بلکه آنها از آخرت نمی‌ترسند!».

(۴) ابن رستم، ص ۲۷؛ ابن فارس، ص ۴۶، ۴۸؛ نحاس، ص ۷۵۰، ۷۵۱؛ مکی، ص ۳۸، ۴۱.

(۵) ... وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشْرِ. كلاً وَالْقَمَرِ، و این [آیات جز تذکری برای بشر نیست. نه چنین است [که می‌پندارند] سوگند به

ماه».

(۶) ابن فارس، ص ۴۶؛ نحاس، ص ۷۵۰؛ مکی، ص ۳۹ و سخاوی، ص ۲۱۴ ب.

(۷). کَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ. كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرَةٌ؛ نه چنین است که آنان می‌گویند؛ بلکه آنها از آخرت نمی‌ترسند! چنین نیست که آنها می‌گویند، آن (قرآن) یک تذکر و یاد آوری است!.

(۸) مکی، ص ۴۱؛ وقف بر «کَلَّا» جایز نیست، برای این که در صورت وقف بر آن، قول خداوند که آنها از آخرت نمی‌ترسند، نفی می‌گردد... و ابتدا از کَلَّا به معنای «ألا» جایز است (نحاس، ۷۵۰).

(۹) مؤلف به رعایت ترتیب آیات در سوره، ملتزم نبوده است.

(۱۰) يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيُّنَ الْمَفْرُوقِ. كَلَّا لَا- وَزَرَ؛ آن روز انسان می‌گوید: راه فرار کجاست؟! هرگز چنین نیست، راه فرار و پناه گاهی وجود ندارد!.

(۱۱) تَطَّنْ أَنْ يَفْعَلْ بِهَا فَاقرَةٌ. كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ؛ زیرا می‌داند عذابی در پیش دارد که پشت را در هم می‌شکند! چنین نیست (که انسان می‌پندارد!) و ایمان نمی‌آورد) تا موقعی که جان به گلو گاهش رسد.

(۱۲) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ. كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ؛ سپس بیان [و توضیح آن [نیز] بر عهده ماست! چنین نیست که

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۸۹

«کَلَّا» [به معنای «حقاً» (تأکید بر کلام بعدی)، یا به معنای «ألا» (حرف استفتاح)] جایز است. «۱»

۸. سوره «نبأ» دو موضع: هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. كَلَّا (آیه ۳ و ۴)؛ ثُمَّ كَلَّا (آیه ۵)، در این دو موضع وقف نمی‌شود، امّا ابتدا از آنها جایز است. «۳»

۹. سوره «عبس» دو موضع: تَلَهَّى. كَلَّا (آیه ۱۰ و ۱۱)، وقف بر آن وقف کافی است؛ زیرا ردّ کلام ما قبل است و ابتدا از آن به معنای «ألا» بلا مانع است. «۵» أَنْشَرَهُ. كَلَّا (آیه ۲۲ و ۲۳) وقف بر «کَلَّا» نمی‌شود، ولی ابتدا از آن جایز است. «۷»

۱۰. سوره «انفطار»: رَكَّيْكَ. كَلَّا (آیه ۸ و ۹) بر آن وقف نمی‌شود، ولی ابتدا از آن شما می‌پندارید (و دلایل معاد را کافی نمی‌دانید)؛ بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید (و هوس رانی بی قید و شرط را).

(۱) ابن رستم، ص ۲۸؛ ابن فارس، ص ۴۶؛ نحاس، ص ۷۵۱؛ مکی، ص ۴۳-۴۶ و سخاوی، ص ۲۱۵.

(۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. كَلَّا سَيَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ.

(۳) مکی، ص ۴۷؛ وقف بر «کَلَّا» در مورد اول، پسندیده نیست، زیرا سبب نفی کلام خدا درباره اختلاف مردم در خبر بزرگ قیامت است... و ابتدا از «کَلَّا» ابتدای حسن است و به معنی «ألا سيعلمون»، یا «حقاً سيعلمون» است....

در ص ۴۹ می‌نویسد: وقف بر «کَلَّا» ی دوم جایز نیست، چون موجب نفی تهدید و بیم دادن و نفی علم خداوند از اختلافات است و این کفر است... ابتدا از آن نیز پسندیده نیست، به این جهت که ما قبل کَلَّا [ثُمَّ، حرف عطف است و وقف بر عطف بدون معطوف ممنوع است (نحاس، ص ۷۵۶ و سخاوی، ص ۲۱۵).

(۴) فَأَنْتَ عَنْتَهُ تَلَهَّى. كَلَّا إِنَّهَا تَذَكَّرَةٌ؛ تو از او به دیگران می‌پردازی. زنهان [چنین مکن این [آیات پندی است].

(۵) ابن رستم، ص ۲۸؛ ابن فارس، ص ۴۸؛ نحاس، ص ۷۶۳؛ مکی، ص ۵۰ و سخاوی، ص ۲۱۵.

(۶) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ. كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ؛ سپس چون بخواهد، او را برانگیزد، ولی نه! هنوز آن چه را به او دستور داده، به جای نیاورده است.

(۷) مکی، ص ۵۲؛ وقف بر «کَلَّا» جایز نیست، برای این که اگر بر آن وقف کنی، برانگیختن از قبر نفی می‌شود، ابتدا از کَلَّا به معنای «ألا» و «حقاً» ابتدای حسن است (ابن رستم، ص ۲۹ و ابن فارس، ص ۴۸).

(۸) فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ. كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ؛ و به هر صورتی که خواست، تو را ترکیب کرد. با این همه، شما منکر [روز] جزایید.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹۰

جایز است. «۱»

۱۱. سوره «مطففین» چهار موضع: «۲» در سه موضع لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. کَلَّا «۳» (آیه ۶ و ۷)؛ تُكَذِّبُونَ. کَلَّا «۴» (آیه ۱۷ و ۱۸) و يَكْسِبُونَ. کَلَّا «۵» (آیه ۱۴ و ۱۵) وقف بر کَلَّا جایز نیست، ولی از آن ابتدا می‌شود «۶».

در اَسَاطِيرِ الْأُولِينَ. کَلَّا «۷» (آیه ۱۳ و ۱۴) وقف، کافی است؛ زیرا رد و نفی سخن ما قبل [تکذیب کنندگان رستاخیز] است. و از کَلَّا می‌توان شروع کرد. «۸»

۱۲. سوره «فجر» دو موضع: یکی در: أَهَانِينَ. کَلَّا «۹» (آیه ۱۶ و ۱۷) و دیگری جَمًّا. کَلَّا «۱۰» (آیه ۲۰ و ۲۱)، وقف بر آنها وقف کافی است و ابتدا از آنها ابتدای حسن است «۱۱». (۱) ابن رستم، ص ۲۹؛ ابن فارس، ص ۴۸؛ نحاس، ص ۷۶۶؛ مکی، ص ۵۲ و سخاوی، ص ۲۱۵.

(۲) مؤلف به ترتیب آیات ملترم نبوده است.

(۳) يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينِ.

(۴) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ. كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنِ؛ سپس [به ایشان گفته خواهد شد: این همان است که آن را به دروغ می‌گرفتید. نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در «علیون» است.]

(۵) كَلَّا يَلِ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ؛ نه چنین است، بلکه آن چه مرتکب می‌شدند، زنگار بر دل‌هایشان بسته است. زهی پندار، که آنان در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوبند.]

(۶) در این مواضع، فقط به معنی «آلا» می‌توان ابتدا کرد (ابن رستم، ص ۲۹؛ ابن فارس، ص ۴۹؛ نحاس، ص ۷۶۸؛ مکی، ص ۵۳-۵۸ و سخاوی، ص ۲۱۵ ب).

(۷) إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ. كَلَّا بَلْ رَانَ... [همان که چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید:

اینها] افسانه‌های پیشینیان است. نه چنین است، بلکه آن چه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است.]

(۸) ابن رستم، ص ۲۹؛ ابن فارس، ص ۴۶؛ مکی، ص ۵۵ و سخاوی، ص ۲۱۵ ب.

(۹) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ. كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ؛ و اما چون وی را می‌آزماید و ۷. روزی‌اش را بر او تنگ می‌گرداند، می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است، ولی نه، بلکه یتیم را نمی‌نوازد.]

(۱۰) وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا. كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا؛ و مال را دوست دارید، دوست داشتنی بسیار، نه چنان است، آن گاه که زمین، سخت در هم کوبیده شود.]

(۱۱) نحاس، ص ۷۷۶ و مکی، ص ۵۸ و ۵۹.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹۱

۱۳. سوره «علق»، سه موضع: ما لَمْ يَعْلَمْ. کَلَّا «۱» (آیه ۵ و ۶)؛ يَرَى كَلَّا «۲» (آیه ۱۴ و ۱۵) و الزَّبَانِيَةَ. کَلَّا «۳» (آیه ۱۸ و ۱۹)، در سه موضع یاد شده وقف بر کَلَّا جایز نیست، اما ابتدا از آنها، به معنای «آلا» و «حقًا» جایز است، به جز موضع اول که فقط به معنای «آلا» جایز است. «۴»

۱۴. سوره «تکواثر» سه موضع: الْمُقَابِرَ. کَلَّا (آیه ۲ و ۳)، تَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا (آیه ۳ و ۴) و تَعْلَمُونَ. کَلَّا (آیه ۴ و ۵). در این سه موضع بر کَلَّا نباید وقف شود، ولی ابتدا از آن جایز است. «۵»

۱۵. سوره «همزه»: أَخْلَدَهُ. كَلَّا ﴿٦﴾ (آیه ۳ و ۴). وقف بر کلا وقف تام است، و گفته‌اند: وقف کافی است، برای این که معنای کلا در این جا «نه چنین است» می‌باشد.

پس کلا به معنی رد است؛ یعنی دارایی او زندگی ابدی نمی‌بخشد. ابتدا از کلا به دو معنای (ألا- و حقا) جایز است «(۷)» (۱) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿٢﴾

(۲) أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ؛ مگر ندانسته که خدا می‌بیند؟ زنهار، اگر باز نایستد، موی پیشانی [او] را سخت بگیریم.

(۳) سَيَنْدُعُ الزَّبَانِيَةَ. كَلَّا لَا تَطْعُهُ وَاسْتَجِدُّ وَأَقْتَرِبْ؛ به زودی آتش بانان را فرا خوانیم. زنهار! فرمانش مبر، و سجده کن، و خود را [به خدا] نزدیک گردان.

(۴) برای این که بعد از «کلا»، «ان» مکسور است، پس کلا به معنای «حقا» نیست (ابن رستم، ص ۲۹؛ ابن فارس، ص ۴۹؛ نحاس، ص ۷۸۱ و مکی، ص ۶۰-۶۳).

(۵) آیات ۱-۵ سوره تکاثر: أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ. حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ. كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ؛ تفاخر به بیش تر داشتن، شما را غافل داشت. تا کارتان [و پایتان به گورستان رسید. نه چنین است، زودا که بدانید. باز هم نه چنین است، زودا که بدانید. هرگز چنین نیست، اگر علم الیقین داشتید!]. (ابن رستم، ص ۳۰؛ ابن فارس، ص ۵۰؛ نحاس، ص ۷۸۳ و مکی، ص ۶۳-۶۶).

(۶) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ. كَلَّا لَيُبَدِّلَنَّهُ فِي الْخُطْمَةِ؛ پندارد که مالش او را جاوید کرده. نه چنین است! قطعاً در آتش خرد کننده، فرو افکنده خواهد شد.

(۷) ابن رستم، ص ۳۰؛ ابن فارس، ص ۴۶؛ نحاس، ص ۷۸۴؛ مکی، ص ۶۶ و سخاوی، ص ۲۱۶.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹۲

«بلی» و حکم آن

اشاره

نحویان کوفی گفته‌اند: «بلی» در اصل «بل» بوده است. الف را به آن اضافه کرده‌اند تا بر این دلالت کند که در بلی وقف ممکن است و ما بعدش را عطف به ما قبل نمی‌کند، ولی «بل» قبل از نفی کلام انکاری ما قبل، کلام را عطف می‌کند. الف زایدی که به صورت یاء نوشته می‌شود، بر ایجاب و وجوب ما بعدش دلالت می‌کند و آن الف تأنیث است. به این دلیل عرب زبانان و قاریان آن را اماله کرده‌اند؛ مانند اماله الف «سکری و ذکری». «۱»

فصل - تفاوت بلی و نعم

بلی جواب جمله انکاری و جحدی است و قبل از آن استفهام است. البته گاهی ما قبل «بلی»، جمله استفهامی نیست. بنابراین، هرگاه بعد از جحد، با «بلی» پاسخ داده شود، موجب نفی جحد است و «نعم» صلاحیت جاننشینی آن را ندارد. اگر کسی چنین کند باعث تثبیت جحد است، مانند: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى (اعراف، آیه ۱۷۲)؛ وَ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى (ملک، آیه ۸ و ۹) و مانند آن. «۲» أَلَسْتُ وَ أَلَمْ از حروف جحد هستند، پس اگر جواب آنها با «نعم» گفته شود تثبیت کننده جحد است، در حالی که بلی نفی کننده کلام دارای جحد است. «نعم» تصدیق کننده ما قبل است و به جای «بلی» نمی‌آید، زیرا نفی در نعم راه ندارد. (۱) فزاد در معانی

القرآن، ج ۱، ص ۵۳: ... «بل» کلمه عطف و رجوع است، ولی وقف بر آن روا نیست.

پس الف را به آن اضافه کردند تا برای وقف صلاحیت پیدا کند و تنها رجوع از جحد باشد، در حالی که به انجام فعلی که بعد از جحد قرار دارد، اقرار می‌کند. بنابراین «بلی» بر اقرار و انعام دلالت دارد و «بل» تنها بر رجوع از جحد دلالت می‌کند. اشمونی، ص ۱۹: «اصل (بلی) نزد کوفیان «بل» اضراب [برگشتن از حکم یا صفتی به وجه ابطال یا استدراک است و حرف آن «بل» به معنای بلکه است؛ لاروس، ج ۱ ص ۲۲۱. م.] است. یاء را به انتهای آن اضافه نمودند و علامت تأنیث برای ادات است تاب توان بر آن وقف کرد. منظورشان از یاء، الف است. به آن الف گفته‌اند، زیرا اماله شده، ولی با یاء نوشته می‌شود، مانند الف (حبلی). (شرح کلاً و بلی و نعم، مکی، ص ۷۹).

(۲) «مانند آن» از نسخه «ط» افتاده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹۳

بنابراین، «نعم» مخالف و ضد «بلی» است. لذا، اگر نعم به جای «بلی» (که نفی کلام سابق می‌کند) بنشیند، موجب تصدیق و تثبیت کلام سابق است؛ مثلاً اگر کسی بگوید: ما اکتل شیئا، کسی در جواب آن را نفی کند و بگوید: «بلی»، نفی از بین می‌رود؛ یعنی بلی خوردم. ولی اگر در پاسخ بگوید: نعم. نخوردن را تصدیق می‌کند؛ یعنی بله چیزی نخورده‌ام (۱).

نحویان و پیشوایان قرائت در وقف بر «بلی» در مواردی از آن، اختلاف نظر دارند، و من همه موارد «بلی» در قرآن کریم را موضع به موضع با ذکر نظر خود، بیان می‌کنم.

لفظ «بلی» در قرآن در ۲۲ موضع و در شانزده سوره آمده است، عده‌ای از اهل قرائت ابتدا از «بلی» را به طور مطلق ممنوع دانسته‌اند؛ زیرا «بلی» جواب کلام ما قبلش است. این نظر نافع بن ابی نعیم و غیر او می‌باشد. از قراء برخی به طور مطلق ابتدا از آن را جایز می‌دانند. این نظر عجیبی است که ما نمی‌شناسیم، احتمالش ضعیف است که کسی چنین نظری داده باشد. برای این که استفهام به جوابش تعلق دارد، مانند جواب شرط و غیر آن.

گروهی نیز بر بلی وقف و یا از آن ابتدا نکرده‌اند، بلکه آن را به وصل خوانده‌اند. (۲)

۱. سوره «بقره» سه موضع: اَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً (آیه ۸۰ و ۸۱). ابو عمرو دانی در کتاب خود «الاکتفاء»، وقف بر «بلی» را جایز شمرده است. او می‌نویسد: بلی ردّ و جواب گفتار یهود و نصاری است. مکی نیز در این مورد با (۱) در زمینه فرق بین بلی و نعم به این کتاب‌ها رجوع کنید: الکتاب، ج ۲، ص ۳۱۲؛ معانی القرآن، ج ۱، ص ۵۲؛ مکی، ص ۷۲؛ مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص ۵۷؛ إملاء ما من به الرحمن، ج ۱، ص ۴۶؛ رصف المبانی، ص ۳۶۴ و مغنی اللیب، ص ۱۲۱.

(۲) سخاوی، ص ۲۰۶: «وقف بر بلی وقتی جایز است که به قسم جایز (قسم تام و قسم کافی) متصل نباشد. بلی در چهار موضع به قسم متصل است: قَالُوا بَلَى وَرَبُّنَا در «انعام» و «احقاف» و قُلْ بَلَى وَرَبِّي در «سبأ» و «تغابن». وقف در این مواضع به نظر اصحاب وقف بر «رَبَّنَا» و «رَبِّي» است. در غیر اینها؛ یعنی در هیچ‌جده موضع، وقف بر بلی جایز است»، (مکی، ص ۸۰).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹۴

نظر ابو عمرو موافق است. ولی «عمانی» (۱) وقف بر آن را منع کرده است.

البته این نظر را نادرست دانسته‌اند. (۲)

موضع سوم «۳»: أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى (آیه ۲۶۰) است. دانی می‌گوید: وقف بر بلی در این جا وقف کافی است. هم چنین گفته شده وقف تام است به این دلیل که جواب و ردّ برای جحد و انکار است.

وقف بر آن نظر احمد بن جعفر دینوری «۴» و ابن انباری است، ولی عمانی وقف آن را جایز نمی‌داند.

به نظر من کسانی که وقف بر «بلی» را در این موضع اجازه داده‌اند، خطا کرده‌اند و (۱) او «ابو محمّد حسن بن علی بن سعید» مؤلف

کتاب المرشد فی الوقف و الابتداء است. شیخ زکریا آن را در کتابش بنام المقصد خلاصه کرده است که ما در این باب به نسخه چاپی آن مراجعه کردیم (غایة النّهایة، ج ۱، ص ۲۲۳).

(۲) زکریا در کتاب المقصد خلاصه آن چه را که در المرشد آمده، با نقد بر آن آورده است:

در «بلی» وقف صحیح نیست؛ زیرا ما بعد آن متعلق به بلی است، چون تتمه جواب است، و مانند آن است این قول خداوند: بلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ. بنابراین، وقف بر «بلی» در این دو آیه خطاست و این ردّ سخن ابو عمرو است که می‌گوید: وقف بر «بلی» در تمام قرآن وقف کافی است، چون رد و جواب برای کلام منفی گذشته است، بله اگر بلی به قسم متصل شود؛ مانند: قَالُوا بَلَىٰ وَرَبَّنَا وَ قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي» بر «بلی» بدون ما بعدش وقف نمی‌شود. گفتار ابو عمرو بهتر است.

(۳) در نسخه‌های اصلی کتاب موضع دوّم به کارگیری «بلی» در سوره بقره، افتاده است که در آیات ۱۱۱، ۱۱۲ قرار دارد: ... قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ. بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُخْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ...؛ بگو: اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید. آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار او است.

مکی، ص ۸۲: وقف بر «بلی» وقف حسن است؛ زیرا نفی گفتار یهود و نصاری است، که: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا یعنی آری غیر یهود و نصاریا به بهشت داخل می‌شوند. بقیه عبارت حذف شده، چون «بلی» بر آن دلالت می‌کند. هم چنین مبتدا و خیر بودن ما بعد «بلی» دلالت بر پسندیده بودن وقف بر آن می‌کند... ابتدا از آن نمی‌شود، زیرا برای جمله ما قبل، جواب است. (نحاس، ص ۱۵۹ و زکریا و اشمونی، ص ۴۷).

(۴) احمد بن جعفر ابو علی دینوری یکی از زبان شناسان عرب و شاگرد مازنی و مبرد است. در سال ۲۸۹ (ه ق) وفات یافته است (انباه الرواء، ج ۱، ص ۳۳ و بغیة الوعاء، ج ۲، ص ۳۰۱).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹۵

گمان آنها صحیح نیست و من وقف بر «قلبی» را اختیار کرده‌ام. (۱)

۲. سوره «آل عمران» دو موضع: وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. بَلَىٰ (آیه ۷۵ و ۷۶)، ابراهیم بن سری «۲» وقف بر «بلی» را تام می‌داند؛ زیرا ردّ گفتار یهودیان است که پیش تر آمده است.

عبارت بعدی نیز جمله جدید و مستأنفه است. مکی و دانی هم وقف بر آن را اجازه داده‌اند. «۳»

موضع دوم: مُنْزَلِينَ. بَلَىٰ (آیه ۱۲۴ و ۱۲۵)، «۴» از نظر نافع، وقف تام است. هم چنین دانی می‌گوید: باید وقف کرد؛ زیرا جواب جمله انکاری ما قبل است. از نظر دانی و مکی وقف حسن است. «۵»

۳. سوره «انعام»: قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبَّنَا (آیه ۳۰) این جا وقف بر (و ربنا) شده است. بر «بلی» وقف نشده و ابتدا از آن نیز صحیح نیست، زیرا قسم بعد از آن، بخشی از جوابی است که در مورد کلام استفهامی أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ «۶» (آیه ۳۰) آمده است.

۴. سوره «اعراف»: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ (آیه ۱۷۲)، وقف تام یا کافی است، زیرا (۱) آیه ۲۶۰ بقره: قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي؛ خداوند فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت:

چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.

مکی، ص ۸۲ آرای مختلف را در مورد آیه آورده و گفته است: بهتر است جمله وصل شود و بر «قلبی» وقف گردد. (نحاس، ص ۱۹۳؛ سخاوی، ص ۲۰۶ و اشمونی، ص ۶۴).

(۲) ابو اسحق الزجاج یکی از نحویان بزرگ که در سال ۳۱۶ (ه ق) وفات یافته است (انباه الرواء، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تاریخ العلماء النحویین، ص ۳۸). ابو عمرو دانی، ص ۳۳ رأیش را درباره این آیه بیان کرده است.

(۳) مکی در ص ۸۳ می‌گوید: وقف بر «بلی» پسندیده و خوب است، چون جواب گفتار یهودیان:

«لیس علينا فی الأمیین سیل» (آیه ۷۵) است. پس معنای «بلی» چنین است: «شما در برابر غیر یهود مسؤولیت دارید». نشان نیکو بودن وقف بر «بلی»، ما بعد آن است که مبتدا و خبر است.

(نحاس، ص ۲۲۸؛ دانی، ص ۳۳ و زکریا و اشمونی، ص ۸۲).

(۴) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزِيلِينَ. بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا ...

(۵) ر. ک: مکی، ص ۸۵؛ زکریا و اشمونی، ص ۸۷.

(۶) ر. ک: نحاس، ص ۳۰۴؛ مکی، ص ۸۶ و زکریا و اشمونی، ص ۱۲۹.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹۶

ردّ کلام منفی است که قبلا آمده است، «۱» و سخن فرزندان آدم در «بلی» تمام می‌گردد و «شهدنا» گفتار ملائکه است.

هم چنین اکثر مفسران، مانند مجاهد، ضحاک و سدی گفته‌اند: بنی آدم با گفتن «بلی» به بندگی اعتراف کردند. خداوند به ملائکه فرمود: شهادت دهید، ملائکه گفتند:

«شهدنا». برخی گفته‌اند: وقف بر «شهدنا» می‌باشد، یعنی آری گواهی دادیم که تو پروردگار مایی؛ این بعید است، زیرا «آن» حرف نفی نیست [تا ابتدای کلام واقع شود] و [اگر به آن ابتدا کنیم جمله، ناصب هم ندارد؛ زیرا «آن» متعلق به «شهدنا» یا «أشهدهم» است. «۲»

۵. سوره «نحل» دو موضع: وقف در مِنْ سُوءِ بَلَى (آیه ۲۸) «۳» از نظر دانی و مکی وقف حسن است. مکی گفته است: این نظر نافع است؛ زیرا «بلی» جواب جمله نافی قبل است که در آن، کفار گفتند: مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ يَعْنِي مَا، در دنیا کار ناشایست و معصیت خدا را نمی‌کردیم. «۴» (۱) وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را بر گرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگویند ما از این [امر] غافل بودیم.

(۲) ابن انباری در ص ۶۶۹ می‌گوید: سجستانی گفت: باید بر «شهدنا» وقف کرد اما این خطاست، چون «آن» متعلق به کلام قبلی است، مثل این که گفته شده: و أشهدهم علی انفسهم لأن لا يقولوا:

إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. پس «لا» از کلام حذف شده و به «آن ...» بسنده شده است.

(نحاس، ص ۳۴۳؛ مکی، ص ۸۷؛ زکریا و اشمونی، ص ۱۵۳ و بحر المحيط، ج ۴، ص ۴۲۰).

(۳) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْفَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ همانا که فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که بر خود ستم کار بودند. پس، از در تسلیم در می‌آیند [و می‌گویند]: «ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم» آری، خدا به آن چه کردید داناست.

(۴) ابن انباری، ص ۷۴۸ می‌گوید: کلام در «من سوء» تمام است. نحاس، در ص ۴۲۷، می‌گوید: «از نظر اخفش جمله در «ما کُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ» تمام است و این قول ابو حاتم و احمد بن جعفر است.

اما نزد نافع جمله در «ما کُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى» تمام است. ابو جعفر [نحاس] گفته است: وقف بر

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹۷

موضع دوم: لا- يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى (آیه ۳۸) است. نافع، مکی و دانی اجازه داده‌اند که بر آن وقف شود. به این جهت که ردّ جمله نافی ما قبل است. پس از آن از وَعِيداً عَلَيْهِ حَقًّا ابتدا می‌گردد، به این معنا که: خداوند [زنده کردن مردگان را به کفار] وعده داده و آن وعده حقی است. مکی گفته است: ابتدا از «بلی» جایز نیست، برای این که جواب جمله ما قبل است. «۱»

۶. سوره «سبا»: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا- تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ [عالم الغیب (آیه ۳)، در این زمینه مطلب را قبلا- روشن

نمودم و در کتابم التوجیهاش شرح داده‌ام، این جا برخی از آن مطالب را ذکر می‌کنم: نافع وقف بر «لَتَأْتِيَنَّكُمْ» را تام می‌داند، ولی مطابق قرائت او وقف کافی است؛ زیرا «عالم» را رفع داده است. ابن عامر نیز چنین کرده است. بنابراین، کسانی که «عالم» را به رفع خوانده‌اند، بر «لَتَأْتِيَنَّكُمْ» وقف کرده‌اند. اما کسانی که به خفض [جَرَّ] خوانده‌اند، بر «بلی» وقف نموده‌اند؛ برای این که «بلی» نفی انکار رستاخیز است، و از ما بعد «بلی» ابتدا کرده‌اند؛ زیرا قسم است (بر این که رستاخیز در پیش است).

در این موضع، از «بلی» ابتدا نمی‌شود؛ زیرا جواب گفتار کافران است. «۲»

۷. سوره «یس»: «أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى (آیه ۸۱). دانی می‌گوید: «وقف بر این اوّلی بهتر است؛ چون کلام کفار پایان یافته و جمله تمام است. پس از آن خداوند به عنوان ردّ کلام آنها می‌فرماید: بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ، یعنی آری دانستید». (مکی، ص ۹۰ و زکریا و اشمونی، ص ۲۱۴).

(۱) جمله ما قبل این است: «وَأَقْسِمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ؛ و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد، بر نخواهد انگیخت!».

(ر. ک: ابن انباری، ص ۷۴۹؛ نحاس، ص ۴۲۹؛ مکی، ص ۹۳ و زکریا و اشمونی، ص ۲۱۵).

(۲) ... قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ ... نافع و ابن عامر (از قراء سبعة)، ابو جعفر و رويس راوی قرائت يعقوب (از قراء عشرة) به رفع «عالم» و بقیه به جرّ آن خوانده‌اند، البته حمزه و کسائی «عالم» خوانده‌اند (سبعة، ص ۲۵۶؛ الکشف، ج ۲، ص ۲۰۱؛ النشر، ج ۲، ص ۳۴۹؛ ابن انباری، ص ۸۴۵؛ نحاس، ص ۵۸۰؛ دانی، ص ۱۲۳ و زکریا و اشمونی، ص ۳۱۱).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹۸

موضع از نظر نافع، محمد بن عیسی «۱» و ابن قتیبه، «۲» وقف تام است. اما از نظر من، وقف کافی است. از این رو، که «بلی» پاسخ جمله نافیه قبل از آن است و معنایش این است:
و او (خدا) مانند آنها را می‌آفریند.

ابتدا از «بلی» پسندیده نیست، هر چند ابو حاتم آن را اجازه داده است. البته قول ابو حاتم ضعیف است. «۳»

۸. سوره «زمر» دو موضع: الف - فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. بلی (آیه ۵۸ و ۵۹). وقف بر این موضع جایز است. گفته شده: جمله در «من المحسنين» تمام است و وقف بر «بلی» در این موضع مشکل است، برای این که بلی بعد از کلام منفی می‌آید که آشکار و ظاهر باشد در حالی که این جا کلام فقط از نظر معنوی منفی است. به این علت که معنای جمله: لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي (آیه ۵۷) چنین است: خدا مرا هدایت نکرد، و خداوند فرمود: بلی؛ یعنی آری (چرا) خداوند تو را هدایت کرد. «۴»

ب- وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى (آیه ۷۱) وقف بر «بلی» از نظر دانی (۱) ابو عبد الله اصبهانی، پیشوای مشهور علم قرائات است. در سال ۲۵۳ (ه ق) وفات یافته است.

(غایه النهایه، ج ۲، ص ۲۲۳).

(۲) عبد الله بن مسلم است که یکی از دانشمندان زبان عربی است. او در سال ۲۷۶ (ه ق) در گذشته است. (إنباه الرواء، ج ۲، ص ۱۴۳ و «تاریخ العلماء النحویین»، ص ۲۰۹).

(۳) آیه ۸۱ سوره یس: أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ؛ آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، توانا نیست که [باز] مانند آنها را بیافریند؟ آری، اوست آفریننده دانا. (ابن انباری، ص ۸۵۶؛ نحاس، ص ۶۰۱؛ دانی، ص ۱۲۶؛ مکی، ص ۹۴ و زکریا و اشمونی، ص ۳۲۵).

(۴) سوره زمر، آیه ۵۷-۵۹: أَوْ تَقُولَ لِمَنْ أَنْزَلَ اللَّهُ هِدَايَتِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لِمَنْ أَنْزَلَ اللَّهُ هِدَايَتِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ یا بگوید: اگر خدایم هدایت می‌کرد، مسلماً از الْمُحْسِنِينَ.

پرهیزگاران بودم. یا چون عذاب را ببیند، بگوید: کاش مرا برگشتی بود تا از نیکوکاران می‌شدم. [به او گویند: آری، نشانه‌های من بر تو آمد و آنها را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از] جمله کافران شدی. (نحاس، ص ۶۲۲؛ مکی، ص ۹۴؛ زکریا و اشمونی، ص ۳۳۵؛ البحر، ج ۷، ص ۴۳۶).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۱۹۹

و مکی وقف حسن است. «۱» گفته شده: وقف بر «بلی» وقف تام است؛ زیرا ردّ کلام منفی گذشته است. برخی گفته‌اند: وقف بر «کافرین» تام است، چون که «بلی» و جمله پس از آن گفتار کافران است و سزاوار نیست بین «بلی» و جمله بعد جدایی بیفتد. اما اگر وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَفْتَارِ فَرَشْتِكُمْ فَرَضَ شُود، وقف بر «بلی» جایز است. «۲»

۹. سوره «مؤمن» «۳»: بِالْيَتِيمَاتِ قَالُوا بَلَى (آیه ۵۰) است. گفته شده: وقف بر آن، وقف تام است. مکی آن را وقف حسن قرار داده است، ولی دانی می‌گوید: وقف کافی است؛ زیرا «بلی» جواب جمله انکاری ما قبلش می‌باشد. «۴»

۱۰- سوره «زخرف»: وَ نَجِّوَاهُمْ بَلَى (آیه ۸۰)، وقف در «بلی» کافی است، چون مانند سایر موارد، ردّ و جواب جمله قبل است و معنای «بلی» این است: آری ما آنها را می‌شنویم. «۵»

۱۱. سوره «احقاف» دو موضع: الف - أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى «۶» (آیه ۳۳). وقف بر (۱) در نسخه «ط» نوشته شده: از نظر دانی وقف کافی است.

(۲) آیه چنین است: ... أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (نحاس، ص ۶۲۳؛ مکی، ص ۹۶ و زکریا و اشمونی، ص ۳۳۶).

(۳) نام دیگر آن سوره، «غافر» است.

(۴) قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى ... می‌گویند: مگر پیامبرانتان دلائل روشن به سوی شما نیاوردند؟ می‌گویند: چرا! (نحاس، ص ۶۲۸؛ مکی، ص ۹۷ و زکریا و اشمونی، ص ۳۳۹).

(۵) زخرف، آیه ۸۰: أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ؛ آیا می‌پندارند که ما راز آنها و نجوایشان را نمی‌شنویم؟ چرا (آری)، و فرشتگان ما پیش آنان [حاضرند و] ثبت می‌کنند.

مکی در ص ۹۸ آورده است: وقف بر (بلی) «حسن» و نیکو است، چون جواب: لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ است. پس معنای «بلی» این است: آری آنها را می‌شنویم. دلیل حسن بودن وقف بر «بلی» آن است که ما بعد آن مبتداست؛ یعنی «و رسلنا لدیهم». بنابراین، «رسلنا» مبتدا و «لدیهم یکتبون» خبر است. وقف بر «یکتبون» اختیار می‌شود، چون «و رسلنا لدیهم» جمله معطوفی است که بر جمله دیگری عطف شده است (نحاس، ص ۶۵۱ و زکریا و اشمونی، ص ۳۶۰).

(۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَعْى بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ علم تجوید، ص: ۲۰۰

«بلی»، وقف کافی است.

ب- قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا «۱» (آیه ۳۴) محلّ وقف در «و ربنا» می‌باشد.

۱۲. سوره «حدید»: أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى (آیه ۱۴)، وقف در این موضع، وقف کافی است؛ به این علت که ردّ و جواب جمله قبلی است. «۲»

۱۳. سوره «تغابن»: زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَبَّيْسُكَ (آیه ۷)؛ محلّ وقف در این جا [لتبعثن] است. ولی دانی از نافع نقل می‌کند که وقف بر «بلی» وقف تام است. سخاوی بر «بلی» وقف، و از ما بعد آن ابتدا نموده است؛ زیرا «بلی» ردّ «نفی رستاخیز» است و ما بعد آن نیز قسم است. در سوره «سبأ» نیز چنین است. «۳»

۱۴. سوره «ملک»: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ. قَالُوا بَلَى (آیه ۸ و ۹)، مکی وقف بر «بلی» را جایز نمی‌داند، اما ابو عمرو دانی به دلیل این که ردّ جمله انکاری ما قبل است، وقف بر آن را اجازه داده است. «۴»

۱۵. سوره «قیامت»: در موضع عِظَامَهُ. بلی (آیه ۳ و ۴)، مکی وقف بر «بلی» را منع کرده است، ولی دانی اجازه داده و وقف بر آن را وقف کافی می‌داند. هم چنین گفته شئیء قَدِيرٌ؛ مگر ندانسته‌اند که آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده و در آفریدن آنها در مانده نگردید؛ می‌تواند مردگان را [نیز] زنده کند؟ آری، او است که بر همه چیز تواناست». (نحاس، ص ۶۶۳؛ مکی، ص ۹۸؛ دانی، ص ۱۴۰ و زکریا و اشمونی، ص ۳۶۰).

(۱) محلّ شاهد آیه: أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبَّنَا است. مکی در ص ۹۹ آورده است: وقف بر «بلی» پسندیده نیست و قسم با «بلی» ارتباط دارد، مانند آن چه که در سوره «انعام» بود. وقف بر «و ربّنا» صحیح است و این نظر نافع است، ابتدا نیز از قول مستأنف می‌شود. و «بلی» این جا پاسخ استفهامی است که در جمله منفی قبل از آن است ... (نحاس، ص ۶۶۳ و زکریا و اشمونی، ص ۳۶۰).

(۲) ر. ک: نحاس، ص ۷۰۸؛ مکی، ص ۱۰۰ و زکریا و اشمونی، ص ۳۸۴.

(۳) ر. ک: نحاس، ص ۷۲۸؛ مکی، ص ۱۰۱؛ سخاوی، ص ۲۰۶ و زکریا و اشمونی، ص ۳۹۵.

(۴) دانی در ص ۱۵۱ کتاب خود وقف بر آن را وقف کافی می‌داند. اما مکی در ص ۱۰۲ کتابش می‌نویسد: وقف بر «بلی» پسندیده نیست؛ زیرا مضمّر بعد از «بلی» ظاهر شده است [یعنی اگر «بلی» به معنای آری انذار کننده آمده باشد، انذار کننده در عبارت بعدی آن آشکار آمده است م.] و تمام آن عبارت، جواب جمله منفی قبلی است، هم چنین بلی قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ تماما گفتار کافران است و نباید جدا جدا خوانده شود (زکریا و اشمونی، ص ۳۹۹).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۰۱

شده وقف تام است. ابو عمرو از «قادرین» بنابراین که «حال» است ابتدا کرده است. به این نظریه اشکال وارد است. به این صورت که اگر «قادرین» بنا بر حال، منصوب است، چگونه وقف بر «بلی» نیکو است؟ «۱» ۱۶. سوره «انشقت» «۲»: أَنْ لَنْ يَحُورَ. بلی «۳» (آیه ۱۴ و ۱۵)؛ مکی وقف بر «بلی» را جایز می‌داند و دانی در این زمینه می‌گوید: وقف بر آن کافی است. و معنای «بلی» چنین است: آری حتما در حالی که زنده‌اند به سوی پروردگارشان باز می‌گردند، همان گونه که قبل از مرگ نیز در پیشگاه او بوده‌اند. برخی نیز وقف بر «کَلَّا» را وقف تام می‌دانند. «۴» (۱) آیه ۳ و ۴ سوره قیامت: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ. بلی قادرین علی أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ؛ آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟! آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم! (ر. ک: الکتاب، ج ۱، ص ۱۷۳؛ معانی القرآن، ج ۳، ص ۲۰۸؛ ابن انباری، ص ۹۵۷؛ نحاس، ص ۷۵۱؛ مکی، ص ۱۰۳؛ مشکل إعراب القرآن، ج ۲، ص ۴۲۹ و زکریا و اشمونی، ص ۴۱۰).

(۲) همان سوره «انشقاق» است.

(۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ. بلی إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا؛ او می‌پنداشت که هرگز بر نخواهد گشت. آری، در حقیقت، پروردگارش به او بینا بود.

(۴) ابن انباری، ص ۹۷۲؛ نحاس، ص ۷۷۰؛ مکی، ص ۱۰۴؛ زکریا و اشمونی، ص ۴۲۳.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۰۲

گفتاری درباره «لا»، «ا»، «۲»:

الف- در زمینه قول خداوند متعال «لا- جرم» «۳» (هود، آیه ۲۲) بین زبان شناسان عرب اختلاف است. زجاج می‌گوید: «لا» نفی چیزی است که کافران گمان می‌کرده‌اند برای آنان منفعت دارد. پس معنای آن چنین فرض می‌شود: «لا- ینفعهم جرم أنهم فی

الآخرة؛ یعنی پیشه کردن آن کارها برای آنان خسران دارد. زجاج «أن» (۴) را در موضع نصب می‌داند «۵». پس بنا به نظر او، در این جابر «لا» وقف شده، و از «جرم» ابتدا می‌شود.

اما از دیدگاه خلیل و سیبویه «جرم» بدون «لا» به معنای «حق» است «۶». ابو محمد مکی ردیه‌ای دارد بر کسانی که وقف بر «لا» بدون «جرم» را اجازه داده‌اند و در آن گفته است: لازمه این وقف، اعتقاد به چیزهایی است که دارنده آن کافر است «۷» ب- هم چنین در معنای «لا» در لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (قیامت، آیه ۱) و لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (بلد، آیه ۱) و مانند آنها اختلاف است. بصریان و کسائی می‌گویند: معنای آن چنین است: به آن قسم می‌خورم. زجاج گفته است: در این که معنای آن «اقسم» است اختلافی نیست، بلکه اختلاف در «لا» است «لا» نزد بصریان، کسائی و اکثر مفسران «زایده» است.

فراء می‌گوید: «لا» ردّ و جواب بر گفتار مشرکان است و قبلاً گذشت که آنان (۱) ر. ک: سخاوی، ص ۲۰۹.

(۲) این مبحث به مواردی از استعمال «لا» اختصاص دارد که نحویان، مفسران و قراء در مورد نوع آن و وقف بر آن اختلاف دارند.

(۳) لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسْرُونَ.

(۴) پس از «لاجرم» قرار گرفته است.

(۵) بنا بر مفعول بودن (ر. ک: بحر المحيط، ج ۵، ص ۲۱۳).

(۶) ر. ک: العين، ج ۶، ص ۱۱۹؛ الكتاب، ج ۱، ص ۴۶۹؛ التهذيب، ج ۱۱، ص ۶۵؛ زجاجی، حروف المعانی، ص ۷۴؛ الأزهیه، ص ۱۶۲؛ بحر المحيط، ج ۵، ص ۲۱۳ و مغنی، ص ۲۶۳.

(۷) بر این «ردیه» و کتاب دست نیافتم.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۰۳

رستاخیز را انکار می‌کردند، پس به آنان گفته شد: مسأله چنین نیست که می‌پندارید، «۱» سپس قسم خورد که لَتَبْعَنَّ «۲»؛ بنابراین، وقف بر «لا» خوب و پسندیده است.

ج- امّا قول خداوند متعال: أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا «۳» (سجده، آیه ۱۸) وقف در این جا وقف کافی است، زیرا کلام، مفید است و آن چه پس از آن آمده، از نظر معنا متعلق به ما قبل است. ابو القاسم شاطبی «۴» در این موضع، وقف را اختیار کرده است، سخاوی نیز چنین حکایت کرده است. اما عمانی می‌گوید: برخی چنین پنداشته‌اند که موضع وقف در «فاسقا» است و معنای آن مساوی نبودن مؤمن و فاسق است، ولی این وقف در نظر من، جای گاه و ارزشی ندارد. او سپس می‌گوید: معنایی که این افراد ذکر کرده‌اند، موجب وقف بر لا يَسْتَوُونَ است.

من می‌گویم: سخن عمانی مطلب صحیحی نیست، صحیح و صواب آن چیزی است که من در ابتدا گفتم [وقف بر «فاسقا» وقف کافی است. م. اصولاً میان این مورد و آن چه که در سوره (برائت) آیه ۱۹ وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ آمده است، چه تفاوتی وجود دارد که عمانی وقف بر «سبیل الله» را در آن جا اجازه داده است.

بنابراین، اگر [در سوره توبه آغازیدن از «لا یستون» جایز است، این جا هم جایز است و هیچ تفاوتی میان این دو نیست. من تصور می‌کنم عمانی آن چه را در سوره «توبه» گفته، به فراموشی سپرده است. «۵» (۱) معانی القرآن، ج ۳، ص ۲۰۷؛ ابن انباری، ص ۱۴۲؛ الأزهیه، ص ۱۶۲؛ مشکل إعراب القرآن، ج ۲، ص ۴۲۸؛ إملاء ما من به الرحمن، ج ۲، ص ۲۷۴؛ سخاوی، ص ۲۱۰؛ طبری، ج ۲۹، ص ۱۰۸؛ قرطبی، ج ۱۹، ص ۹۱؛ بحر المحيط، ج ۸، ص ۲۱۳، ۲۸۴ و مغنی، ص ۲۷۵.

(۲) خدای بزرگ در آیه ۷ سوره تغابن فرمود: زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَبِيعُشَّ ...

(۳) تمام آیه: أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ. (۴) او امام قاسم بن فیره، مؤلف شاطبیّه و از مشهورترین علمای علم

قرائات است. در سال ۵۹۰ (ه ق) وفات یافته است (ر. ک: غایه‌النهاییه، ج ۲، ص ۲۰-۲۳).

(۵) ابن انباری، ص ۸۴۰ و نحاس، ص ۵۷۱: وقف نزد این دو در «لا یستوون» وقف تام است. اشمونی

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۰۴

د- در مورد آیه ۹ سوره «قصص»: قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ «۱»، سخاوی می‌گوید: به نظر جماعتی، مانند دینوری، محمد بن عیسی، نافع قاری «۲»، و ابن قتیبه، وقف در این موضع، وقف تام است، و لا تَقْتُلُوهُ نهی است. عده‌ای تصور کرده‌اند که بر «لا» وقف می‌شود و معنای آن چنین است: هو قِرْءَةُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ، لا؛ یعنی بدون تو. سخاوی می‌گوید: این تصور صحیحی نیست، برای این که «تقتلوه» فعل مجزوم است، اگر «لا» ناهیه نیست و نافیه است، پس جزم دهنده «تقتلوه» کجاست؟ من می‌گویم: آن چه سخاوی گفته است صحیحش آشکار است، گر چه برخی از اساتید را دیده‌ام که بر «لا» وقف می‌کنند. «۳»

گفتاری در مورد «ثم»: «۴»

بعضی از اساتید در تمام موارد کاربرد «ثم» در قرآن، بر ما قبل آن وقف کرده‌اند، و می‌گویند: ثم برای مهلت و تأخیر است. من می‌گویم، این قاعده کلی نیست، بلکه در بعضی موارد درست است؛ مانند قول خداوند: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا «۵» (اعراف، آیه ۱۱)، یا مانند: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سِلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ «۶» (مؤمنون، آیه ۱۲-۱۴). هم چنین کلام خداوند در سوره در، ص ۳۰۵ کتابش، می‌گوید: وقف بر «فاسقا» چون انتهای جمله استفهامی است، جایز است، گر چه جمله در «لا یستوون» تمام است. نقل و ردّ این مطالب در «سخاوی» ص ۲۱۰ آمده است. همچنین ر. ک: به «دانی»، ص ۱۲۰.

(۱) سوره قصص، آیه ۹: وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. (۲) در نسخه «ط» «و قاری» نوشته شده است.

(۳) سخاوی، ص ۲۱۰ ب؛ همچنین ر. ک: معانی القرآن، ج ۲، ص ۳۰۲؛ ابن انباری، ص ۸۲۲؛ نحاس، ص ۵۴۳ و دانی، ص ۱۱۴.

(۴) ر. ک: سخاوی، ص ۲۱۲ و لطائف الاشارات، ص ۲۵۷.

(۵) وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ... م.

(۶) اشمونی، ص ۲۶۱: وقف در «فی قرار مکین» و «لحما» جایز است. زکریا می‌گوید: در «من طین» وقف کافی است. در «فی قرار مکین» و هم چنین «العظام لحما» وقف صالح است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۰۵

«انعام» (آیه ۱۵۹): إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ «۱» ... و (آیه ۱۶۴): وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ «۲»، و (آیه ۱۵۴): ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَىٰ

و یا مانند سوره «آل عمران» (آیه ۱۱۱): يُؤَلِّوْكُمْ الْأَرْبَابَ ثُمَّ «۳»

وقف در تمام این مواضع [ما قبل ثم وقف کافی است و موضع وقف فقط از نظر معنوی متعلق به ما بعد است. و از «ثم» ابتدا می‌شود.

امریا در سوره «برائت» (آیه ۱۲۶) أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ «۴»؛ «اسراء» (آیه ۱۸) لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ «۵»؛ (آیه ۶۹) بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ «۶» (آیه ۷۵) ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ «۷» و (آیه ۸۶) بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ «۸»؛ وقف عمدی بر ما قبل «ثم» ممنوع است؛ برای این که معنا با آن تمام می‌شود و معنای اراده شده، بدون آن صورت نمی‌پذیرد. (۱) إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. م.

(۲) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. م.

اشمونی، ص ۱۴۱: در «وزر آخری» وقف حسن است، زیرا «ثم» به دلیل ترتیب خبرها با هدف واحد آمده است. نحاس، ص ۳۲۸:

وقف کافی است و زکریا گفته است: وقف صالح است.

(۳) و إن یقاتلوکم یولوکم الأدبار ثم لا ینصرون از نظر ابن انباری، ص ۵۸۲: وقف بر «الأدبار» وقف حسن تام است، زیرا «ثم» به ما قبل خود تعلق دارد. نحاس، ص ۲۳۲: حسن تام است (ر. ک: اشمونی، ص ۸۵).

(۴) أَوْ لَا يَرُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ.

زکریا و اشمونی، ص ۱۷۱: وقف بر «مَرَّتَيْنِ» وقف کافی است.

(۵) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْطَلَاهَا مِذْمُومًا مَدْحُورًا. از نظر اشمونی وقف بر «لمن نريد» کافی است (اشمونی، ص ۲۲۲).

(۶) فَيَغْرَقْكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا.

(۷) إِذَا لَادَفْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا.

(۸) از نظر اشمونی وقف بر «اليك» جایز است (اشمونی، ص ۲۲۶).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۰۶

گفتاری پیرامون «أم»: «ا»

«أم» برای معادله به کار می‌رود و معادله بر دو نوع است: معادله برای همزه استفهام، معادله برای همزه تسویه.

تعریف معادله: دو اسمی را گویند که درباره آنها سؤال شده باشد که بر سر یکی از آنها همزه و بر دیگری «أم» قرار می‌گیرد، در پرسش از انجام فعل نیز چنین است.

مثال اول (با اسم): مانند «أشرب زيد أم عمرو؟»، یعنی کدام یک از آنها نوشیدند؟ با فعل؛ مانند «أصرفت زيدا أم حبسته؟» «۲» با یکی از دو فعل، همزه و با دیگری «أم» به کار رفته است. مثال دوم با همزه تسویه است که در این صورت «أم» با همزه استفهام مساوی است؛ مانند (سواء علی أزيد فی الدار أم عمرو) «۳» لفظ «تسویه» همان لفظ استفهام است در حالی که خبر است؛ مانند «اختصاص» که با لفظ ندا می‌آید ولی ندا نیست. معنای «تسویه» این است که به یک سان بودن دو چیز خبر داده شود، مانند این که کسی بگوید: سواء علیّ أيهما قام، و استوی عندی عدم العلم بأيهما فی الدار، «۴» یا مانند قول پروردگار: سواءٌ علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم «۵» (بقره، آیه ۶)، و یا سواءٌ علینا أجزعنا أم صبرنا «۶» (ابراهیم، آیه ۲۱).

«ام» در هر دو نوع معادله، حرف عطف است، أم گاهی «منقطعه» بوده و به معنای «بل» است. آن را منقطعه نامیده‌اند؛ زیرا ما بعد آن از ما قبلش جدا و منقطع است در (۱) الكتاب، ج ۱، ص ۴۹۱؛ ألازهیة، ص ۱۳۱، أمالی ابن الشجری، ج ۲، ص ۳۳۳؛ شرح الکافیة الشافیة، ج ۳، ص ۱۲۱۲؛ سخاوی، ص ۲۰۷ ب، رصف المبانی، ص ۹۳ و المغنی، ص ۴۰.

(۲) آیا زید را مرخص کردی یا حبس نمودی؟ م.

(۳) برای من مساوی است که زید در خانه باشد یا عمرو. م.

(۴) برای من یک سان است که کدامیک از آن دو برخاستند و نزد من یک سان است که ندانم کدام یک از آن دو در خانه است.

م.

(۵) بر کافران یک سان است که آنها را انذار کنی یا انذار نکنی. م.

(۶) چه بی تابی کنیم، چه صبر نماییم برای ما یک سان است. م.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۰۷

این صورت فرقی ندارد که ما قبل، أم استفهام باشد، یا خبر. «أم» دوّم به معنای «بل» به کار نمی‌رود، «أخطل» می‌گوید:

كذبتك عينك، أم رأيت بواسط غلس الظلام من الرّباب خيالا

«۱» ابو عبيده می‌گوید: در این شعر سؤال نکرده است، بلکه به طور قطع او را تماشاگر خوانده است «۲». در این که (أم) حرف عطف است یا نه، اختلاف است. اهل مغرب «۳» می‌گویند: أم در جمله و غیر جمله، حرف عطف نیست. ابن مالک گفته است: «ام» گاهی برای حرف عطف مفرد است؛ مانند قول عرب «إنّها لإبل أم شاء» «۴» این جا «أم» برای إضراب (برگشتن از حکم) است، در حالی که ما بعدش را به ما قبل عطف می‌کند. «۵»

بنابراین هنگامی که «ام» منقطعه باشد، جایز است بر ما قبل آن وقف شود و از (۱) چشم تو به تو دروغ نشان داده، و تو در تاریکی شب در شهر واسط، از رباب شبی را دیده‌ای.

بیت بالا در برخی از کتب نحوی و غیر نحوی آمده است، ولی استشهاد به آن متفاوت است.

سیبویه در الکتب، ج ۱، ص ۴۸۴ می‌نویسد: خلیل تصور کرده است که قول «اخطل» مانند إنّها لإبل أم شاء است و جایز است «كذبتك» را استفهام دانست و الف استفهام حذف می‌گردد.

میرد در المقتضب، ج ۳، ص ۲۹۵ می‌گوید: جایز است «أكذبتك عينك» باشد، پس الف حذف شده است، و می‌تواند «كذبتك عينك» خبر باشد، سپس تردید کرده که دیده است یا نه؟ پس از آن سؤال کرده که آیا دیده است؟

ر. ک: ابو عبيده مجاز القرآن، ج ۱، ص ۵۶؛ ابن انباری، ص ۱۹۵؛ ابن الشجری، ج ۲، ص ۳۳۵؛ سخاوی، ص ۲۰۸؛ مغنی، ص ۴۵؛ خزانه الأدب، ج ۴، ص ۴۵۲؛ لسان العرب، واژه «غلس» و دیوان اخطل، ص ۳۸۵.

(۲) مجاز القرآن، ج ۱، ص ۵۶.

(۳) «مغرب» به کشورهای شمال افریقا شامل لیبی، تونس، الجزائر و مراکش اطلاق می‌شود (المنجد فی الاعلام). م.

(۴) یعنی اول متکلم حکم کرد به این که، آن چه می‌بینم شتر است، سپس شک کرد و از این حکم اعراض نمود و گفت: نه بلکه آن چه می‌بینم رمه گوسفندان است. م.

(۵) ابن مالک در شرح الکافیة الشافیة، ج ۳، ص ۱۲۱۹ باب عطف می‌گوید: ناگزیریم «ام» منقطعه را به معنای اضراب بگیریم و در بیش تر موارد با اضراب در حالت استفهام است ... و از این قبیل است قول عرب «إنّها لإبل ام شاء»، گوینده اراده کرده است: بلکه آیا آن گوسفند است؟ هم چنین ر. ک:

مغنی اللیب، ص ۴۶.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۰۸

«ام» ابتدا گردد. در قرآن عظیم آمده است: قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «۱» (بقره، آیه ۸۰)، اگر «ام» را منقطعه قرار دهیم، ابتدا از آن جایز است، اما اگر برای معادله باشد، شروع با آن جایز نیست. سبب هر دو صورت مسأله را در التوجیهاث ذکر کرده‌ام، به آن کتاب مراجعه کنید «۲».

در مورد آیه أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ [كَمَا سِئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ]، (بقره، آیه ۱۰۸)، سخاوی می‌گوید: ظاهر این است که «ام» منقطع است و ابتدا از آن جایز است.

می‌گویم: سخن سخاوی پسندیده است، ولی ابو محمّد مکی می‌گوید: این بعید است، چون در بیش تر جملات عرب، «ام» منقطع هنگام شک و تردید متکلم، به کار می‌رود که این برازنده قرآن نیست.

من می‌گویم: گفته ابو محمّد مکی به سخن سخاوی خدشه‌ای وارد نمی‌کند، برای این که «ام» منقطعه؛ ترک کلامی به سبب کلام دیگر است، بلکه به معنی «بل» می‌آید و لازم نیست که حتماً پس از شک و تردید باشد «۳».

در وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنْ (۱) بگو: آیا با خدا چنین پیمانی بسته‌اید، تا او

خلاف پیمان خود نکند؟ یا آن که از روی نادانی چنین نسبتی به خدا می‌دهید؟

(۲) سخاوی در ص ۲۰۷ ب کتابش آورده است: اگر ام منقطعه باشد ابتدا از آن جایز است و اگر معادله باشد، ابتدا به آن جایز نیست. تقدیر معادله چنین است: کدام یک از این دو، واقعیت دارد: پیمان بستن با خدایا دروغ بستن به خدا؟ اما معنای استفهام: به این صورت است که خداوند می‌داند که کدامیک از این دو مسأله واقعیت دارد و آن گفتار یهود علیه خداست که از روی نادانی است.

اشمونی در ص ۴۲ کتاب خود می‌نویسد: «فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ» محل وقف نیست، برای این که قبل از «أم» متصله قرار دارد و به ما بعدش نیازمند است. در واقع ما قبل و ما بعد «ام»، به منزله کلام واحدی است. اما نحاس، در ص ۱۵۰ کتابش وقف بر «عهد» را وقف صالح قرار داده است.

(۳) آیه ۱۰۷ بقره ... وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ. ابن انباری در ص ۵۲۸ کتاب خود گفته است:

وقف بر «و لا- نصیر» وقف حسن است و نحاس، ص ۱۵۸، زکریا، ص ۴۶، مانند او، نظر داده‌اند، ولی اشمونی می‌گوید: در «و لا نصیر» وقف تام است؛ زیرا کلام بعد از آن با استفهام شروع می‌شود (سخاوی، ص ۲۰۸).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۰۹

الْقَوْلِ «۱» (رعد، آیه ۳۳)، ابتدا از «أم» اول جایز است، چون ام منقطعه است و وقف بر «سموهم» وقف کافی است. برخی گفته‌اند: وقف تام است. وقف بر «الارض» وقف حسن است و ابتدا از ما بعد آن ممنوع است؛ «۲» زیرا از نظر لفظ و معنا به ما قبلش وابستگی دارد.

در اَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (فرقان، آیه ۴۳) گفته شده: وقف تام است و «أم» بعد از آن، منقطعه است و ابتدا از آن جایز است. «۳» در آیه تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ «۴» (زخرف، آیه ۵۱). گفته شده معنای آن چنین است: آیا نمی‌بینید یا شما بینا هستید؛ خلیل و سیبویه این قول را برگزیده‌اند؛ زیرا در این آیه از نظر خلیل و سیبویه استفهام، تقریری است و معنای آن اثبات خبر است. به این جهت در این آیه «ام» را نمی‌توان متصله دانست؛ زیرا «ام» متصله به معنای تقریر نیست، بنابراین، بر «أم» وقف می‌شود و تلاوت از «أنا خیر» آغاز می‌شود. (۱) برای خدا شریکانی قائل شدند. بگو: آنها را نام ببرید. شاید می‌خواهید او را از چیزی در روی زمین آگاه کنید که نمی‌داند، یا از سخنی آشکار، آگاه کنید؟

(۲) در نسخه‌های «س، ق و ط» وارد شده است «و ابتدا از ما بعد آن است» که تحریفی آشکار است سخن درست در نسخه «د» است و نظر سخاوی هم همان است. نحاس، ص ۴۱۲ می‌گوید: از نظر احمد بن جعفر سخن در «قل سموهم» تمام است؛ یعنی آنهایی را که خلق می‌کنند یا نفع می‌رسانند، نام ببرید. وقف در «الارض» وقف کافی است (ر. ک: زکریا و اشمونی، ص ۲۰۳). (۳) و بعد از آن آیه ۴۴ فرقان است: «أم تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون». نحاس، ص ۵۲۳: بر «وکیلا» وقف می‌شود. زکریا و اشمونی، ص ۲۷۴: بر «وکیلا» وقف نموده‌اند. اشمونی می‌گوید: به دلیل مستأنفه بودن جمله ما بعد است، به این صورت که «أم» منقطعه در تقدیر، «بل» و همزه است، مثل این که گفته شود: اتحسب كأن هذه المذممه اشد من التي تقدمتها حتى خفت بالاضراب عنها اليها و هو كونهم مسلوب عن أسمع.

آیات ۴۳ و ۴۴: أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا. أم تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون؛ آیا آن کس که هوای [نفس خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟ آیا [می‌توانی ضامن او باشی. یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ م

(۴) آیات ۵۱ و ۵۲ سوره زخرف: وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ. أم أنا خير من هذا الذي هو مهين ولا يكاد يبين.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱۰

ابو زید می‌گوید: «أم» زایده است و در «تبصرون» وقف جایز است. هم چنین گفته‌اند: «أم» در این جا، منقطعه است و در تقدیر به معنای «بلکه من» است. به این جهت «أم» به معنای «بل» بوده و ابتدا از آن جایز است. «۱»
 هروی «۲» می‌گوید: در قول خداوند تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَمْ يَقُولُونَ [افْتَرَاهُ] (سجده، آیه ۲ و ۳)، «أم» به معنای همزه استفهام بوده و در تقدیر چنین است: آیا می‌گویند دروغی است که خود بافته است؟ «۳» بنابراین، ابتدا از «أم» جایز است. او همچنین می‌گوید: در مواردی که ذکر خواهد شد، «أم» در تمام آنها به معنی همزه استفهام است برای این که در آنها جمله استفهامی بر «أم» پیشی نگرفته است.

[آن موارد عبارت‌اند از:]

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ (بقره، آیه ۱۰۸)؛ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ (فرقان، آیه ۴۴)؛ أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ (طور، آیه ۳۹)؛ أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ (نساء، آیه ۵۳)؛ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ «۴» (بقره، آیه ۱۴۰)؛ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ (طور، آیه ۳۰)؛ (۱) ر. ك: الكتاب، ج ۱، ص ۴۸۴؛ المقتضب، ج ۳، ص ۲۹۵ و سخاوی، ص ۲۰۸.

(۲) او «علی بن محمّد» مؤلف کتاب الأزهیه و ... است. در سال ۴۱۵ (ه ق) وفات یافته است. (إنباه الرواة، ج ۲، ص ۳۱۱ و مقدمه الأزهیه).

مطالبی که در متن از قول هروی آمده است، مؤلف آن را از «سخاوی»، ص ۲۰۸ نقل کرده است. این مطالب در الأزهیه، ص ۱۳۸-۱۴۰ موجود است، آن جا که از موضع چهارم از مواضع «أم» که به معنای الف استفهام است، سخن می‌گوید.

(۳) از نسخه «ط» این قسمت ساقط شده است (در تقدیر چنین است: آیا می‌گویند دروغی است که خود بافته است).

(۴) در نسخ اصلی کتاب با یاء مغایب آمده است، که قرائت ابو عمرو، ابن کثیر، نافع و ابو بکر راوی عاصم است. سایر قراء سبعة ابن عامر، حمزه، کسائی و حفص، «أم تقولون» یعنی با تاء مخاطب خوانده‌اند. (السبعة ص ۱۷۱؛ الکشف، ج ۱، ص ۱۴۰؛ النّشر، ج ۲، ص ۲۲۳).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱۱

أَمْ اتَّخَذُوا مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ (زخرف، آیه ۱۶)؛ أَمْ نَجْعِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (ص، آیه ۲۸)؛ هروی در ادب عرب اطلاعات گسترده‌ای داشت و بر شگفتی‌های آن آگاه بود. از این رو، آن چه گفته است صحیح و روشن است. زیرا عده‌ای گفته‌اند: «أم» در آیه شریفه أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (ص، آیه ۶۳) به معنای استفهام است، و اجازه داده‌اند که «أم» برای همزه استفهام (در جمله قبل): أَتَّخَذْنَاهُمْ سِحْرِيًّا (ص، آیه ۶۳) معادله باشد، البته بنا به قرائت کسانی که همزه را همزه قطع قرار داده‌اند. هم چنین جایز دانسته‌اند که اگر همزه، همزه وصل قرائت شود، «أم» ردّ قول طاغیان و سرکشان در ما لنا لا نرى رجالاً (ص، آیه ۶۲) باشد «۱».

عقیده نحویان بصره بر این است که در تمام این مواضع، «أم» منقطعه است؛ زیرا آنان در تعریف «أم» منقطعه می‌گویند: أم به معنای «بل» و همزه است، گفته می‌شود: (۱) (سوره ص، آیه ۶۲ و ۶۳): وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ. أَتَّخَذْنَاهُمْ سِحْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ؟ و می‌گویند: ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از اشرار می‌شمردیم، نمی‌بینیم؟ آیا آنان را [در دنیا] به تمسخر می‌گرفتیم یا چشم‌ها [ی ما] بر آنها نمی‌افتد؟.

ابن کثیر، نافع، عاصم، ابن عامر و ابو جعفر در «الأشرار. أَتَّخَذْنَاهُمْ» همزه را به عنوان استفهام، به صورت همزه قطع خوانده‌اند. ابو عمرو، حمزه، کسائی، یعقوب و خلف «الأشرار. أَتَّخَذْنَاهُمْ» را به عنوان خبر، با همزه وصل خوانده‌اند (السبعة، ص ۵۵۶؛ الکشف، ج ۲، ص ۲۳۳ و النّشر، ج ۲، ص ۳۶۱).

ابن انباری در ص ۸۶۴ کتاب خود می‌نویسد: کسانی که «أَتَّخَذْنَاهُمْ» را با حذف «الف» خوانده‌اند، بر «الأشرار» وقف نکرده‌اند،

چون جمله تمام نیست؛ زیرا «اتخذناهم» حال است، مثل این که گفته شود: قد اتخذناهم. سجستانی می‌گوید: صفت برای رجال است، و این خطاست، چون صفت ماضی و مستقبل نمی‌تواند باشد و «أم» در این صورت رد قول آنهاست که می‌گفتند: «ما لنا لا نری رجالا».

کسانی که الف «اتخذناهم» را الف قطع می‌دانند، بر «الاشرار» وقف نموده‌اند.

(ابن انباری، ص ۱۹۴؛ نحاس، ص ۶۱۵؛ الکشف، ج ۲، ص ۲۳۳؛ الأزهیة، ص ۱۴۰؛ زکریا و اشمونی، ص ۳۳).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱۲

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ، و موارد دیگر نیز چنین است. «۱»

گفتاری درباره «بل» «۲»:

«بل» در قرآن بر دو گونه است: گاهی حرف اضراب و گاهی حرف عطف است؛ مانند:

قام زید بل عمرو .. اگر «بل» به معنای اضراب باشد، ابتدا از آن جایز است. معنای اضراب عبارت است از: ترک و نفی کلام و روی گردانی از آن «۳»، بیش‌تر موارد کاربرد «بل» در قرآن به این معناست. خداوند متعال فرموده است: وَلَمَدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (مؤمنون، آیه ۶۲)، پس از آن در جمله بعدی فرمود: بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا «۴» (مؤمنون، آیه ۶۳).

هم چنین در قرآن آمده است: فَأَنَّى تُسْحَرُونَ. بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ «۵» (مؤمنون، آیه ۸۹، ۹۰). و نیز خداوند فرمود: قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ [عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ «۶» (انبیاء، آیه ۴۲)؛ و یا: (۱) ر. ک: الكتاب، ج ۱، ص ۴۹۱ و أمالی، ج ۲، ص ۳۳۵.

(۲) الكتاب، ج ۱، ص ۲۱۶؛ ج ۲، ص ۳۴۶؛ الدانی، ص ۱۳۶؛ الأزهیة، ص ۲۲۸؛ رصف المبانی، ص ۱۵۳؛ المغنی، ص ۱۱۹ و اللطائف، ص ۲۵۷.

(۳) ابن هشام در المغنی، ص ۱۱۹، ۱۲۰ می‌نویسد: اگر پس از «بل» جمله باشد، به معنای اضراب است، و اضراب یا «نفی و ابطال» است و یا انتقال از غرضی به غرض دیگر است ... و اگر پس از «بل» مفرد باشد، «بل» حرف عطف است.

(۴) [نه بلکه دل‌های آنان از این [حقیقت در غفلت است. م.

وقف بر «یظلمون» از نظر اشمونی، وقف کافی است؛ زکریا، ص ۲۶۳: آن را وقف صالح می‌داند.

(۵) ... قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ. بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ؛ بگو پس چگونه دست خوش افسون شده‌اید؟

[نه بلکه حقیقت را برایشان آوردیم. و قطعاً آنان دروغ گویند. م. از نظر اشمونی وقف بر «تسحرون» وقف کافی است و زکریا، در ص ۲۶۴ کتاب خود: آن را وقف حسن می‌داند.

(۶) بگو: چه کسی شما را شب و روز از [عذاب رحمان حفظ می‌کند؟] نه بلکه آنان از یاد پروردگارشان روگردانند. م. ابن انباری،

در ص ۷۷۵ کتابش آورده است: وقف حسن است. نحاس، در ص ۴۷۴ کتابش می‌گوید: وقف کافی است و زکریا و اشمونی، نیز در ص ۲۴۹ کتاب خود آن را وقف کافی می‌دانند.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱۳

ص. وَ الْقُرْآنِ ذِي الذُّكْرِ. بَلِ الَّذِينَ [كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ «۱» (ص، آیه ۱-۳) و مانند اینها.

وقف بر قبل از «بل» وقف کافی است؛ زیرا برای خارج شدن از جمله‌ای و ورود به جمله دیگر است و دو جمله از نظر لفظی به یک دیگر تعلق و وابستگی ندارند.

گفتاری درباره «حَتَّى»

«۲» آغازیدن تلاوت از «حَتَّى» جایز است، در صورتی که حتی [حرف ابتدا باشد؛ یعنی پس از آن، جمله [استینافی و جدید] حکایت شود؛ مانند این کلام خداوند: حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ «۳» (مریم، آیه ۷۵)، یا حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ «۴» (انبیاء، آیه ۹۶)؛ حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا (زمر، آیه ۷۱) و هم چنین «حَتَّى» بی که پس از این «حَتَّى» است «۵»، یا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا در (فصلت، آیه ۲۰) و حَتَّى إِذَا جَاءَنَا (زخرف، آیه ۳۸) و مانند آنها.

دانی معتقد است: وقف در حرامِّ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ «۶» (انبیاء، آیه ۹۵) وقف تام است، اما عمّانی می گوید: وقف کافی است، و قول عمّانی به صواب نزدیک تر است. «۷» (۱) ر. ک: نحاس، ص ۶۱۰ و زکریا و اشمونی، ص ۳۲۷.

(۲) سخاوی، ص ۲۱۳ و لطائف الاشارات، ص ۲۶۰، و رجوع کنید به وجه سوم از وجوه «حَتَّى» در مغنی، ص ۱۳۷: و آن هنگامی است که «حَتَّى» حرف ابتدا است، یعنی حرفی که پس از آن جمله استینافی شروع می شود.

(۳) تا وقتی، آن چه به آنان وعده داده می شود: عذاب، یا روز رستاخیز را ببینند. م.

(۴) تا وقتی که یاجوج و ماجوج [راهشان گشوده شود. م.

(۵) در نسخه «ط» این عبارت نیز وارد شده است: «و هم چنین «حتی» بی که پس از آن (حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ) و (حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَالَيْتَ) و مانند اینها». این تحریف و اشتباه است. آیه بعد از آن چنین است: «... حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا...».

(۶) و بر مردم شهری که آن را هلاک کرده ایم، بازگشتشان به [دنیا] حرام است. آیه بعدی چنین است: حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ.

(۷) ابن انباری، ص ۷۷۸؛ نحاس، ص ۴۸۰ و زکریا و اشمونی، ص ۲۵۲.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱۴

حروف مشدّد و مراتب آن

اشاره

«۱» حروف مشدّد در قرآن زیاد به کار رفته است. هر حرف مشدّدی در وزن و تلفظ به منزله دو حرف است که اولی ساکن و دومی متحرک است. بنابراین، بر قاری قرآن لازم است حروف مشدّد را- هر جا که واقع شد- آشکارا تلفظ کند و حق آن را عطا کند. تا از غیر آن تمیز داده شود.

قاعده: نویسنده کتاب تجرید «۲» از ابو اسحاق ابراهیم بن وثیق نقل کرده که مشددها، دارای سه مرتبه اند:

مرتبه اول-

مشددهایی که به سرعت تلفظ نمی شوند؛ مشددهای بدون غنه چنین اند.

مرتبه دوم-

مشددهایی که با سستی و کندی تلفظ می شوند؛ حروف مشدّدی که هنگام ادغام، غنه در آنها باقی می ماند چنین اند؛ یعنی ادغام حرف اول در دوم با غنه حرف اول همراه است.

مرتبه سوم -

حروفی است که با سستی و کندی زیاد مشدد می‌شود که عبارت است از ادغام نون ساکن و تنوین در واو و یاء. این تقسیم بندی، نیکو و پسندیده است و فایده‌اش در مانند این مثال به ظهور می‌رسد: **إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. فَإِنْ تَوَلَّوْا (هود)** آیه ۵۶ و ۵۷). بیش‌ترین مرتبه تشدید در باء مشدد بوده و پس از آنها در میم و واو «۳» است. (۱) مؤلف در این بخش، از بابی که مکی در الرعایه، ص ۲۱۹ به بعد «باب المشدّدات» آورده، تأثیر پذیرفته است. هم چنین مکی رساله‌ای با عنوان رساله فی الیئات المشدّدات، دارد که دکتر احمد حسن فرحات آن را در «مکتبه الدولیه»، ریاض، سال ۱۴۰۲ (ه ق) انتشار داده است.

(۲) او «عماد الموصلی، علی بن یعقوب» (۶۲۱-۶۸۲ ه ق) است. نام کتابش التجرید فی التجوید است (غایه النهایه، ج ۱، ص ۲۴، ۵۸۴).

(۳) در تمام نسخ، آیه به این صورت نوشته شده است «مستقیم. و إن تولّوا»، ولی صحیح آن همان

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱۵

مکی در «الرعایه» می‌گوید: مدغم‌ها بر سه قسم است: «۱» ۱- جایی که با عمل ادغام، مدغم فزونی یابد، مانند راء مشدّدی که هنگام ادغام [صفت تکریر آن مخفی می‌شود. ادغام و تشدید، سبب این فزونی (خفیف شدن تکریر) است.

۲- ادغامی که فزونی به همراه ندارد و آن ادغامی است که تلفظ خفیف، اظهار غنّه، اطلاق و استعلا با آن همراه نباشد؛ مانند یاء در «ذریّه» (بقره، آیه ۲۶۶) و یاء و جیم در «الجبی» (نور، آیه ۴۰). پس این تشدیدها غیر از راء مشدّد است که به دلیل مخفی شدن «۲» تکریرش، فزونی دارد.

۳- ادغامی که در آن، مدغم ناقص آورده شود و این نوع ادغام در مواردی است که با ادغام، غنّه، اطلاق یا استعلا ظاهر شود؛ مانند **مَنْ يُؤْمِنُ (توبه، آیه ۹۹)؛ أَحَطُّ (نمل، آیه ۲۲) و أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ (مرسلات، آیه ۲۰).**

بنابراین، این مشدّدها غیر از مشدّد قسم دوم است که نقص و فزونی در ادغام وجود ندارد.

آن چه مکی گفته است سخنی مبرهن و منسجم است و فایده آن در مواردی مانند این قول خداوند ظاهر می‌شود: **إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ (بقره، آیه ۱۷۳)**، پس تشدید راء رساتر از لام، و لام رساتر از نون است. اما اشکالی در جمع میان دو قول هم نیست و فایده آن در مواردی از این قبیل ظهور می‌یابد: **سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزَمُوا (بقره، آیه ۲۳۵)**. گونه است که در متن آمده است. در آیه مورد استشهاد، به دلیل اشتباهی که دارد اشکالاتی پیش می‌آید: پس تشدید در «رَبِّي» روی باء و در «صراط مستقیم» روی میم است که ادغام تنوین در میم مع الغنه است. اما آن طور که آیه در نسخ اصلی کتاب آمده، دلیلی بر مشدّد شدن واو وجود ندارد، بلکه ادغام تنوین در واو در این کلام خداوند است: **إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَكَذَلِكَ (بقره، آیه ۱۴۲ و ۱۴۳).**

(۱) الرعایه، ص ۲۲۹.

(۲) عبارت «مخفی شدن» از نسخه «س» افتاده است.

(۳) در نسخه «ط» «نخلقکم» آمده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱۶

بنابراین، [با توجه به هر دو قول، در آیه یاد شده مراتب تشدید از نظر قوت از این قرار است: تشدید بر راء، لام، میم و واو «۱»، جز این که شیوه من در این قاعده این است که هر حرف مشدّدی به طور مطلق «۲» با توجه به صفات قوت یا ضعیفی که دارد مشدّد می‌گردد.

الف- حرف مشدّدی که در اصل، از نظر وزن، دو حرف منفصل نیست؛ یعنی حرف مشدّدی است که در وزن اصلی اش مشدّد نبوده، بلکه در تلفظ مشدّد شده است، همان گونه که در وزن نیز مشدّد می‌شود؛ مانند زَيْنَ (انعام، آیه ۱۳۷)؛ بَيْنَ (کهف، آیه ۱۵) و عَلَمَ (الرحمن، آیه ۲۰). و این مورد اکثراً در عین الفعل واقع می‌شود.

ب- حرف مشدّدی که در اصل، از نظر وزن، دو حرف منفصل بوده و به دلیل ادغام، مشدّد شده است؛ مانند ادغام در این موارد: عَتِيًّا (مریم، آیه ۸۳) و وَلِيًّا (۴) (نساء، آیه ۴۵).

ج- مشدّدی که در دو کلمه باشد؛ مانند قُلْ رَبِّي (کهف، آیه ۲۲) و وَقُلْ لَهُمْ (نساء، آیه ۶۳).

بنابراین، بر قاری پای بند به قواعد تجوید، لازم است که حروف مشدّد را بدون لکنت، دلبخواهی، یا چرخاندن گوشه دهان (تظاهر به فصاحت) تلفظ کند. رعایت این موارد، به خصوص در واو و یاء ضروری است، مانند وَلِيًّا (نساء، آیه ۴۵) و اَوَّابٌ (ص، آیه ۱۷)؛ زیرا بسیاری چنین کلماتی را با سستی و چرخاندن دهان مشدّد می‌کنند، ولی اساتید چنین تلفظی را نمی‌پسندند. (۱) یعنی تشدید راء در «سَرًّا» و لام در «إِلَّا»، و میم که تشدید آن ناشی از ادغام تنوین در «قولاً معروفاً» است، و واو که ناشی از ادغام در «معروفاً و لا» است.

(۲) «به طور مطلق» از نسخه «ط» افتاده است.

(۳) الرعایه، ص ۲۱۹. مکی در کتاب خود، الیانات المشدّدات، یاء را هفت قسم می‌داند.

(۴) اصل این دو مورد «عتوو» بر وزن «فعلول» و «ولیی» بر وزن «فعلیل» است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱۷

فصل:

اگر دو حرف مشدّد در یک یا دو کلمه اجتماع کردند؛ مانند اَطِيرْنَا (نمل، آیه ۴۷)؛ اَزَيْتَتْ (یونس، آیه ۲۴)؛ يَصْعَدُ (انعام، آیه ۱۲۵)، و ذُرِّيَّةٌ (بقره، آیه ۲۶۶)؛ قُلْ لِلَّذِينَ (آل عمران، آیه ۱۲) و اَنْصَارٍ رَبَّنَا (۱) (بقره، آیه ۱۹۲، ۱۹۳) و مانند اینها، سزاوار است قاریان آنها را در تلفظ آشکار کنند و حق هر حرفی را از تشدید کامل، متوسط و مانند آن عطا کنند.

فصل:

اگر سه مشدّد به طور متوالی در دو کلمه یا بیشتر ظاهر شود، مانند دُرِّيُّ يُوقَدُ (نور، آیه ۳۵) (در قرائت کسانی که «یوقد» را با «یاء» خوانده‌اند) «۲» یا مانند قول خداوند: وَ عَلِيٌّ أُمَمٌ مِّمَّنْ مَعَكَ «۳» (هود، آیه ۴۸) و مانند آنها؛ سزاوار است قاری قرآن، آنها را در تلفظ آشکار کند و حق هر حرفی را از تشدید، آن گونه که هست، ادا کند.

فصل - وقف بر حرف «مشدّد»

«۴» وقف نمودن بر حرف مشدّد، بر زبان دشوار است؛ زیرا هنگام وقف ناگزیریم تشدید را در تلفظ ظاهر کنیم تا امکان شنیده شدن پیدا کند؛ مانند مِنْ وَلِيٍّ (بقره، آیه ۱۰۷)؛ مِنْ طَرَفٍ خَفِيِّ (شورا، آیه ۴۵) و النَّبِيُّ (آل عمران، آیه ۶۸) نزد قاریانی که آن را بدون همزه خوانده‌اند، «۵» و مُسَيِّمًا (قمر، آیه ۲) و صَوَافٍ (حج، آیه ۳۶). در این (۱) ادغام این جا صورت نمی‌گیرد، مگر هنگامی که قاری دو آیه را به هم وصل کند و سپس آخر آیه اول «انصار» را ساکن کند. این روش ابو عمرو در ادغام کبیر است. بنابر این؛ دو حرف مثل هم در کنار هم قرار گرفته و ادغام صورت می‌گیرد.

(۲) مکی، در ص ۲۲۵ «الرعایه» می‌گوید: «به قرائت کسانی که یاء را مشدّد خوانده‌اند»؛ یعنی ابن عامر، نافع و حفص از عاصم.

(ر. ک: السبعه، ص ۴۵۶؛ الكشف، ج ۲، ص ۱۳۸ و النشر، ج ۲، ص ۳۳۲).

(۳) تنوین در «أمم» در میم «مَمَّن» ادغام شده و نون «مَمَّن» در میم «معك» ادغام می‌گردد. در کلمه «ممن» دو حرف مدغم وجود دارد که اصل آن «من من» بوده است.

(۴) الرعایه، ص ۲۳۳.

(۵) کلمه «النَّبِيَّ» و مانند آن را نافع با همزه خوانده است «النَّبِيَّ» (النشر، ج ۱، ص ۴۶۰).

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱۸

موارد و امثال آن، تشدید را باید به طور کامل ادا کرد.

وقف بر اواخر کلمات

«۱» وقف به اسکان در اواخر کلمات جایز است. اصل، در هر حرفی که بتوان بر آن وقف کرد، وقف به اسکان است. اگر قبل از موقوف علیه، حرف صحیح ساکن یا عله ساکن باشد، باید بین دو ساکن جمع کرد مگر این که در آن، حرف عله و همزه «۲» باشد. در جایی که به «روم» یا «اشمام» وقف شود، در واقع، وقف نمودن به اشاره است و همه اینها جایز و روایت شده است.

«روم» اختلاس و ادا کردن قسمتی از حرکت است، و «اشمام» جمع نمودن لب‌ها اندکی بعد از ساکن کردن حرف است. از نظر قاریان، وقف «روم» جز مفتوح و منصوب، بر سایر حرکات داخل می‌شود، ولی اشمام فقط در مضموم و مرفوع واقع می‌گردد، که بحث آن پیش‌تر گذشت. (۱) عنوان بحث از محقق کتاب، «دکتر علی حسین الثبواب» است. (ر. ک: النشر، ج ۲، ص ۱۲۰، باب وقف)؛ شرح الکافیة الشافیه، ج ۴، ص ۱۹۷۹ و ما بعد آن.

(۲) اگر حرف عله و همزه در کنار هم قرار گیرد، در قرائت حمزه، هنگام وقف می‌توان همزه را حذف کرد، مانند وقف بر کلمات: «شیء» و «یشاء» که در صورت وقف، آنها را «شی» و «یشا» می‌خوانند. م.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۱۹

بخش شناخت ظاء و تشخیص آن از ضاد در کلمات قرآن کریم

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۲۰

شناخت ظاء و تشخیص آن از ضاد در کلمات قرآن کریم قاری قرآن کریم به شناخت این بخش نیاز دارد. گذشتگان در این زمینه کتاب‌هایی به نظم و نثر نگاشته‌اند و بهترین منظومه در این باره اشعار «ابو عمرو دانی» است که «شیخ عبد الکریم تونسلی» مرا از آن آگاه کرد.

این منظومه چنین است:

ظفرت شواط بحظها من ظلمنا فکظمت غیظ عظیم ما ظنت بنا

و ظعنت أنظرفی الظهیره ظلّه و ظللت أنتظر الظلال لحفظنا

و ظممت فی الظلما ففی عظمی لظی ظهر الظهر لأجل غلظه و عظنا

أنظرت لفظی کی تیقفظ فظه و حضرت ظهر ظهیرها من ظفرنا

«۱» این چند بیت شامل همه کلمات دارای ظاء در قرآن است، و از کلمات مشابه دارای ضاد، تمیز داده شده است. کلمات دارای ظاء سی و دو کلمه است. بعضی گفته‌اند که ۸۱۱ مورد در قرآن کریم آمده است. اکنون درباره هر یک از کلمات این ابیات و ورود آن در قرآن کریم و معانی کلمات سخن خواهیم گفت. برای اطلاع بیشتر به «برفع الحجاب عن تنبیه الکتاب» تألیف استاد «ابو

جعفر نزیل حلب» رجوع کنید. «۲» (۱) این آیات در نسخه خطی شماره ۲۵۴۷، جامعه الامام، ق ۵۲، ب- ۵۴ ا موجود است.

(۲) در همه نسخه‌ها به جز «ط» چنین آمده است، ولی در نسخه «ط» آمده است. (برای شرح بیشتر به

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۲۱

اینک با توکل به خداوند به شرح آیات می‌پردازم: «ظفرت» به معنای دست یافتن آن ظفر الرجل بحاجته؛ یعنی نیاز خود را بر آورده کرد. «الظافر»: به معنای غالب و چیره است.

در قرآن تنها در سوره فتح، آیه ۲۴ آمده است: مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ «۱».

(الشواظ): به معنای آتش بدون دود است و گفته‌اند دود نیز همراه آن است. «۲» این کلمه در سوره الرحمن، آیه ۳۵ آمده است: يُزَسِّلُ عَلَيْكُمْ شِوَاظًا مِنْ نَارٍ «۳».

(الحظ): به معنای نصیب و بهره است و شبیه آن. «الحض» به معنای تحریض است. «الحظ» شش «۴» بار و الحض سه بار در قرآن آمده است.

در الحاقه، آیه ۳۴ و الماعون، آیه ۳: وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ وَلَا تَحَاضُّونَ فجر، آیه ۱۸.

(الظلم): به معنای قرار دادن شیء در غیر موضع آن است و در قرآن کریم در ۲۸۲ مورد به صورت متنوع آمده است «۵». تألیف استاد امین الدین بن سلار مراجعه کنید) ولی مولف در شرح حال ابن سلار این کتاب را نیاورده است. (الغایه، ج ۱، ص ۴۸۱) و من نیز به آن دست نیافتم.

(۱) ر. ک: المفردات، ص ۴۶۹.

(۲) ر. ک: الطبری، ج ۲۷، ص ۸۱؛ القرطبی، ج ۱۷، ص ۱۷۱؛ المفردات، ص ۳۹۷.

(۳) ابن کثیر شین را در شواظ کسره، و دیگران ضمه داده‌اند (السبعة، ص ۶۲۱).

(۴) در تمامی نسخه‌های کتاب و نیز در لطائف الاشارات، ص ۲۳۳ چنین آمده است، و شارحان کتاب لطائف نیز به عدم صحت آن اشاره‌ای نکرده‌اند، زیرا کلمه «الحظ» هفت بار در قرآن آمده است:

(آل عمران، آیه ۱۷۶)؛ (نساء، آیه ۱۱ و ۱۷۶)؛ (مائده، آیه ۱۳ و ۱۴)؛ (قصص، آیه ۷۹) و (فصلت، آیه ۳۵). شیخ زکریا و ملا علی قاری در شرح‌هایشان بر المقدمه مؤلف، ص ۴۲ آن را هفت مورد ذکر کرده‌اند.

(۵) قسطلانی این عبارت را در اللطائف؛ ص ۲۳۳ با حذف کلمه «متنوع» آورده است. در تحقیق این کتاب آمده است: کلمه «الظلم»

۲۵۸ بار و «الاظلام» ۲۳ بار در قرآن آمده است. من در المعجم المفهرس، ذیل ماده «الظلم» آنرا بر شمرده‌ام که ۲۸۹ مورد است.

مؤلف در این جا به کلمه «الاظلام» نپرداخته است. من نمی‌دانم مبنای شمارش محققان چه بوده است، ولی منظور ابن جندی از متنوع، معنایی خاص بوده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۲۲

أما «الکظم» به معنای مخرج تنفس و فرو بردن خشم است، در قرآن مجید شش لفظ از این کلمه آمده است «۱».

الْغَيْظُ: به معنای شدت غضب می‌باشد و یازده مورد در قرآن آمده است، «۲» و شبیه آن «الغیض» به معنای تفرقه و جدایی است و در دو جای قرآن ذکر شده است:

وَ غِيْضِ الْمَاءِ (هود، آیه ۴۴) وَ مَا تَغِيْضُ الْأَرْحَامُ (رعد، آیه ۸).

الْعَظِيمُ: به معنای جلیل و بزرگ است، ۱۰۳ بار در قرآن کریم آمده است «۳».

الظَّنُّ: به معنای تجویز دو امر می‌باشد که یکی از آنها نزدیک‌تر از دیگری است، و به معنای شک و یقین «۴» نیز می‌آید، ظن در این آیات شریفه به معنای شک است:

وَظَنَنْتُمْ ظَنَّنَ السَّوِّءِ (فتح، آیه ۱۲)؛ وَتُظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (احزاب، آیه ۱۰) و در این آیات به معنای یقین است: الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ (بقره، آیه ۴۶)؛ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا (کهف، آیه ۵۳). ماده (ظنن) ۶۷ بار «۵» در قرآن کریم آمده است و شبیه آن در این آیه شریفه است: وَ مَا هُوَ عَلَى الْعَيْبِ بِضَنِينٍ (تکویر، آیه ۲۴) در قرائت این آیه اختلاف است. ابن کثیر، ابو عمرو و کسائی آن را با ظاء، به معنای بد گمانی و اتهام (۱) (آل عمران، آیه ۱۳۴)؛ (یوسف، آیه ۸۴)؛ (نحل، آیه ۵۸)؛ (غافر، آیه ۱۸)؛ (زخرف، آیه ۱۷) و (قلم، آیه ۴۸).

(۲) ر. ک: المعجم المفهرس، ماده غیظ؛ شرح زکریا و القاری بر المقدمه، ص ۴۲.

(۳) در تمام نسخه‌ها و شرح زکریا و القاری، ص ۳۸ و لطائف الاشارات، ص ۲۳۳ چنین آمده است، ولی در تحقیق اللطائف به آن اشاره نشده است و صحیح آن، آن گونه که در المعجم المفهرس می‌باشد، ۱۱۳ مورد است و به چهار صورت آمده است: «يعظم، يعظم، عظیم، اعظم».

(۴) ر. ک: ابن انباری، الاضداد، ص ۱۴.

(۵) و همین گونه در لطائف الاشارات، ص ۲۳۳ و شرح زکریا و القاری، ص ۴۰ آمده است و در تحقیق اللطائف چنین آمده است: در قرآن کریم ۷۲ مورد از کلمه «ظنن» آمده است و آن را به المعجم المفهرس ارجاع داده‌اند که من آن را بر شمرده‌ام و ۶۹ مورد بود، امّا دلیل اختلاف را نمی‌دانم؛ مثلاً من در این آیه: إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (نجم، آیه ۲۸) آن را دوبار حساب کرده‌ام.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۲۳

قرائت کرده‌اند، ولی بقیه آن را با ضاد به معنای بخیل قرائت کرده‌اند. (۱)

(الظعن): به معنای سفر و کوچ است. ظعن؛ یعنی کوچ کرد، به مسافرت رفت، فقط یک مورد در قرآن کریم آمده است: يَوْمَ ظَعَنَكُم (نحل، آیه ۸۰).

امّا «النظر»: به معنای نگاه کردن است، مانند این شعر مجنون:

نظرت كَأَنِّي مِنْ وِرَاءِ زَجَاجَةٍ إِلَى الدَّارِ مِنْ مَاءِ الصَّبَابَةِ أَنْظِرْ

النَّظِيرُ به معنای مثل و همانند است، ۸۶ مورد از این ماده در قرآن کریم آمده است. «۲» شبیه آن «النضر»: به معنای حسن و نیکی است، مانند این حدیث شریف:

(نضر الله امرءا سمع مقالتنا فوعاها و اداها كما سمعها) «۳» این کلمه در سه جای قرآن ذکر شده است: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (قیامت، آیه ۲۲)؛ وَ لَقَاهُمْ نَضْرَةٌ وَ سُورًا (انسان، آیه ۱۱) وَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (مطففین، آیه ۲۴).

سخن درباره «الظهيره» هنگام بحث در مورد «ظهر، ظهیرها» خواهد آمد.

امّا «الظله»: به معنای هر چیزی است که سایه اندازد و در دو جای قرآن کریم آمده است: كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ (اعراف، آیه ۱۷۱) وَ يَوْمَ الظُّلَّةِ (شعراء، آیه ۱۸۹).

(ظللت): مانند ظلّ فلان يفعل كذا؛ یعنی در روز به کارش ادامه دهد و مانند کان است، نه کلمه از مشتقات آن در قرآن کریم آمده است: فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (حجر، آیه ۱۴)؛ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا (نحل، آیه ۵۸) و (زخرف، آیه ۱۷)؛ ظَلَمْتَ عَلَيْهِ (طه، آیه ۹۷)؛ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ؛ فَظَلُّ لَهَا (شعراء آیه ۴ و ۷۱)؛ لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ (روم، آیه ۵۱)؛ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ (شوری، آیه ۳۳) وَ فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (واقعه، آیه ۶۵).

در «ظلت» و «فظلتم» یک لام آن به دلیل تخفیف حذف شده است، مثل «مست» (۱) ر. ک: السبعة، ص ۶۷۳؛ الکشف، ج ۲، ص ۳۶۴؛ النشر، ج ۲، ص ۳۹۹ و البحر المحيط ج ۸، ص ۴۳۵.

(۲) در این باره سخن خواهیم گفت.

(۳) المسند، ج ۱، ص ۴۳۷؛ ج ۳، ص ۲۲۵؛ ج ۴، ص ۸۰، ۸۲ و جامع الاصول، ج ۸، ص ۱۸. حدیث با روایت‌های مختلف در این منابع آمده است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۲۴

که اصل آن «مسست» است. شبیه این کلمه «الضلال» است که به معنای گمراهی و ضد هدایت می‌باشد؛ مثل این آیه شریفه: وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (انعام، آیه ۲۴) و نیز به معنای باطل و ناپدید شدن است؛ مانند: أِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ (سجده، آیه ۱۰)؛ یعنی ناپدید شدیم.

کلمه (الانتظار) به معنای انتظار کشیدن است و چهارده مورد در قرآن کریم آمده است.

و اما کلمه «الظلال» که جمع کلمه ظلّ به معنای سایه است، مانند ظلّ الشجره؛ یعنی سایه درخت، می‌گویند سایه اول روز؛ زیرا اگر سایه بر گردد به آن «فیء» می‌گویند (۱).

مشتقات این کلمه در ۲۲ جای قرآن آمده است، مانند: مَرَدَّ الظِّلِّ (فرقان، آیه ۴۸)؛ وَ ضَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ (اعراف، آیه ۱۶۰)؛ يَتَفَيَّؤُوا ظِلَّالَهُ (نحل، آیه ۴۸)؛ فِي ظُلَلٍ (بقره، آیه ۲۱۰) و مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ (زمر، آیه ۱۶) و کلمه الظُّلَّة قبل بیان شد و جمع آن «ظلل و ظلال» است. (۲)

«الحفظ» به معنای ضد نسیان و فراموشی است، مانند: عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ (هود، آیه ۵۷)؛ حَافِظَاتٌ (نساء، آیه ۳۴)؛ حَفَظَهُ (انعام، آیه ۶۱)؛ مَحْفُوظٌ (بروج، آیه ۲۲) و يَحْفَظُونَهُ (رعد، آیه ۱۱). مشتقات این کلمه ۴۲ بار در قرآن کریم آمده است. (۳)

(الظمأ): به معنای عطش است و در سه جای قرآن کریم آمده است لا- يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ (برائت، آیه ۱۲۰)؛ تَطْمَئِنُّوا (طه، آیه ۱۱۹) و الظَّمَانُ (نور، آیه ۳۹). (۱) در اللسان آمده است: الظل: سایه مانع بین تو و خورشید است و گفته‌اند که آن سایه اول روز تا هنگام زوال است و هنگامی که سایه بر گردد به آن «فیء» می‌گویند؛ نیز ر. ك المفردات، ص ۴۶۹.

(۲) در اللطائف، ص ۲۳۴ آمده است: الظل در ۲۲ جای قرآن آمده است و در تحقیق آن آمده است «در ۳۴ جای قرآن آمده است»، ولی صحیح همان است که ابن جزری گفته است و قسطلانی نیز از او پیروی کرده است. ابن جزری می‌گوید: الظله و مشتقات آن نه مورد و (الظلّ) ۲۲ مورد در قرآن آمده است.

(۳) در تمامی نسخه‌های کتاب و شرح زکریا و القاری، ص ۳۸ و اللطائف، ص ۴۳۴ چنین آمده است، اما محققان اللطائف گفته‌اند که در ۴۴ مورد آمده است که در المعجم المفهرس نیز چنین است.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۲۵

(الظلماء) از کلمه (الظلمة) گرفته شده است که جمع آن ظلمات است و در ۲۶ جای قرآن کریم آمده است.

العظم: که جمع آن عظام است و جمعا (جمع و مفرد) در چهارده جای قرآن آمده است. (۱)

امّا کلمه «لظی»: در اصل به معنای لزوم و اصرار است، می‌گویند: أَلْظَّ بكذا؛ یعنی در آن الزام و اصرار کرد، و این حدیث نیز از مشتقات همین کلمه است: (أَلْظُوا بياذا الجلال و الاكرام)؛ (۲) خودتان را ملزم کنید و در کثرت دعا اصرار ورزید. به دلیل لزوم عذاب، بعضی از طبقات جهنم این نام را گرفته است، خداوند می‌فرماید: وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (حجر، آیه ۴۸) این کلمه در دو جای قرآن آمده است: إِنَّهَا لَظِي (معارج، آیه ۱۵) و فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلْظِي (لیل، آیه ۱۴).

کلمه «الظهار» در بحث «ظهر و ظهیرها» می‌آید.

(الغلظ): در سیزده جای قرآن کریم آمده است. (۳)

(الوعظ): به معنای ترساندن از عذاب خداوند و ترغیب به اعمالی است که رهنمون به بهشت است. خلیل می‌گوید: وعظ، یعنی

تذکر امور خیری که قلب را نرم می‌کند. «۴»

جمع «الموعظه»، «مواعظ» است و جمع «العظة»، «عظات» است. شبیه آن البته با حرف ضاد در این آیه شریفه است: الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (حجر، آیه ۹۱)؛ یعنی آن را تقسیم کرده و گفته‌اند که آن سحر، شعر و پیش‌گویی و مانند این‌هاست. کلمه «الانظار» به معنای به تأخیر انداختن است و در ۲۲ جای قرآن کریم آمده است. «۵» (۱) در المعجم المفهرس گفته شده که در پانزده جا آمده است.

(۲) حدیث در سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۰۱ آمده است. ترمذی می‌گوید: حدیث عجیبی است. (جامع الاصول، ج ۴، ص ۲۹۶ و النهایه، ج ۴، ص ۲۵۲).

(۳) ر. ک: المعجم المفهرس، ماده غلظ.

(۴) العین، ج ۲، ص ۲۲۸.

(۵) مولف در بحث کلمه «النظر» گفت که در ۸۶ جای قرآن کریم از این کلمه آمده است، نیز درباره در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۲۶

کلمه «اللفظ» که به معنای کلام و سخن است، فقط یک بار در قرآن کریم آمده است: مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ (ق، آیه ۱۸). (الایقاظ): به معنای بیداری و متضاد کلمه «غفلت» و «خواب» است و فقط یک مورد در قرآن آمده است: وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا (کهف، آیه ۱۸) «اللفظ»: گفته‌اند که به معنای مرد بد اخلاق است و یک بار در قرآن کریم آمده است:

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا (آل عمران، آیه ۱۵۹) و شبیه آن کلمه «الفض» به معنای جدا شدن و متفرق شدن است، مانند این آیات: لَأَنْفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ (آل عمران، آیه ۱۵۹) و انْفُضُوا إِلَيْهَا (جمعه، آیه ۱۱). «۱»

کلمه «الحظر» به معنای منع و حیا است؛ زیرا هر چه که حیا است شود، دیگران از آن منع می‌شوند و دو جای قرآن کریم آمده است: وَ مَا كَانَ عَطَاءٌ رَبِّكَ مَحْظُورًا (إسراء، آیه ۲۰) و كَهَشْتِمِ الْمُحْتَظِرِ (قمر، آیه ۳۱) و شبیه آن کلمه «الحضر» است، به معنای حضور داشتن، که متضاد غایب بودن است. «۲»

اکنون به بحث درباره کلمات (ظهر و ظهیرها)؛ الظهیرة و (ظهر الظهار) می‌پردازیم:

الظهِیرة: یعنی شدت گرما؛ مانند این آیه شریفه: وَ حِينَ تَصْعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِیرة (نور، آیه ۵۸). کلمه (الانتظار) گفته است که در ۱۴ جای قرآن آمده است و در این جا می‌گوید که (الانظار) به معنای تاخیر است و به گفته ایشان مجموعاً در ۱۲۲ جای قرآن آمده است، اما مجموع آیاتی که از ریشه (النظر) در آنها کلمه‌ای آمده است ۱۲۹ جای قرآن است، یعنی ۷ آیه بیش از گفته مولف.

البته این نیاز به یک بحث طولانی دارد و آن این است که تفسیر آنها متفاوت است و بیش از یک معنا در آنها احتمال دارد. ابو حیان (البحر، ج ۸، ص ۲۲۱) در تفسیر این آیه شریفه «انظرونا نقتبس من نورکم» (حدید، آیه ۱۳) می‌گوید: این به معنای منتظر باشید یا به ما نگاه کنید؛ و نیز (انظرونا) قرائت شده است، یعنی به ما مهلت دهید و از ما پیشی نگیرید. و شوکانی (فتح القدر، ج ۵، ص ۹۱) در تفسیر آیه فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (ذاریات، آیه ۴۴) می‌گوید: ينظرون به معنای دیدن با چشم و نیز به معنای انتظار و عده عذاب است. (مفردات، ماده نظر، ص ۷۵۸).

(۱) در سوره منافقین، آیه ۷ نیز آمده است: حَتَّى يَنْفُضُوا.

(۲) المفردات، ص ۱۷۵.

در آمدی بر علم تجوید، ص: ۲۲۷

«الظهر»: متضاد بطن است؛ مانند إلاً ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا (انعام، آیه ۱۴۶).

«الظهار»: این است که مرد به زنش بگوید: (أنت علی کظهر أُمی)؛ «۱» مثل این آیه شریفه: الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ